



سومین گردهم‌گایی ادبی مادرانه

السلام علیکم و آله و آله و سلم السلام علیکم و آله و آله و سلم السلام علیکم و آله و آله و سلم

گزیده اشعار سومین گردهمایی ادبی مادرانه



آرشیف و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

فهرست عناوین

۱۳۸-۱۳۹	قاسم بای	۸۶-۹۶	احمد رفیعی وردنجانی	۴۱-۴۴	استاد محمد قدسی	۵-۶	مقدمه
۱۳۹-۱۴۰	حسین عبدی	۹۷-۹۸	مرتضی حسنی	۴۴-۴۶	محمدابراهیم شایان	۶-۷	بیانیه هیئت داوران
۱۴۰-۱۴۲	محمد علی سلطانی	۹۸-۹۹	پروین جاوید نیا	۴۶-۴۹	استاد عباس شاهزیدی		
۱۴۲	سوسن حیدری	۹۹-۱۰۳	قدرت اله شیرجری	۵۰-۵۱	حسنعلی صغیرا		بخش اول (اشعار برگزیده)
۱۴۳	خاطره محقق	۱۰۳-۱۰۶	ابوالفضل عامری	۵۱-۵۲	مصطفی هادوی	۱۱	محمدرضا مسعودی
۱۴۳-۱۴۴	بابک بنی فاطمی	۱۰۶-۱۰۷	زهرا صالحی	۵۳-۵۸	محمدرضا کاکایی	۱۲	فائزه زرافشان
۱۴۴-۱۴۷	علی شفیعی	۱۰۷-۱۰۸	محمد عابدی	۵۸-۵۹	علی سلیمیان	۱۳	آذین قانع
۱۴۷-۱۴۹	عمار صفری	۱۰۸-۱۱۴	ناصر دوستی	۵۹-۶۰	محسن ناصحی	۱۳-۱۵	آرش پورعلیزاده
۱۵۰-۱۵۴	منصور رضائی آدریانی	۱۱۴-۱۱۵	مهدی رستگار	۶۱-۶۴	سید علی اصغر هاشمی (بقا)	۱۵-۱۶	شهاب مهری
۱۵۴-۱۵۵	بهرام مژدهی	۱۱۵	مهناز بخشی خانشیر	۶۴-۶۵	رضا رضایی (بی ریا)	۱۶-۱۷	پروانه موجودی
۱۵۵-۱۵۶	مجتبی خرسندی	۱۱۵-۱۱۸	مهران قربانی	۶۵-۷۱	ناصر ظهیری	۱۷-۱۸	اطهره رضائی
۱۵۶-۱۵۷	منیره امینی	۱۱۸-۱۲۲	سعید علامه	۷۱-۷۲	احمد علوی	۱۹-۲۰	رضا آقا حسینی
۱۵۷-۱۵۸	کبری حسینی بلخی	۱۲۲-۱۲۴	محسن درویش	۷۲-۷۳	سید محمدجواد میر صفی		
۱۵۸-۱۵۹	مریم کرباسی	۱۲۴-۱۲۵	علیرضا شیرانی	۷۳-۷۵	علی مقدم (عاصی خراسانی)		بخش دوم (اشعار شایسته تقدیر)
۱۵۹	فاطمه کریمی	۱۲۵-۱۲۶	قاسم بدره	۷۵-۷۷	سید محمدحسین حسینی (زخم)	۲۲	زهرا صرامی
۱۶۰-۱۶۱	رقیه آزاد نیا	۱۲۶-۱۲۷	مهدی کبیری	۷۷-۷۸	علی کاملی کرمانشاهی	۲۲-۲۳	هاجر جعفرزاده
۱۶۱-۱۶۲	فاطمه شفیعی	۱۲۸-۱۳۰	روح اله فروتن	۷۸-۷۹	مرتضی جام آبادی (یتیم)	۲۳-۲۴	الهام عمومی
۱۶۲-۱۶۳	خدابخش صفا دل	۱۳۰-۱۳۱	مرضیه سادات هاشمی	۷۹-۸۰	رضا قاسمی	۲۴-۲۵	ریحانه وطنخواه
۱۶۳-۱۶۴	حسین عباسپور	۱۳۱-۱۳۲	زهرا نوروزی	۸۱-۸۲	سید میلاد حسنی	۲۵	محمدطاهای امینی
۱۶۴-۱۶۵	علیرضا اطلاق	۱۳۲-۱۳۳	محمدرضا موحدی	۸۲-۸۴	قاسم صرافان		
۱۶۵-۱۶۶	زیبا درودگر	۱۳۳	فریده گلی				بخش سوم (اشعار تقدیمی با
۱۶۶-۱۶۷	مریم میرزاعلیان	۱۳۴-۱۳۷	محمود حیدری				محوریت حضرت شهربانو (س)
۱۶۷-۱۶۸	ستایش دوران	۱۳۷	هاجر جعفر زاده				محسن اسلامی نیا
۱۶۸-۱۶۹	محسن غلامحسینی	۱۳۷-۱۳۸	معصومه نجاری	۸۶	مریم محبی نژاد	۴۰-۴۱	استاد فتح اله حدادیان
							بخش چهارم (گزیده بهترین اشعار رسیده به دبیرخانه)



در هر سری هندی آفرینش است نور طلوع صبحدم آفرینش است
یعنی کلید کنج بهر دست هر که نیست! در دستهای با هنر ابل بیش است

مقدمه

زبان شعر یک زبان گویا، صریح و تاثیر گذار است که بواسطه تکیه بر آن می توان بسیاری از مفاهیم را به جامعه فهماند که البته این مفاهیم می تواند مثبت باشد یا منفی و تعهد کلید این مثبت اندیشی است یا منفی انگاری در یک جامعه است. معمولا شاعران متعدد در طول تاریخ بشر سعی کرده اند با همین زبان حرف خود را بزنند و در بسیاری از موارد تاثیرات شگرف مثبتی را در جوامع خود بگذارند، البته بوده اند معدود شاعران غیر متعهدی که از زبان شعر برای القای مفاهیم منفی و اشاعه بی اخلاقی و رواج فساد بهره برده اند.

امروزه و با پیشرفت های سریع صنعتی و تکنولوژیکی در جوامع بشری، متاسفانه ادبیات از مفاهیم خاصی چون مفاهیم تربیتی و اخلاقی فاصله گرفته و اشعار معاصر تبدیل شده اند به یک پوسته زیبا و جذاب که از درون خالی از هر گونه مفهوم عمیق تربیتی و انسان ساز است.

جایزه ادبی مادرانه در راستای اهداف آستان مقدس امامزاده جعفر بن الرضا علیه السلام و با هدف بهره مندی از همکاری استادان و فرهیختگان ادب در سطح کشور و با رویکرد پاسداشت مقام مادر و گرامیداشت و پاسداشت نام و مقام مادران اهل بیت علیهم السلام بعنوان بهترین الگوهای تربیتی برای مادران عصر حاضر برنامه ریزی شده است.

تا ضمن تشویق شاعران و هنرمندان به استفاده از این مفاهیم در اشعار با هدف غنای ادبی آثار، بتواند نقش کوچکی در توسعه تربیتی و اخلاقی جامعه ایفا نماید، امید آنکه ساحت مقدس مادر والامقام ایمان، خادمان ادب و فرهنگی توحیدی را در این راه مورد عنایت خاصه خویش قرار دهد. اولین دوره این رویداد ادبی نگاه به حضرت ام البنین سلام الله علیها بعنوان مادری پاکدامن حائز اهمیت است مادری که از حیث تربیتی می تواند الگوی تمام عیار مادران عصری باشد که دامان پاکشان می تواند محل

زهره صرامی	۱۶۹-۱۷۰	منصوره محمدی مزینان	۲۰۷-۲۰۹
منیژه باقری	۱۷۰-۱۷۱	غلامرضا نوری	۲۱۰
عباس جواهری	۱۷۱-۱۷۲	فرزانه قربانی	۲۱۰-۲۱۱
فرزانه شفیعی	۱۷۲	طاهره نوری	۲۱۱-۲۱۳
فاطمه حلیمیان	۱۷۳	علی اکرم خانه ای	۲۱۳-۲۱۴
امیر رسولی	۱۷۳-۱۷۸	ریحانه وطنخواه	۲۱۴-۲۱۵
حمید ربیعان	۱۷۸-۱۷۹	احمدرضا الیاسی	۲۱۵-۲۲۳
فاطمه مقصودی	۱۷۹-۱۸۰	فاطمه شفیعی	۲۲۳-۲۲۴
محسن کاویانی	۱۸۰-۱۸۴	فاطمه سادات طبائی	۲۲۴-۲۲۵
میثم داوودی	۱۸۴-۱۸۵	راضیه مظفری	۲۲۵-۲۲۶
احمد میرزائی	۱۸۵-۱۸۶	احمد رفیعی وردنجانی	۲۲۶-۲۳۰
سید محمود رضوی نائینی	۱۸۶-۱۸۸	عاطفه خرمی	۲۳۰-۲۳۱
علی صالح پور	۱۸۸-۱۹۱	شاهین فرزانه	۲۳۱
مهدیه طهماسبی	۱۹۱-۱۹۲	مهدی جواد محبت	۲۳۲
عباسعلی مرشدی	۱۹۲-۱۹۴	زهره صالحی	۲۳۲-۲۳۳
بخش پنجم (اشعار با محوریت موضوع مادر		مرتضی مرتضوی نژاد	۲۳۳-۲۳۴
ناصر دوستی	۱۹۶-۱۹۷	زهره حکیمی بافقی	۲۳۵-۲۳۶
شهاب مهری	۱۹۷-۱۹۸	زهره مانیان	۲۳۷
مسعود منصور	۱۹۸-۲۰۰	میثم آذری	۲۳۷-۲۳۸
مرتضی حسنی	۲۰۰-۲۰۱	علی برزگری خانقاه	۲۳۸-۲۳۹
عاطفه جوشقانیان	۲۰۱-۲۰۳	صادق چترائی	۲۳۹-۲۴۰
نسترن بوالحسنى	۲۰۳-۲۰۴	احترام سلطانی	۲۴۱
الهه سلطانی گرد فرامرزی	۲۰۴-۲۰۶	سیده کوثر موسوی مجاب	۲۴۲-۲۴۳
مژگان دستوری	۲۰۶-۲۰۷	مقدمه ای بر زندگی حضرت نجمه خاتون (س)	۲۴۴
		عنوان جشنواره سال آینده	۲۴۵





آثار از حیث شاخص هائی چون صور خیال عاطفه و اندیشه - موسیقی شعر - ارتباط با موضوع فراخوان - زبان شعر خلاقیت در پردازش مضامین و در نهایت وحدت موضوع مورد بررسی، ارزیابی و سنجش قرار گرفته و نهایتاً ۸ اثر به شرح زیر بعنوان برگزیده و ۵ اثر بعنوان شایسته تقدیر معرفی گردیدند، محمدرضا مسعودی از اصفهان، آذین قانع از اصفهان، آرش پور علیزاده از رشت، فایزه ی زرافشان از یزد، پروانه موجودی از اصفهان، شهاب مهری از تهران، اطهره رضایی از اصفهان، رضا اقا حسینی از دهقان نفرات برگزیده و زهرا صرامی، هاجر جعفرزاده، ربیحه وطنخواه والهام عمومی از خمینی شهر اصفهان و شاعر نوجوان طاهای امینی از اصفهان بعنوان نفرات شایسته تقدیر معرفی گردیدند.

لازم به ذکر است که به پیشنهاد دبیرخانه سومین دوره جایزه ادبی مادرانه از کلیه شاعرانی که برای کنگره اثر ارسال نموده و در اختتامیه حضور بهم رسانده بودند با اهدای لوح تقدیر و هدیه نقدی تجلیل بعمل آمد.

در پایان با رعایت ادب و احترام هیئت داوران اولین دوره جایزه ادبی مادرانه از تمامی شاعرانی که اقدام به ارسال آثارشان نمودند صمیمانه سپاسگزاری می نماید و برای تمامی این عزیزان پیروزی تندرستی و توفیق روزافزون از درگاه ایزد بیکتا آرزومند است .

این مجموعه در دو بخش، منتخبی است از بهترین اشعاری که به این رویداد ادبی ارسال شده بود امید است که موجبات رضایتمندی شما خوانندگان محترم و خشنودی حضرت حجت ابن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف را فراهم سازد.



تربیت مردان و زنانی باشد که نسل جامعه مهدوی را تشکیل داده و هر یک سربازی به وفاداری حضرت قمر بنی هاشم علیه السلام، برای امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف باشند. در این دوره با دعوت از بزرگان در عرصه شعر و ادبیات و اساتید حوزه و دانشگاه همچون گذشته سعی شد تا ضمن ایجاد محیطی گرم و صمیمی از حضور حداکثری و تجربه ارزشمند اساتید فن در این حوزه بهره مند شده و بتوانیم به اهداف بزرگ خود مثل معرفی اسوه های تربیتی انسان متعالی، تولید محتوا مبتنی بر اهداف و ارائه در قالبهای ادبی، فرهنگی، هنری، اجتماعی، معرفی اسوه های تربیتی برای تحقق جامعه آرمانی در خدمت امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف و بازخوانی فضیلتهای فراموش شده در قالب پژوهش و تبیین حیات طیبه، مادران ائمه و مادران اولاد بلافصل ایشان در این مسیر جامه عمل بپوشیم.

قسمتی از بیانیه هیئت داوران

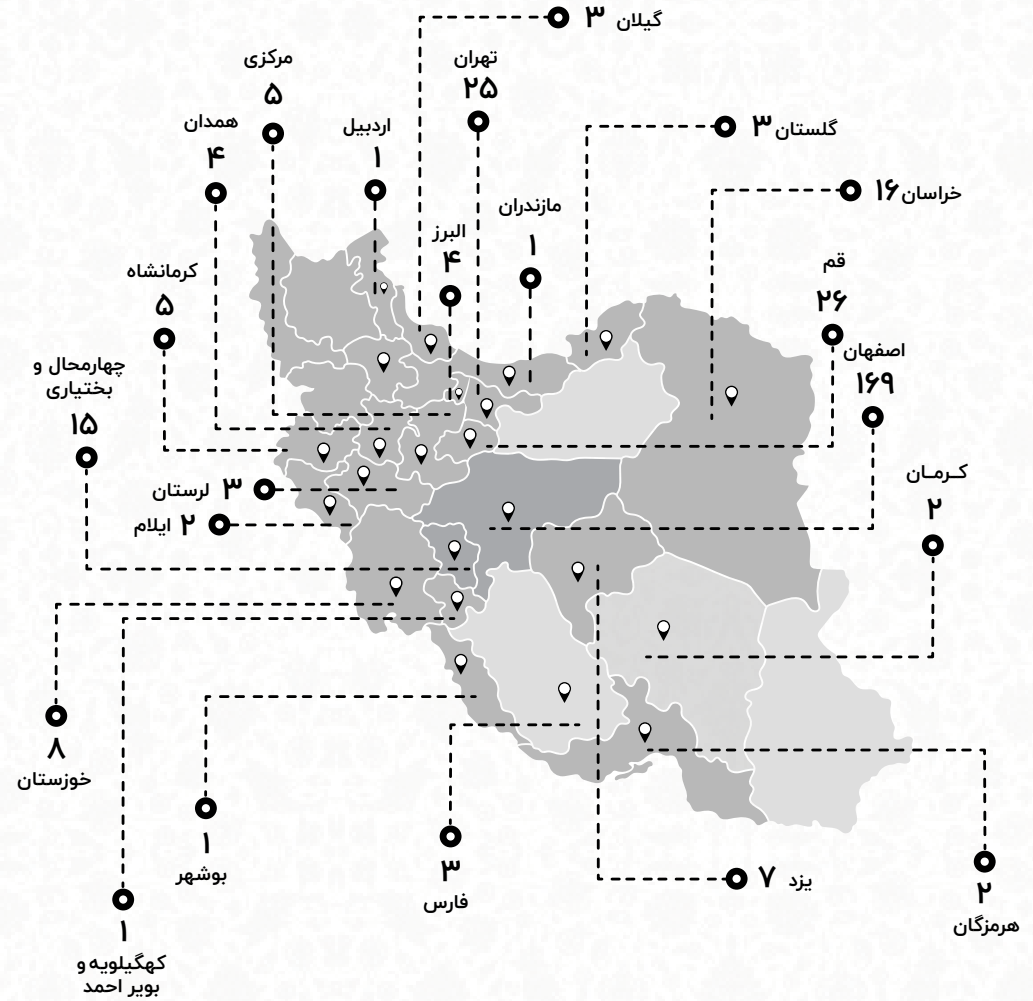
بار دیگر تقدیر چنین رقم زد که در بزمگاه خیال شاعران پارسی گو به جشن بنشینیم تا غرق تماشای پرواز خیالشان در فرا سوی زمان و مکان بشویم و شاهد آوازه ی سلوک شعرشان به اقصا نقاط گیتی باشیم تا در آسمان ادب قلم به پرواز درآورند و با مدد فره ی ایزدی از جهان بانوی آزاده ای از دیار سیندخت و رودابه فخر ایران شهر حضرت شهربانو سلام الله علیها مادر نه اختر تابناک امامت و ولایت بسرایند و بخوانند. از این رهگذر و با همراهی ۲۴ استان کشور، از بین ۳۱۴ اثر رسیده از ۱۸۷ شاعر که آثارشان بصورت کد گذاری شده برای هیئت داوران ارسال گردیده بود در دو مرحله مقدماتی و نهایی



استان های حضور یافته در سومین دوره گردهمایی ادبی مادرانه
آثار ارسالی به تفکیک تعدد در هر استان



سلام و
درود خست
بر مادران عالم
مسجد استاد
عقلمند استلام



چکیده ای از مشخصات آماری سومین دوره گردهمایی ادبی مادرانه

تعداد آثار ارسالی از کل کشور	۳۱۴	تعداد شرکت کنندگان مرد	۱۰۷
تعداد آثار راه یافته به جشنواره	۱۸۷	تعداد شرکت کنندگان زن	۸۰
تعداد آثار برگزیده در جشنواره	۸	تعداد آثار شایسته تقدیر	۵
تعداد آثار خارج از مسابقه	۴۴	تعداد برندگان در این دوره	۸



سویں گزینگی ایوبی مادارانه

ای مادر مولای عربیها و عجمیها
سخت است که از تو بنگارند قلمیها

سخت است که بر معرفتت دست رسانند
صد سال اگر سوی تو آیند قدمیها

شهزاده ایرانی و درکشور اسلام
باید که بسازند برای تو حریمیها

تو مادر نه نورخدایی و عجب نیست
گر هست شود از نگهت کل عدمیها

تو همسرخورشیدی و در عرش نوشتند
در طالع سعد تو خدمیها و حشمیها

بر تخت کرم گر بنشیننی به تصدق
محتاج کرامات تواند اهل کرمیها

ای مادری ذریه ی طیبه از تو
بر بام شرف از تو بکوبند علمیها

از حجب تو معلوم شده مردم ایران
در امر حجابند و حیایپیشقدمیها

هرکس به کسی نازد و ما هم به تو نازیم
ای جان به فدایت که تویی فخرعجمیها

محمد رضا مسعودی - اصفهان - متولد ۶۵



بخش اول

اشعار برگزیده



زنم که آینه‌گی، حسن انتخاب من است
زبان مادری‌ام، شعر بی نقاب من است

به لمس شاپرکی تازه می شود جانم
خمیدن قد گلبوته‌ای عذاب من است

همین تبسم آرام، چای عطرآگین،
همین نشاندن گل، کار پر ثواب من است

همین حضور، همین از نفس نیفتادن،
به روز واقعه معنای انقلاب من است

سوال می کنی از حاصل صبوری‌هام
و خنده‌های خوش کودکم جواب من است

گهی معلمم و گاه قصه‌پردازم
و خانه محمل پرواز حس ناب من است

منم که دیده به فردای روشنی دارم
و چشم کودک من سوی آفتاب من است

منم که می شکفم در زلال پاکی‌ها
که خار چشم همه دشمنان حجاب من است

فائزه زرافشان - یزد - متولد ۶۵

زیر قدم هایت بهشتی بی بدیل است
تو کیستی که رد پایت فرق دارد؟!

با هر چه زیبایی که پنهان است و پیدا
چادر نمازت بینهایت فرق دارد

تو مستجاب الدعوه ای، اعجاز داری
پیغمبری، جنس دعایت فرق دارد

راز و نیازت را ملائک می شناسند
ذکر قنوت و ربانیت فرق دارد

قلب تو با کعبه مراعات نظیر است
قدیسه ای، سعی و صفایت فرق دارد

مادر تو یک اسطوره ی عشقی که حتی
در عاشقی هم ماجرایت فرق دارد

آذین قانع - اصفهان - متولد ۶۰

در خواب دید مادر خورشید می شود
اسفند دود می کند و عید می شود

در خواب دید زیر درختان نخل بود
هم سفره ی فرشته، لب بید می شود

در خواب دید داغ شقایق به شانه داشت
غم نامه گلی که خودش چید، می شود

حوّا هیوط کرد به تنهایی از بهشت
دارد به خاک عشق تو تبعید می شود

انبوه لشکر آمده از جاده‌ی حجاز
آوازه‌خوانِ مجلسِ جمشید می‌شود

ایران به پیشوازِ تو می‌آید ای حسین!
فهمید دلبر آمده، فهمید می‌شود ...

نام تو رفت، زهر به کام عسل شده
ما را ببخش متنوی ما غزل شده

آورده‌اند اسم تو را توی داستان
در جنگ‌های مردمِ یونان باستان

نام تو در کتابِ مزامیر آمده
در قصه‌های مردمِ پامیر آمده

پیشانی بلند تو جای نوشتن است
تاریخِ پرتلاطمِ چشمِ تو روشن است

راز مگوی مسجد و میخانه با شماس
عطری که از تبسمِ ریحانه با شماس

یا فارسِ الحجاز! تو محبوبِ این زنی
تو مثلِ شاهنامهِ فعولنِ فعولنی

این شعر نیست، آتش عشق است بشنوید
ز نثارِ راهبانِ دمشق است بشنوید

این شعر نیست، شور به دریا رسیده هاست
یک چشمه از شعور به دریا رسیده هاست



بر خال او ببخش همه، تاج و تخت را
موسی رسیده است بسوزان درخت را

چیزی نگو به باد، خبر محرمانه است
شمعی بیار قصه‌ی ما عاشقانه است

سمت تو می‌روند همه، رودخانه‌ها
باید ادامه داد به این عاشقانه‌ها

آرش پورعلیزاده - رشت - متولد ۵۹

آینه‌ای انگار با من گفت و گو میکرد
وقتی مرا با چشم‌هایش رو به رو میکرد

ابر سیاه غصه، گاهی در نگاهش بود
اما نمی‌بارید، حفظ آبرو میکرد

قلبم که از گرد و غبار غصه پر میشد
با دست لرزانش دلم را رفت و رو میکرد

خیاط خوبی بود اما جای نخ، سوزن
با بوسه زخم پیرهن‌ها را رفو میکرد

عطر نماز صبح او تا آسمان می‌رفت
گل‌های سرخ چادرش را ماه بو میکرد

در قلبِ سختِ کوه هم حرفش اثرها داشت
او چشمه بود و با لطافت گفت و گو میکرد



سویس کرده کسبانی ابوبی مادرانه

حالا خدا داده به او گنجینه ای از نور
سجاد، زین العابدین دریای عرفان را

در مکتب مولا ی خود با عفت و ایمان
او عاشقانه زنده کرده نام ایران را

پروانه موجودی - اصفهان - متولد ۵۵

با سجده هاش آن که شکوه معابد است
اشکش چراغ منبر و محراب و مسجد است

جاری است رود آینه از چشم های او
او سید البکاست شهیدی که شاهد است

فریادش از مناره و منبر صحیفه خوان
آن هم شبی که حنجره ی شهر را کد است

او که سفیر واقعه ی سرخ عاشقی است
در خون و در مخاطره در آن واحد است

او کیست؟ شرح خون به سر نی، به خیمه گاه
هر آه زخم تازه ای از آن مجاهد است

با او تمام عرش مناجات می کنند
هرجا هوای روضه و رضوان مساعد است

باشرخ خطبه اش بشناسش که جز به آن
در وصف او هر آنچه بگویم چه فایده است؟



آرسته تمدن از دود جمع و علی صلوات

هر وقت املا ی پر اشکال مرا میخواند
با اشک پاکش دفترم را شست و شو میکرد

مادر اگر میشد پس از یک عمر می آمد
چین و چروک صورتم را هم اتو میکرد

رویای او این بود مرد عاشقی باشم
یکاش چیز دیگری را آرزو میکرد

شهاب مهری - تهران - متولد ۷۴

تاریخ می داند شکوه ماه ایران را
زیبا نوشته قصه ی بانوی خوبان را

مولا عروس آورده از دربار ساسانی
بانوی با حجب و حیای خاک ایران را

آئینه ی بختش شده روشن تر از خورشید
چون با حسین بن علی بسته است پیمان را

ایمان به قلب شهربانو راه وا کرده
از بس که او دیده کرامات فراوان را

با گفتن ذکر شهادت از همان اول
تعبیر کرده نام اسلام و مسلمان را

با دیدن یاسین و حمد و کوثر و والفجر
آیه به آیه خوب فهمیده است قرآن را





سومین گردهم‌گایی ابوبی مادرانه

شهربانو!
 طلوع دوباره تو
 در انعکاس شهر آفتاب
 ستاره ای مشرقی ست
 که بر افق شهر می بارد
 و سجود عابدینی
 که از دامان تو سر به آسمان می برد
 به کوه پناه می برم
 به پارچه سبزی
 که تبرک روزهایم را
 وانیلی می کند
 و اشک‌هایی از جنس باران های ساحلی
 مرا به دریا بسپار
 به معصومیتی
 که باز امانم دهد
 بر صحیفه های تو سجده کنم.
 شهربانو
 آن‌اهیتا با قلبی که از کرانه ی فرات پیوند می خورد
 مقدس ترین واژه ها را
 درود می فرستد
 به آستانه ام در ری سلام بده
 و نشانه های چادری
 که بگوید:
 امامت از محله های بی بی شهربانو
 طلوع سبز دارد
 من از عبور نرگس ها
 از مقدس ترین آتشکده های فارس می گذرم
 واز دیار شاه عبدالعظیم

www.jafaribnalreza.com



آرشیو متن‌ها از گردهم‌گایی

او جد و مادر و پدرش را ستوده است
 در خطبه و در آنچه شنیدیم و وارد است :

کوه است کنیه ، حضرت دریاست مادرش
 بانوی شهر و شهره زن‌هاست مادرش

نامش، غزاله ، شاه جهان، ام الاوصیا
 پیوند بین کعبه و کسری است مادرش

با نه ستاره ، روشنی از او ادامه یافت
 تا آسمان منیر و اهوراست مادرش

از عاشقان سرور آزادگان ، حسین
 آزاده‌ای شریف و شکیباست مادرش

او را ندیده است ولی در مسیر خون
 هر جا مقابلش به تماشاست مادرش

در شام در ضیافت خوناب و خیزران
 فرموده است حضرت زهراست مادرش

فرموده از سلاله یاسین و لاله‌ام
 از ریشه ها و شاخه ی طوبی است مادرش

او که در این مفاخره هم رتبه‌ای نداشت
 دخت الامین و ام ابیهاست مادرش

اطهره رضائی - اصفهان - متولد ۵۲

www.jafaribnalreza.com

بخش دوم

اشعار شایسته تقدیر



و صدای زنی که هنوز
العطش کودکان کربلا
را ضجه می کشد.

این اسب ذوالجناح است
که خرابه های شام را
فریاد می زند
تا از دل کوه های ری
زنی ولایت را
از صحیفه سجادیه
ندا دهد

ما نسل های ایمان را
از دل کوه های دماوند
به مدینه می بریم
به آینه های پاکی
که معصومیت ابدی دارند
شهربانو

یک نسل مدیون آفرینشی است
که از دامان تو طلوع می کند

رضا آقاحسینی - دهقان - متولد





سومین گردهم‌گایی ابوبی مادرانه

هزار مرتبه لغزیدم و دلیل مَحَبَّت
گرفت دست مرا تا به انتخاب رسیدم

غرور شاخه‌ی تُردم شکست و دست تو افتاد
من آن گلم که به خوشبوترین گلاب رسیدم

اگر فراز نصییم شده‌است بعد فرودی
زمهربانی چشمت به آفتاب رسیدم

غبارِ خستگی‌ام را به شانه‌ات که سپردم
از اضطراب به آغوشِ گرمِ خواب رسیدم

به غیر گام تو آیا بهشت جای دگر هست ؟
از این سؤال به زیباترین جواب رسیدم

چقدر واژه کم آورده‌ام مقابلت اما
به مهرِ مادریِ تو به شعرِ ناب رسیدم

هاجر جعفر زاده - خمینی شهر - متولد ۶۲

در دشتهای لاله پیدا کرد، روزی پرستو همنشینش را
عطر بهار آواره کرد آن روز، پاییزهای در کمینش را

در باور تردید زندان بود، غمگین و حیران و پریشان بود
بیرون کشید از باتلاق شک، نیلوفر سبز یقینش را

شیرین شد و عذرا شد و لیلا، عاشق شد و کوچید بی پروا
عشق است بی شک جابجا کرده، یکباره مرز سرزمینش را

www.jafaribnalreza.com



آرست تمسک‌الامراض جعفر علی‌علیه

با روح و ریحان می رسد از جانب مادر
عیسی به عمران می رسد از جانب مادر

فرزند دختر می شود ذریه احمد
نسل امامان می رسد از جانب مادر

بعد از حسین بن علی بن ابی طالب
شیعه به ایران می رسد از جانب مادر

این جا اسارت هم عبادت های طولانی است
انگار مهمان می رسد از جانب مادر

شاه زنان مثل بهار تازه ای از راه
بعد زمستان می رسد از جانب مادر

بی شک اگر چه مادر منجی مان رومی است
اما به ایران می رسد از جانب مادر

روزی سوار ابرها از آسمان اما
فرزند انسان می رسد از جانب مادر

زهرا صرامی - اصفهان - متولد ۶۲

از التهاب بیابان اگر به آب رسیدم
به لطفِ فیضِ دعا‌های مستجاب رسیدم

به هر کجا که فرو رفت، پای رفتن و افتاد
به یمن دستِ دعا در ره ثواب رسیدم

www.jafaribnalreza.com



سومین گردهمگایی ادبی مادرانه

می شود ام الائمه ، مریم و خیرانسا
داده بر او حیدر کرار، این القاب را

مادر نه خوشه ی سبز امامت می شود
سبز کرد از دامن او ، دانه های ناب را

غرق کشتی نجاتی شد که جنسش نور بود!
اوکه میخوانند بر اوروضه های آب را

ریحانه وطنخواه - خمینی شهر - متولد ۶۶

منور شد جهان از دیدن جاه و جلال تو
چهاروپنج اختر تابناک است از جمال تو

جهان بانو تو از ساسانیان کاخ کسرائی
همه عالم شکوفا شد، جهان شاه از کمال تو

مبارک بادت این پیوند بافرزند مولایم
نشان افتخار ماست بانو جان وصال تو

که سجاد توآمد در جهان وشور برپاشد
همه دنیا به وجد آمد از الطاف نهال تو

شاعر نوجوان و پدیده امسال فراخوان

محمدطاها امینی - اصفهان - متولد ۹۲



www.jafaribnalreza.com



سجاده وا شد، زن اذان می گفت، لیبیک گو از آسمان می گفت
با نغمه تکبیر کامل کرد، در محضر خورشید دینش را

بانو صدف بود وگهر آورد ، از جنس دریاها پسر آورد
بعد از هبوط نور پیدا کرد، انگشتر مولا نگینش را

بانو مسیر عشق را طی کرد، پروردگار آسمان گاهی
تاعرش اعلی می برد بالا، این بندگان کمترینش را

الهام عمومی - خمینی شهر - متولد ۶۱

چشم هایش دید تا خورشید عالم تاب را
در دلش جا داد مهر حضرت مهتاب را

کاخ ساسانی برایش خانه ای دلگیر بود
آب دریا کی تحمل میکند؟ مرداب را

یک نگاهش کرد مولا، برده بود و شد عزیز
ناگهان حس کرد بر بی تابی دل تاب را

خطبه جاری می شدو دریا به دریا می رسید
غرق در شوق تماشا شد خدا، این قاب را

دختر ایرانیان شد نو عروس فاطمه
چشم دنیا دید تعبیر قشنگ خواب را

دامن مریم پر از عطر مسیحا می شود
می کند دل خوش به شهزاده، دل ارباب را



www.jafaribnalreza.com



... و بودند در این راه دست هائی که به شوق خدمت به آستان اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام بر کاغذ ارادت قلم عشق چرخاندند و اشعاری را تقدیم آستان مقدس مادر بزرگوار امام سجاد علیها سلام نموده و از اقصی نقاط این مرز پر گهر آمدند تا نامشان را در فهرست خریداران یوسف زهرا سلام الله علیها ثبت و ضبط نمایند که هدف از چنین رویدادی جز کمک به تربیت نسلی مهدی باور و امام زمان یاور نیست. در این مقال مروری داریم بر اشعار تقدیمی به فراخوان سومین دوره مادرانه، باشد که منظور نظر قطب دایره امکان حضرت حجت ابن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف قرار گیرد.

ای که می آئی ز شهر خاوران
ای که داری خنده ی نیلو فران

ای که چشمانت به دریا می زنند
دستهایت نقش فردا می زنند

من تورا می جویم ای آنسوی نور
ای شکوه اعتباری پُر غرور

شعر من از نام توجاری شده است
دفترم با عشق ، گلکاری شده است

من به این نامحرمان بیگانه ام
دوستدار پاکي و پروانه ام

من ز شهر سبز بودن آمدم
از نیستان سرودن آمدم

بخش سوم

اشعار تقدیمی با محوریت حضرت

شهربانو سلام الله علیها



قطره را سجاده دریا می کند
سجده دردم را مداوا می کند

عطر این تربت مرا پرواز داد
روح شعرم را تب اعجاز داد

هرچه گردد جسم خاکی خاک تر
می شود آئینه ی جان پاک تر

کاش دستی این گره را وا کند
یا معمای مرا معنا کند

من میان سجده رویائی شدم
با زبان شعر ، شیدائی شدم

امشب این لرزیدن دل بهر چیست؟
پرده ی دل پرده ی رخسار کیست؟

عشق اگر یاری کند اومی شوم
ریشه ی گل‌های خوشبو می شوم

عاقبت این قفل را وا می کنم
پشت این در ، راه پیدا می کنم

منتظر در کوچه ی دل تا به کی؟
بیقرار صبح منزل ، تا به کی؟

کاروانی می رسد از شرق دور
چون هلال عید ، ماهی در ظهور



بر لب من خوشه ها تابیده اند
شعرها در چشم من خوابیده اند

چشم من از چشمه ها آبی تراست
خنده ام از ماه مهتابی تراست

نور بامن آشنایی کرده است
شعرهایم را خدایی کرده است

ای صفای سبز ، ای پاک نجیب
همصدای من در این عشق عجیب

شعر من از هرگلی رنگین تراست
از صدای صبح آهنگین تراست

امشب از آئینه ها پُل بسته ام
دل به اعجاز توکل بسته ام

مرغ شب مفتون آهنگ من است
شاکلید عشق در چنگ من است

ای دلیل گریه های بی حدم
مست و بی پروا بسویت آدمم

جانماز کهنه را وا می کنم
بادلم آهسته نجوا می کنم

از نم مَهر نمازم چون سپند
عطر خاک کربال گردد بلند

خنده ای دارد شبیه شیشه پاک
پاک تر از آب و نور و نارو خاک

روح او را عطر سنبل می زنند
برلباسش ، عرشیان ، گل می زنند

ابر می بارد به خاک پای او
نور دارد رستگاریهای او

شب زچشمانش فراتر می رود
تشنگی را سوی کوثر می برد

غنچه می بندد دلش در جام گل
خنده می پوشد به شب هنگام گل

نسبتی دارد به سوسن های باغ
عشق را آرام ، می آید سراغ

در نگاهش می نشیند گاه گاه
نور اصحاب کساء در یک نگاه

رنگ سرخ عشق دارد دین او
می وزد آئینه از آئین او

آه می خواند کنار گوش ماه
اشک می ریزد میان چشم شاه

شاه بانوئی بزرگی افرین
آفرین براین بزرگی ، آفرین



تاج خُسنش گردباد کائنات
زیر چتر نسل او ، اهل نجات

نسل پاکان را حمایت می کند
بادبان هارا هدایت می کند

می توان جان داد در نیت او
آب بُرد از شط شطیحات او

می توان در خاک پایش بوته کرد
زیر سقف عترتش بیتوته کرد

می توان از سوز سبزش ساز ساخت
می توان از شعراو آواز ساخت

دوستدار خنده و سبزینه است
ساکن قصر گل و آئینه است

نور اعجاز است در ایجاد او
عالمی مست مبارکباد او

مقصداو کوچه های هاشمی است
پنجمین نور از کسای فاطمی است

میرسد با رمز قاف و شین و عین
شهربانوئی به دیدار حسین

نور دارد خنده ی شفاف او
جامه های پاکِ عفت باف او

در نگاه ناب او نور شفاست
دست‌هایش پنجه‌ی مشکل‌گشاست

آفتابی روبروی آفتاب
لیک مستوراست در پشت نقاب

در حجاب شب، نمی‌گنجد پگاه
آفتاب عشق می‌آید ز راه

عشقباز حق شعار عالمین
آبروی عشق را بنیان، حسین

عطر می، بر آسمان خرگاه زد
عاشقان را عشق و مستی راه زد

نور بر گرد سرش پروانه شد
مسجد از مستی او میخانه شد

غاصبان را نیت باطل شکست
خنده اش زنجیر را از هم گسست

پیش پایش خاک، گل بر سینه بست
مسجداز چشمان او آئینه بست

سینه‌ها در یک زمان بی‌کینه شد
خشت‌ها صافی‌تر از آئینه شد

خط شمشیری عیان بر گردنش
مهر معهودِ شهادت، بر تنش



تشنگی بیچیده در آغوش او
نینوا در نینوا چاووش او

هاله‌ای بر چهره‌ی نورانی اش
کربال مشهود در پیشانی اش

کعبه‌ی محرابیان ابروی او
قبلگاه عشقبازان کوی او

بارش نور است و خورشید و شهاب
آفتاب آمد دلیل آفتاب

لحظه‌ی پیوند مهر و ماه شد
شاه بانویی عروس شاه شد

خاتمی بالنده در دستانشان
جان جان عالمی در جانشان

مثل نی، بر خطه‌ی خط می روند
تشنه لب تاوازه‌ی شط می روند

آب و خاک و آسمان در هم‌همه
شهربانو، شد عروس فاطمه

ای که نامت نور را شیرازه کرد
در عرب نام عجم را تازه کرد

تصادقت سیرت آئینه‌هاست
نام تو شمع و چراغ سینه‌هاست



مادری فرّ و شکوه خاوران
شهربانویی اهورائی نشان

ماهی از خواب پلنگان آمده
از شب شاه سمنگان آمده

ماهی از عرش شبستان خروش
از بلندای شکوه داریوش

با طنینی از تب آهنگ‌ها
چادری از فره‌ی فرهنگ‌ها

دُری از دریای سبز رازها
نسل نورافشانی از اعجازها

همسرشاه جوانان بهشت
اولیارامادری نیکو سرشت

من شنیدم از سخنگویان دور
بعد از آن پیوند در باغ حضور

از شمیمی دشت شبنم‌ها پُر است
از نگاهی چشم‌مریم‌ها پُر است

یک نفر در نیمه شبهای سیاه
نورپاشی می‌کند بر روی ماه

دور عرشِ عشق او پُر می‌زنند
خیمه از جانها فراتر می‌زنند



درمشامم ای سروش خوش سرشت
خاک پایت می‌دهد بوی بهشت

عشق را اینک طلوعی دیگری
بعذرهما برامامت مادری

از تبارناری وازنسل نور
می‌دمد این نور تا صبح ظهور

غاصبان بیگانه اند از داغ ما
نیستند این منکران درباغ ما

دین ما آئینه‌ی علیّت است
مذهب ما درکنار عترت است

مذهب ما مذهب نوراست و ناز
دین ما یعنی زن و عطر و نماز

وّه عجب تصویر زیبایی شده است
بانوی ایران ، تماشائی شده است

بانوئی باعرف و عترت آشنا
بارموز استعارت آشنا

شاه بانوئی که همراز دل است
مادر آئینه‌های مُقبل است

مادری از عطر گل‌های اِرم
مادری از نسل شاهان عجم

من شنیدم از زبان قاصدک
 از غزل‌های غزال و شاپرک

هر کجاشد ، ازدحامش می کنند
 عالم و آدم سالمش می کنند

من شنیدم از شقایق ها که آب
 نام اورا می بَرَد با التهاب

آه از گرمای آه تشنه ها
 وای از برقی نگاه دشنه ها

همچنان از اولین و آخرین
 بر نخواهد خواست این داغ از زمین

تا ابد این داغ خونین تازه است
 تا ابد این نام پُر آوازه است

این من و این داغ و این نام شما
 این من و این شعرو الهام شما

تا که سر از سجده ام برداشتم
 در درونم مثنوی می کاشتم

سایه ای روح مراساییدو رفت
 عشق بر من لحظه ای تابیدورفت

ریزش تصویر بود و شیر شعر
 ناگهان دیدم که خیسم زیر شعر

شعرهایم کاسه ی نذر من است
 خاک این نیت پُراز بذر من است

از میان سجده های معنوی
 می روم در باغ سبز مثنوی

شعر باید شیون وزاری کند
 شعر باید عشق را جاری کند

عشق یعنی جوهر جان وجود
 عشق یعنی حاصل بود و نبود

هر چه شعرم رو به پایان می رود
 باز شوری در دل من می دود

باتوام ای هرنفس همراه من
 ای دل من ، ای دل آگاه من

صبر کن ، این مثنوی کامل نشد
 مقصدم در انتها حاصل نشد

گفتم از شهبانوی ایران زمین
 حلقه ی اسالم و ایران را نگین

بانوی آئینه ی عاری ز زنگ
 یک بهار و یازده معصوم ، رنگ

گفتم از بانوی یاس و یاسمین
 آسمان مهر زین العابدین



حرز جان شب نشینان جوشنش
در بقیع عاشقی ها مدفنش

این بقیع آئینه دار جان ماست
آسمان عشق بی پایان ماست

از من و از عشق ، تایوم القیام
هم بر این فرزند و این مادر ، سالم

عشق را نازم که غوغا می کند
عاشقان را خوب پیدا می کند

می برد شاه جهان را با قبول
از خراسان جانب شهر رسول

عاشقی اینگونه معنی می شود
شهر بانو هم ، حسینی می شود

من نوشتم این غم دیرینه را
گریه کردم چارده آئینه را

بارها بر شعر من رحمت وزید
دست روحم تاملیک هم رسید

هم به تن تسلیم بودم هم به روح
هم به کشتی، تکیه دادم هم به نوح

حالت پرواز دارد سوز من
شمع شعر عاشقی افروز من



بازاما سینه ام آرام نیست
شعر پویا را سر اتمام نیست

گوییا روحی سراسر معنوی
میبرد شعر مرا در مثنوی

مقصودش انگار جایی دیگر است
انتها را منتهایی دیگر است

جانب شهر رهایی می رود
تابقیع اشنایی می رود

می گشاید پر به گلزار بقیع
می نشیند پشت دیوار بقیع

بمالیک باز ، همپر می شود
زایر فرزند و مادر می شود

می گشاید پرده ی ادراک را
بوسه باران می کند این خاک را

راستی ای جان جانبخش وجود
کیست مسجود مالیک در سجود

آنکه گفت از آسمان روح الامین
در مدیحه اش انت زین العابدین

یوسف کنعان یعقوبی تبار
صابر محبوب ایوبی وقار



سومین گردهم‌گایی ابوبی مادرانه

گفت راوی داستانی این چنین
بعد عاشورای خونین آستین

باز برگشتی باغوش وطن
آفرین میگویمت ای شیرزن

استاد فتح الله حدادبان (صبور) - اصفهان

هر آن که مادر عنقا است در صفت عنقا است
کسی که مریم عذراست در شرف عیسا است

هر آن که طفل شجاع آورد در این دنیا
اگر چه نیست چو رستم، و لیک رستم زاست

دقیقه ای است در اینجا که ظرف و مظلوف است
به قدر وسعت مظلوف، ظرف بی همتاست

محال هست شود ظرف کمتر از مظلوف
به نزد عقل جز این گفته، سست و بی معناست

صدف به قدر گهر پاک باید و خالص
که این زقاعده لطف، سنت دریاست

بدان که «اشهد أنّ الإمام فی الأرحام»
مُطَهَّر است و «فی الأصلاب» نیز، کار خداست

امام مادری از جنس آسمان دارد
که او به «نور علی نور» بر همه اولی است



حاش هلال این چه حیرت خانه ایست
شمع هم در سوختن، پروانه ایست

سوزش پروانه شد پیراهنم
صبح تا شب مثل شمعی روشنم

محسن اسلامی نیا - اصفهان

شهربانو بانوی ایران زمین
مادرسجاد زین العابدین

ای بهین بانوی باعز و شرف
گوهری ارزنده را بودی صدف

ای چو زهرافاقدسنگ نشان
کاش میشد فاش این سر نهان

قطره بودی ناگهان دریا شدی
گل عروس حضرت زهرا شدی

گردش ایام غوغا میکند
قطره را واصل بدریا میکند

به که مولانا چه زیبا گفته است
در حقیقت در معنی سفته است

ذره ذره آنچه در ارض و سماست
جنس خود را همچو کاه و کهر باست





رسد عرب به عجم زین یگانه حلقه وصل
که اتصال به این محکمی چه کس داراست؟

عرب، عجم چه تفاوت کند اگر معیار
به پیش مُصحف و اسلام، دانش و تقواست

ز کینه عصبیت عرب کر و کور است
تعصب عربی بدترین تعصب هاست

به حکم آیه قرآن که گفته «الأعراب»
«أشدُّ کُفراً و نفاقاً» همین، همین حالاست

خطاست این که به دنبال مستند باشی
کدام مستند از عشق برتر و برجاست

ولی اگر سند مستند ز ما طلبی
محبت آن سند مستند در این دنیاست

پر است هر دل ایرانی از هوای حسین
سند همین و برای همیشه پابرجاست

دلا هویت اصلی ما نه ایرانی است
هویت این که هر ایرانی عاشق مولاست

چو گل پسر به زمین وقت زایمان بگذاشت
به سوی عالم دیگر روانه شد یک راست

غمش به قدر غم نینوا نمی باشد
که رفت و بی خبر از ماجرای کربلاست



اگر که مادر او، مثل او نباشد نور
امام را به رَحِم پروریدنش رؤیاست

سخن کشد به درازا و هر مخاطب خاص
به یک اشاره کفایت کند اگر داناست

یکی ز جمله این مادران والا قدر
ز یزدگرد سوم هست و رتبه اش والاست

زنسل پادشهان است و پرشرافت و شان
که نو عروس بلافصل حضرت زهراست

به خواب دیدد پیمبر برای صبیغه او
حسین را بنشانده است و بر سر اجراست

خودش برای خودش انتخاب شوهر کرد
اگرچه در خطر و در میانه اسراست

دلش به سوی حسین از ازل تمایل داشت
گلاب از گل و گل با گلاب در یک جاست

امام اول ما «شهربانویس» خوانده است
چرا که بانوی شهر است و افتخار افزاست

چه دختری که به ساسانیان شرف بخشید
نشان فخر و مباحات خسرو و کسراست

چه دختری که شده نُه امام را مادر
میان مام امامان چنین مقام که راست؟



سومین گردهم‌گایی ابوبی مادرانه

او سنگ صبور من ولی دمخور اشک
یک چشمه که جاری است با شر شر اشک
خوابیده کنار جانمازش آرام
مادر که همیشه چشم هایش پر اشک

محمدابراهیم شایان - اصفهان (رباعی)

می خواست عروس مرتضی باشد او
همراز دل خون خدا باشد او
همراه همیشگی مولا شده است
تا آینه ی مهر و وفا باشد او

محمدابراهیم شایان - اصفهان (رباعی)

دیدید دیدی درس مسلمانی را؟
اقبال بلند زن ایرانی را؟
یک جاذبه کافی است تا ترک کند
دربار شکوهمند ساسانی را

محمدابراهیم شایان - اصفهان (رباعی)

می خواست چراغ راه مردم باشد
دریا دریا پر از تلاطم باشد
تا مادر نه ستاره ی دین خدا
دردانه ی یزدگرد سوم باشد

محمدابراهیم شایان - اصفهان (رباعی)

www.jafaribnalreza.com



آرشیو نشرات امامزاده جعفر علی علیه السلام

ندیده، سخت دلش سوخت چون که می دانست
سر حسین و عزیزان او جدا ز قفاست

ندید اسارت فرزند خویش « زین العباد »
که دربه در شده کوفه است و شام بلاست

کنار مسلخ خون، می گریست همچو رباب
که سر ز کودک شش ماهه ای ز بیخ جداست

دهید مژده به ایرانیان شیعه شعار
که از برای شما او شفیعه فرداست

استاد محمد قدسی - اصفهان

سر چشمه ی عاشقانه ها مادر بود
راز همه ی نشانه ها مادر بود
از سمت خدای شاعر لم یزلی
خوش لحن ترین ترانه ها مادر بود

محمدابراهیم شایان - اصفهان (رباعی)

هی غصه نخور به پای من گریه نکن
باران شده ای به جای من گریه نکن
عمریست که پا به پای من می سوزی
مادر دیگر برای من گریه نکن

محمدابراهیم شایان - اصفهان (رباعی)

www.jafaribnalreza.com



سومین گردهم‌آیی ابوبی‌الاعزاز

چقدر مطلع این شعر معنوی شده است
غزل به برکت این نام مثنوی شده است

اگر که مثل فرزدق مدیحه می‌گفتم
بنام حضرت ام‌الصحیفه می‌گفتم

صحیفه ای که جهان وامدار نفحه اوست
صحیفه ای که صُحُف مات صفحه صفحه اوست

نجیب زاده ای از دودمان ایرانی ست
همان که چشم و چراغ تبار ساسانی ست

بزودی آبروی این تبار خواهد شد
غزاله ی غزلی شاهکار خواهد شد

سرم برابر خاک است از خجالت او
که من قلم نزدم مصرعی به ساحت او

اگر چه دست قلم هم برای او خالی ست
همین که آمده این مثنوی خوش اقبالی ست

نه بیت ساده که خود شاه بیت خواهد شد
کسی که از تو بگوید کمیت خواهد شد

ببخش! قافیه‌ها با ردیف‌ها تنگ اند
برای از تو نوشتن کمیت‌ها لنگ اند

نوشته نام تو را عشق با بم و زیرش
نوشته حضرت داوود در مزامیرش

www.jafaribnalreza.com



با آل علی کسی که همسو باشد
باید که عروس فاطمه او باشد
فرزند عزیز پادشاه ایران
می‌خواست همیشه شهربانو باشد

محمدابراهیم شایان - اصفهان (رباعی)

بلا دیده بلی را می‌شناسد
اشارات ولی را می‌شناسد
اسیری آمده این را بگوید
حسین بن علی را می‌شناسد

استاد عباس شاهزیدی (خروش) - اصفهان (رباعی)

چگونه مدح کند شعر حضرت او را
وضو بگیر و ببر نام شهربانو را

رواست اینکه بخوانند در تمام عرب
به نام حضرت قدیسه ی عجم او را

غزاله ای که اسیر حسین شد، یعنی
پناه داده امامی غریب آهو را

همین که دید حسین است آنکه دیده به خواب
گرفت زیر لب آهسته ذکر یاهو را

همین که دید دلش مثل طاق کسری ریخت
که باز دیده همان صورت و همان رو را

www.jafaribnalreza.com

همین که اسم تو در خطه ی حجاز آمد
بخاطر تو مدینه به پیشواز آمد

تو را اسیر عجب کیمیای نابی کرد
خدا برای حسینش چه انتخابی کرد

عروس حضرت خیرالانام آمده است
برای مادری نه امام آمده است

برای دختر کسری چنین قرینه کجا؟
شکوه کاخ مدائن کجا مدینه کجا؟

نگین حلقه ی انگشتر سلیمان است
همان که حلقه ی وصل حسین و ایران است

میان غربت تاریخ قدر او گم شد
ملیکه ای که نصیبش امام چارم شد

ملیکه ای که نشان داد استقامت را...
فقط برای حسینش کشید اسارت را

اگر چه آمدنش با اسارت و زجر است
ولی مقام رفیعش کنار والفجر است

اسیر لطف علی شد که ضامن او شد
بدون کاخ مدینه مدائن او شد

اگر چه صید از این خسته تر نیامده بود
صدای شکوه اش از شوق در نیامده بود



ملیکه ای که به تکریم ، صید این در شد
غزاله ی غزل انتخاب حیدر شد

چه زود از آن همه اشرافیت بری شده است
زنی نیامده اینقدر حیدری شده است

ز گرد روسری اش افتخار می ریزد
و از تمام وجودش وقار می ریزد

و شاهزادگی از باورش نمی افتد
ملیکه ای که حجاب از سرش نمی افتد

اگر چه راه به جایی نمی برد این زن
خلیفه را به پیشیزی نمی خرد این زن

خلیفه سینه ی آکنده اش پر از کینه ست
برایش اصل و نسب آرزوی دیرینه ست

خبر نداشت همین زن که در کنارش بود
ستاره ای ست که خورشید پرده دارش بود

خبر نداشت همین زن که هست در نظرش
زبور آل محمد می آورد پسرش

ببخش حضرت بانو ، زمانه بد نشده ست
عمر زبان بزرگانه را بلد نشده ست

وعاء نور امامت شدی مبارک باد
تو نور چشم ولایت شدی مبارک باد



سومین کنگره مسکنی ابوبی مادرانه

ای که باشد در دو عالم یاورت لطف إله
گشته ای بر دین احمد متصل در رسم و راه
از درایت وه چه خوش تشخیص دادی ره زچاه
زین سبب داده تو را یزدان ز لطف خود پناه

گشت پیدا از وجودت ثانی حبل الممتین

از تو می خواهند یاران و محبتان مرحمت
تا نمایی از خداوند تبارک مسئلت
بر (ضمیر) و بر محبان آید از حق موهبت
تا شفاعت از حسین آید ز روی مکرمت

نیست راهی غیر این ره جانب خلد برین

حسنعلی صغیرا (ضمیر) - اصفهان

شهربانو افتخار مردم ایران زمین
شد عروس حضرت مولا، امیرالمؤمنین

از نسب ایرانی الاصل، از حسَب والامقام
حلقه ای شد متصل بر محور دنیا و دین

همسر شاه شهیدان سرور آزادگان
مادر فخرالبشر یعنی امام الساجدین

مظهر ایمان و تقوا جلوه نور خدا
طینت بین دو خوبی گشت زین العابدین

www.jafaribnalreza.com



استاد عباس شاهزیدی (خروش) - اصفهان

کیست بر زهرا عروس و لایق دین مبین
کیست اقیانوس عصمت را نکو در ثمین
کیست آن بانو که شد لطف خدایش ره گزین
کیست آن مادر که آرد سیدی بر ساجدین

شهربانو دختری از کشور ایران زمین

شهربانو یاور و مددکار حسین
شهربانو همسر و دلدار و غمخوار حسین
شهربانو پیرو رفتار و افکار حسین
شهربانو شد چو لایق بهر دیدار حسین

شد زدامانش عیان سبطی زخیرالمسئولین

نور چشمش مهر تابان و مه روشن ضمیر
دومین پور حسین و بر همه عالم امیر
زاده نسل بتول و حجت حیّ قدیر
عرشیان را رهنما و فرشیان را هم بشیر

جبهه ساید بر سجودش حضرت روح الامین

شوهر و فرزند نیکش از امامان همام
حق به او بخشیده اینسان عزت و جاه و مقام
گشته بر او حکمت و لطف خداوندی تمام
داده از پورش خدا نظم جهانی را نظام

زین سعادت گشته او انگشتر دین را نگین

www.jafaribnalreza.com

بانوی نیکو خصال آن اسوه فضل و کمال
 شد به قلب پاک او روح مسلمانان عجین

دست تقدیر زمان این حلقه را پیوند داد
 شد به انگشت جهان این حلقه چون نقش نگین

نو گل باغ رسالت در گلستان وجود
 جلوه نور الهی حامل حبل المتین

گشت ممتد رشته پر افتخار ایزدی
 تا به خورشید فلک تابان به چرخ هفتمین

جلوه نور خدا آن مظهر تقوا و دین
 معنی حق یقین یعنی امام چارمین

آنکه حرف لا نگفتی غیر الا اله به عمر
 سالک راه حقیقت ناهج احکام دین

آنکه هنگام رکوعش عالمی اندر رکوع
 در قیامش قائمین و در سجودش ساجدین

حاصل این وصلت فرخنده در طول زمان
 افتخاری شد برای مردم ایران زمین

گفت در وصفش (شهبیر) از روی اخلاص و صفا
 آفرین ، صد آفرین ، بر این زن مرد آفرین

مصطفی هادوی (شهبیر) - اصفهان



خواب دیدی حسین را و دلت
 تا شب وصل او قرار نداشت
 آنچه را داشتی به سینه ز عشق
 هیچ قلبی به روزگار نداشت

به لبث از شهادتین نشانند
 آسمان، کهکشانی از گل نور
 به دلت کاشت حضرت خورشید
 گرمی عشق و شورو شوق حضور

چشم واکردی و تمامی قصر
 پر احساس و ذوق زمزمه بود
 پشت در روی دستهای نسیم
 پر ز عطر حضور فاطمه بود

باید آزاد می شدی از غم
 پس خریدی به جان اسارت را
 بهر دیدار آشنا بردی
 رنج و اندوه و درد غربت را

بود تقدیر، آفتاب حسین
 تا ابد سایه سرت باشد
 تو جهان بانوی حرم بشوی
 او شهنشاه و همسرت باشد

بود تقدیر تا طلوع کند
 در تو فرزندی از سلاله نور
 ای که صحرای دامنت سیناست
 ای که جانت حریم وادی طور



در دل همه ردپای ایمان را داشت
چون ابر به سینه بوی باران را داشت
دل‌داده‌ی سالار شهیدان شده بود
عطر گل‌های سرخ ایران را داشت

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان (رباعی)

گفتند مقدر است برتر باشی
محبوب‌ترین عروس حیدر باشی
صهبای ولا ز حوض کوثر بزنی
دریا شده زاینده‌ی گوهر باشی

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان (رباعی)

هم صاحب اصلی و تباری بانو
هم روح بلند و پاک داری بانو
آئینه صبح جلوه سجادی
ایران دختی پر افتخاری بانو

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان (رباعی)

دریا شده‌ای مادر گوهر باشی
زر بانویی فراتر از زر باشی
در قلب حسین شهربانو شده‌ای
تا محبوب دل پیمبر باشی

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان (رباعی)



شهربانویی و دامن‌ت دارد
عطر گل‌های باغ ایمان را
ای که پیوند داده با اسلام
از دواج تو قلب ایران را

ابتدای تو گرچه ساسانی است
امتداد تو هست نه خورشید
افق جاده امامت را
دامنت هست جلوه توحید

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان

دریافت دلت حلاوت شادی را
دیدگی در بند راه آزادی را
ترجیح به یزدگرد و کسری دادی
در کاخ دلت هدایت هادی را

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان (رباعی)

در حجله‌ی صبح آفتابی دارید
سرچشمه جوش فیض نابی دارید
گویا شده‌اید شهربانوی حسین
تبریک، چه حسن انتخابی دارید

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان (رباعی)



روزی که اسیر گشتی آزاد شدی
در خویش شدی خراب و آباد شدی
حق بهر حسین شهربانو می خواست
تقدیر زد و مادر سجاد شدی

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان (رباعی)

هم اصل و نجابت و اصالت داری
هم رحل، به خانه امامت داری
شهبانوی خانه حسینی و از او
سرچشمه خورشید هدایت داری

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان (رباعی)

شهربانوئی، فخر عجم و یار حسین
آفتاب آینه ای، در خور دیدار حسین

ماه رویی که ندید آینه ای رویش را
چشمی آگاه نشد سلسله مویش را

چشمه ای پاک تر از آب و فراتر از نور
پای تا سر همه آینه ی لبریز حضور

گلی از باغچه سلسله ساسانی
سرو بانوئی با رایحه ایرانی



گل بود و بی‌باغ آسمان معنا شد
از کوثر عشق قطره ای، دریا شد
شهبزاده پاکدامن ساسانی
دردانه عروس حضرت زهرا شد

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان (رباعی)

مست از می آسمانی روی حسین
شد عاشق کربلائی بوی حسین
ایران دخت قصه شاه پریان
شد همسر نور و شهربانوی حسین

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان (رباعی)

در حق طلبی شبیه سلمانی تو
آئینه ترین مادر بارانی تو
دردانه عروس و شهربانوی حسین
ارزنده ترین دختر ایرانی تو

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان (رباعی)

حق را طلبیدی و به حق پیوستی
چشم از همه غیر آن که باید بستی
تقدیر تو را نوشت در نام حسین
یک آن همه او شدی و از خود رستی

محمد رضا کاکائی (شِفا) - اصفهان (رباعی)



عروس حضرت شیرخدا شد شهربانویی
که از نسلش کماکان خیل شیران می‌شود پیدا

دو قرن بعد در پیکار دیگر، با شکست روم
جهان‌بانوی دیگر در اسیران می‌شود پیدا

علی سلیمیان - اصفهان

نیستها را به نگاه خودش از هست گرفت
گفتم از ساقی و این میکده را مست گرفت

بیخود از کربلا رهگذر شام نشد
حکمتی داشت که شمشیر دعا دست گرفت

من به بیراهه رسیدم ، سحری دستم را
با ابوحمره خود آخر بن بست گرفت

وصله خوردم به کتاب گنه آلوده ای و
نامه ام را شبی از آن همه پیوست گرفت

دم افتادن من بود ولی دستم را
دید این گمشده در آخر راه است، گرفت

چه کنم؟ در غزل از دایره اش بیرونم
بی جهت نیست که در قافیه ام دلخونم

به حسینی که میان دو علی آمده است!
به علی بن حسین بن علی مدیونم



شاهدختی که پی حق طلبی حق را جست
تشنه هو شد و سرچشمه مطلق را جست

در حقیقت طلبی همسفر سلمان شد
مادر نه فلک روشن جاویدان شد

بست پیمان وفا با گل بستان بتول
گشت خوشبخت عروس حرم آل رسول

محمد رضا کاکائی (شفا) - اصفهان (رباعی)

جهان‌بانویی از بین اسیران می‌شود پیدا
که از رفتار او رسم دلیران می‌شود پیدا

نگاه لطف مولا می‌کند از بند آزادش
که این اخلاق در شاه امیران می‌شود پیدا

به خاک افتاد کاخ کهنه ساسانیان ، اما
سعادت‌ها از آن بنیان ویران می‌شود پیدا

برای مادری بر نه امام و همسری با عشق
لیاقت را ببین دختر از ایران می‌شود پیدا

پیمبر خواستگاری کرده و زهرا مسلمانش
چنین فیضی فقط در بی نظیران می‌شود پیدا

حسینش را چه زود از بین آن اغیار پیدا کرد
که نور عشق بر روشن ضمیران می‌شود پیدا

راهباً راغباً و راجیاً و خائفنم
از ابوحمزه پرسید ، پر از مضمونم

من کجا ؟ عشق کجا ؟ فاصله خیلی است ولی
گرچه در قالب یک وصله ناهمگونم؛

شکرُ لله که با مادر او هم وطنم
من نمک گیر سر سفره این خاتونم

ماه در هاله خود اختر ایرانی داشت
ساحل فاطمه یک گوهر ایرانی داشت

چه خوشایندتر از این که عجم می بالد
که حسین بن علی همسر ایرانی داشت

حسن از همسر خود هرچه جفا دید ، حسین
در دل خانه خود یاور ایرانی داشت

مونس دختر زهرا شده، یعنی زینب
می توان گفت که یک خواهر ایرانی داشت

انتخاب علی و فاطمه بوده ، زهرا
چشم امید به این دختر ایرانی داشت

افتخار عجم است این که علی بن حسین
سر به دامان همین مادر ایرانی داشت

محسن ناصحی - اصفهان



مرغ دل پر کشیده گاه سحر
جانب کوی عشق بار دگر

در هوای مدینه بال گشود
داد بر اهل بیت پاک درود

رفت گرد سرای آل رسول
دید ماهی که شد عروس بتول

یک عروس از تبار ایرانی
دختر یزد گرد ساسانی

که خداوند برگزید او را
آن زمانی که آفرید او را

او ز شه زادگان ایران بود
لیک در زمره ی اسیران بود

شهر بانو چو در مدینه رسید
جمله ی تلخی از خلیفه شنید

شهر بانو از او مکدر شد
متمایل به سوی حیدر شد

حیدر آمد سکینه اش بخشید
آری آرام سینه اش بخشید

حزن و اندوه از دلش بزود
بر جلال و کمال او افزود



بیم رفت از دل ایمنی آمد
دوستی جای دشمنی آمد

شهر بانو نظر به هر سو کرد
نرم نرمک به هر طرف رو کرد

پنجمین تن ز پنج تن را دید
دل پاکش به عشق او لرزید

لیک گفتا علی امام من است
هر چه گوید علی کلام من است

مرغ خوشبختی اش به شانه نشست
تا به اسلام راستین پیوست

شاه مردان چنین پناهش داد
از عنایت مقام و جاهش داد

گفت کفو تو این حسین من است
هم نشین تو نور عین من است

دختر پادشاه ساسانی
شد عروس علی عمرانی

چون علی شهر بانو یش نامید
نور حق بر جبین او تابید

محو روی حسین زهرا شد
دل پاکش اسیر مولا شد



با حسین علی چو همدم شد
آسمان در برابرش خم شد

دومی خواست خاریش ببند
دهد آزار و زاریش ببند

لیک حق منزلت به او بخشید
بهترین موهبت به او بخشید

منزلت یافت شهر بانوی ما
یافت رفعت به دست آل عبا

چون به آل رسول ملحق شد
مادر نه امام بر حق شد

بانوی بی نظیر و پاک نهاد
مادر پاک حضرت سجاد

موجب افتخار ایران است
شهر بانوی ملک سلمان است

ای تو سادات را بهین مادر
ای حسین شهید را همسر

ای ز شه زادگان ساسانی
فخر ملک حجاز و ایرانی

روز محشر به من عنایت کن
جان زهرا ز من شفاعت کن

از عنایت بگیر دست بقا
تا شود رو سپید روز جزا

سید علی اصغر هاشمی (بقا) - اصفهان

شهربانو دختر ایرانی عالی نسب
شد اسیر مسلمین و رهبر دنیا طلب

این اسارت شد سبب بر این زن والا مقام
تا بگیرد همسری دریا دل و عالی نسب

روز پایان اسارت شد مخیر تا کند
انتخاب همسر از بین بزرگان عرب

سرو قدش شد روان سوی حسین بن علی
آن حسینی که خدا او را نموده منتخب

این چنین وصلت ورا برده بسوی آسمان
چون بر او شامل شده بی گفتگو الطاف رب

خالق هستی رقم زد وصلتی را این چنین
علتی بوده بر آن هرگز نبوده بی سبب

بعد از این وصلت بُرید از دین زرتشت و به حق
شد مسلمان آن زمان از روی ایمان و ادب

در وجود آمد از این وصلت امام چارمین
حضرت سجاد زین العابدین خوش لقب



فخر این مادر شده مولا علی بن الحسین
سروری که نام حق بوده ورا دائم به لب

از همین وصلت شده دین پیمبر مستدام
آنچنان که نام او باشد فراتر از ذهب

شهربانو هر زمان بالد بخود از این پسر
این پسر کو آبرو داده به دین و مام و اب

نخل پر بار امامت بعد از او در این جهان
جملگی از نسل او باشند و این نبود عجب

این پسر شد همره بابش بدشت کربلا
شد از این همراهی او قلب دشمن ملتهب

با اسیران بلا شد همسفر در شهر شام
در حضور دشمنان خواند او چنان غرا خطب

شد از این خطبت به حق کاخ ستمگر زیر و رو
آن ستمکاران که بودند از نژاد بولهب

رضا رضائی (بی ریا) - اصفهان

کنم ستایش دائم ، خدای مَنان را
که آفرید جهان را و ، نور ایمان را

سپس سپاس که در این جهان پهناور
برای قُرب به خود آفرید ، انسان را

بسی سپاس ، که نور آفرید و ، از آن نور
نمود حکمت و عقل و شعور و عرفان را

برای ثبت حقایق ، قسم به قوسِ قلم!
که لطف کرد به انسان ، بیان و تبیان را

دو صد سپاس خدا را که مرحمت فرمود
به قلب پاک محمد نزول قرآن را

سپس به نور علی ، فاطمه ، حسن و حسین
بداد شوکت و عزت ، دل مسلمان را

برای گسترش دین ، نظر به ایران کرد
نفوذ دین خدا را ببین و ایمان را

بدید دختر شاه عجم ، شبی در خواب
دو نور پاک و مطهر ، دو نور تابان را

بخواب دید که هستند احمد و زهرا
برای زاده خود خواستگار ایشان را

چو گشت سامع گفتار آن دو نور خدای
به عشق کرد منور سر و دل و جان را

مشیت احدی چون بر این قرار گرفت
چشید دختر شه ، شهید ناب پیمان را

حسین را چو در آن خواب دید عاشق شد
بر او که داشت به همراه ، مهر جانان را



چو در گرفت میان دو قوم ، جنگی سخت
سپاه فاتح دین را ببین و ، ایران را

در این میانه ، دل شاه دخت ایران شد
اسیر عشق حسین و ، به بست پیمان را

چو شاه دخت عجم شد اسیر لشکر دین
جلال و عزت او را ببین و یزدان را

شدند وارد شهر مدینه چون اسرا
عزیز داشت علی ، دخت شاه ایران را

علی چو کرد خطابش تو شهربانوئی!
عروس فاطمه ای کن قبول ایمان را

چو گشت مادر زین العباد آن بانو
شنید ارجعی کردگار سبحان را

کسی که مادر فرزند نه امام بود
ز بعد فاطمه دارد ، مقام دوران را

نگین حلقه وصل دو قوم شد آن زن
نگر مقام همان سرور نکویان را

سزد که سجده به درگاه حق بری (ناصر)
که ساخت مرتبط ایران و دین و قرآن را

ناصر ظهیری - اصفهان

لطفی خدا به دخت شهی در شباب کرد
 او را رقیب شعشعه مهتاب کرد

خوابید و خواب دید رسول خدای را
 آن خواب را ستاره بختش حساب کرد

با عقل خود چو خواب نکویش بیان نمود
 گفتا ، توان ز خواب تو تعبیر ناب کرد!

بعد از نبی چون فاطمه آمد تو را به خواب
 با تو نشست و تازه عروست خطاب کرد

گفتا تو نو عروس منی ، همسر حسین
 زهرا ز مهر ، چهر مرا در نقاب کرد

آن شب جمال روی منیر حسین را
 چشمم به خواب دید و ، دلم انتخاب کرد

تعبیر خواب و مهر حسین و فراق او
 روح مرا قرین غم و اضطراب کرد

وقتی اسیر لشکر قوم عرب شدم
 عزمم اسیر دل شد و ، پا در رکاب کرد

تا وارد مدینه شدم ، اشقی الاشقیاء
 روی مرا چو خواست ، حجابم عتاب کرد!

اندر مدینه حضرت مولا علی مرا
 بانوی شهر و زوج حسینش خطاب کرد



کردم دعا ، که لایق اهل ولا شوم
 آری ، خدا دعای مرا مستجاب کرد

این ها همه ، مشیت پروردگار بود
 اویم نگین حلقه وصل صواب کرد

شهزاده ای بُدم ! ، که شدم همسر حسین
 چون ذره ای ! حسین مرا آفتاب کرد

آمد علی من چو به دنیا ، من از جهان
 رفتم چو گل به عرش و ، خدایم گلاب کرد

این افتخار همسری شاه دین مرا
 مرهون لطف خالق و ، جنت مآب کرد

شرح تمام عمر تو را ، مام نه امام
 شایسته است درج به صدها کتاب کرد

یا أم الاوصیاء ، جنان را به روز حشر
 باید که با شفاعت تو ، اکتساب کرد

یا ربّ به نور حضرت صاحب ، عنایتی
 فرما ، که بر ظهور تو اند شتاب کرد!

من (ناصر) م مدیحه سرایم ، که شعر من
 روح مرا قرین هزاران ثواب کرد!

ناصر ظهیری - اصفهان



سومین گردهم‌گایی ابوبی‌مادرانه

در کربلا نبوده ام ، اما دل مرا
داغ حسین فاطمه ، از غم کباب کرد

داغ حسین و اکبر و اصغر در آن زمان
در کربلا چه با دل زار رُباب کرد

بیداد خصم ، زینب و کلثوم را ، اسیر
راهی به سوی کوفه و شام خراب کرد

(ناصر) به یاد سرور آزادگان حسین
گردید زار و ، آه و فغان ، بی حساب کرد

ناصر ظهیری - اصفهان

دمی از چهره خود بر نمی دارد حجابش را
نباید چشم نامحرم ببیند آفتابش را

جهانشاهی که بین آن همه سردار در مجلس
ندیده می شناسد حضرت عالیجنابش را

جهانشاهی که با فرمان حیدر شهربانو شد
جدا کرد از همه غیر از حسین آنجا حسابش را

مسلمان شد به دست فاطمه در عالم رؤیا
بخوان در شرح « مرآت العقول » آیات نابش را

حسین از شهربانو خواستگاری کرد و می دانست
خودش از سالهای سال پیش از این جوابش را



آرشیو متن‌ها از گردهم‌گایی

آن کوکبی که جلوه به از ماهتاب کرد
وقتی دمید ، رو به سوی آفتاب کرد

در خواب خوش ، جمال جمیل نبی چو دید
میل نکاح با پسر بوتراب کرد

تعبیر خواب را چو ندانست ، روز و شب
اندیشه را روانه سوی آن جناب کرد

چون شد میان قوم عرب با عجم نزاع
او را اسیر ، خیل عرب در شباب کرد

وارد چو شد به شهر مدینه در آن زمان
تعبیر ، خواب خویش در آن اضطراب کرد

ناگه ، علی ولی خداوند بی مثال
بر او ز روی لطف و کرم این خطاب کرد

از بهر نور چشم من ای دخت یزدگرد
خلاق عالمین تو را انتخاب کرد

گشتم عروس فاطمه و همسر حسین
رفتن به آن دیار ، مرا کامیاب کرد

لطف خدای بود که در بند تازیان
همسر مرا به زاده ختمی مآب کرد

چندی پس از تولد زین العباد بود
رفتم ز دهر و ، همسر من انقلاب کرد





سومین گردهم‌گایی ابوبی مادرانه

چنان رود زلالی که پی دریاست باید هم
به دنیا دختر کسری چنین بی اعتنا باشد

چه تقدیری از این خوش‌تر؟ چه پیوندی از این بهتر؟
که بانوی عجم دل‌داده‌ی خون خدا باشد

علی بن حسین بن علی بن ابیطالب
نشان مادرش باید هم امّ الاوصیا باشد

به مهتابی که نه خورشید می‌بالند باید هم
توسل می‌کند هر ساقلی، مشگل‌گشا باشد

چه بایدها که گفتیم از تو ای بانو! و باید هم
تو را تنها بفهمد آن که با عشق آشنا باشد

نشان دادی به هر کس سایه‌ی آل عبا افتاد
نیازی نیست دیگر بر سرش بال هما باشد

نشان دادی هواخواه حسین آزاد و آزاده است
اسیر یار باشد هر که می‌خواهد رها باشد

اگر ایران اسلامی است مدیون کسی، بانو!
نباید هم بدهکار کسی غیر از شما باشد

سید محمدجواد میرصفی - قم

اگر چه در ره حق صد هزار دشواری است
میان حادثه‌ها کار حق نگهداری است

www.jafaribnalreza.com



سکوتش از رضایت بود و تالاب بسته آری گفت
ملائک آفرین گفتند حسن انتخابش را

چه تقدیری نصیبش شد که کل شهربانوها
در اقصای جهان حتی نمی‌دیدند خوابش را

موحد زاده‌ای که افتخار اهل ایران شد
بنازم جلوه بی انتهای ماهتابش را

چه نامی داشت فرزندش که وقت یا علی گفتن
فرشته عاجز است از اینکه بشمارد ثوابش را

علی بن حسین بن علی بن ابیطالب
در این اصل و نسب بنگر شکوه بوتراش را

عجب نامی که قرآن خدا از باء بسم الله
معطر کرده با نام علی ام‌الکتابش را

چه زیبا شهربانو زیر لب تفسیر فرموده
کتاب عاشقی همراه هفتاد و دو بابش را

یگانه همسرش خون خدا شد روز عاشورا
شهید تشنه‌ای با پیکر در خون خضابش را

احمد علوی - قم

تبارش عدل، باید هم عروس مرتضی باشد
عروس فاطمه، باید هم الگوی حیا باشد

www.jafaribnalreza.com



سومین گردهم‌آیی ابوبی مادرانه

خدا برای حسین آفریدش از اول
جواب او به حسین از همان ازل، آری است

شرافتی است _ بلی _ مادر امام شدن
ز عشق بو نبرد آن دلی که زنگاری است

همین که دامن او مهد حجت الله است
نشان رفعت شأن و بلندمقداری است

”دهد ثمر ز رگ و ریشه‌ی درخت، خبر“
که خُلق مادر در خُلق بچه‌ها جاری است

بُراق عشق تو را تا خود مدینه رساند
که در مسیر خدا مرکبت سبکباری است

که خواستی وطنت خانه‌ی حسین شود
کجای قصه‌ی هجرت ز جبر و ناچاری است؟!

تو آمدی که به زن، شأن دیگری بدهی
به نه امام نشان تو جاری و ساری است

”هزار مرتبه شستم دهان به مشک و گلاب“
هنوز از تو سرودن کمال دشواری است

علی مقدم (عاصی خراسانی) - خراسان رضوی

به دست تو خاتم، به سر نیز تاج کیانی
تو پیوند نیکوی اسلام و ایرانیانی



اگر چه جنگ، اگر چه اسارت است ولی
همیشه کار خدا یاری و مددکاری است

خوشا اسارت اگر آخرش حسین بود
که بی حسین شدن اول گرفتاری است

سخن به مدح زنی می‌کنم شروع که شعر
به مدح و منقبتش متهم به کم‌کاری است

سخن به مدح زنی می‌کنم شروع، بلی
که از گناه، تمام وجود او عاری است

همان که چشم و دلش رو به عالم بالاست
که قصر در نظرش جلوه‌ی دل‌آزاری است

همان که جلوه‌ی صد قصر، غافلش ننمود
همان که چشم و دلش پُر ز نور و هشیاری است

زبان و مرز به درگاه نور بی معناست
یگانه محور و معیار حق سزاواری است

به خواستگاری او فاطمه به خواب آمد
”زهی مراتب خوابی که به ز بیداری است“

به هر کسی نرسد این چنین مقام رفیع
که این نتیجه‌ی یک عمر خویشتن‌داری است



همه دادمردان گیتی کس و دودمانت
عروس علی هستی و دخت نوشیروانی

بزرگی چنان تخت جمشید یا طاق کسری
سترگی، گران‌مایه آن‌سان که رشک جهانی

جهان‌شاه یا شهربانو؟ کدام است نامت؟
تورا رادمرد جهان هر چه نامیده آنی

هر است نباشد ز ضحاک‌های عرب هیچ
که هم در پناه فریدون و شیر ژبانی

انیرانیان کی به بندت کشیدند هرگز؟
تویی را که شه‌بانوی شاه آزادگانی

تمامی ایل و تبار تو یکتا پرستند
گریزان ز آیین مهری و آیین مانی

تو را پور فرخنده پی آفتاب نیایش
ستایش تویی را که هم ماه و هم مهربانی

نگهبان ایران، نگاه تو و شوهر تو
گرامی فروزنده‌ی آتش جاودانی

رهاننده نیز از نژاد اهورایی تو
تو مادر بزرگ بزرگ امام زمانی



مزارت کجای جهان است؟ رود است یا کوه؟
به هر روی از چشم بیگانگانت نهانی

سید محمد حسین حسینی (زخم) - تهران

سر بودی از زنان دیگر، بانو!
ای دامن تو امام‌پرور! بانو!
از ایران تا سرای مولا رفتی
آخر تو شدی عروس حیدر، بانو!

چشمت چرخید عاقبت سوی حسین
شد قبله‌ی تو گوشه‌ی ابروی حسین
بانوی زنان فضیلتی دیگر یافت:
نام تو شده است شهربانوی حسین

نور چشم تو و حسین است علی
خورشید سجود عالمین است علی
از جانب مادر و پدر نسلش نور
گفتند که ابن خیرتین است علی

از دامن مادرش بدی‌ها دور است
سجّاد که سجده‌های او مشهور است
از جانب مادر است نسلش چه رفیع
از سوی پدر نسل به نسلش نور است

شد مفتخر از نام تو یکسر ایران
از عطر شما بهار شد در ایران
از سوی تو قدر یافت این بار این خاک
شد وصل به اصل پاک حیدر، ایران

از نسل بزرگی و جگر داشته‌ای
از عشق حسین، بال و پر داشته‌ای
باید بشوی امّ علی دگری
از نور حسین بار برداشته‌ای

با یاد شما دل از غم آزاد شود
از ذاکری شما دلم شاد شود
از نور حسین بار برداشته‌ای
باید ثمرت حضرت سجّاد شود

علی کاملی کرمانشاهی - کرمانشاه

ماه بانوا! تو نه ماهی به چنین قرّ و بهایی
که دل افروز تر از ماهی و خورشید لقایی

دخت شاهنشاه ایران و عروس شه مردان
شاه بانویی و زینده‌ی شاه شهدایی

شرف کشور کی، زهره‌ی منظومه‌ی عصمت
کعبه‌ی مردم ری، قبله‌ی ارباب دعایی

مادر سید سجّادی و ناموس امامت
خاتم دست سلیمانی و خاتون خدایی

چه به توصیف تو گویم غزل؟ ای روح نجابت!
که تو بیت الغزل دفتر و دیوان حیایی

حضرت فاطمه انگشت به روی تو نهاد
بی سبب نیست که چون قرص مه انگشت‌نمایی



گر حسین است همان دلبر عالم به حقیقت
تو همانی که دل از دلبر عالم بریایی

شهربانوی حسینی و شهنشاه شهیدان
به تو نازد که به هر شهر، پناه اسرایی

یاور جمع اسیران به ره کوفه و شامی
نایب زینب کبری به صف کربلایی

نه اسیری تو که آزاده‌تر از سوسن و سروی
گر چه در سلسله، هم‌پای اسیران بلایی

ای بلا دیده به هر مرحله در شام چه دیدی؟
سخت‌تر نیست برای تو از آن مرحله جایی

مجلس باده و ناموس حسین آه! که آن جا
شاهد آن سر ببریده و آن تشت طلایی

خیزران بوسه زد او را به لب لعل که از او
به دلت بود فقط حسرت بوسیدن پای

بر در حضرت شه‌دخت، "یتیم" به ادب رو
که ببخشند بهشتت به سلامتی و ثنایی

مرتضی جام آبادی (یتیم) - تهران

سلام! ای گنج بر جا مانده از شاهان ساسانی
تویی باغ بهشت کاخ‌های رو به ویرانی

سفر از خانه‌ی اجدادی‌ات شد سیر معراجت
سفر از فرش تا عرش، از اهورا تا مسلمانی

به چشم سر جفا دیدی از اسلامی که شیطانی است
که چشم سیر تو را آورد تا اسلام رحمانی

اسیرت خوانده‌اند آنان که از نسل اسیرانند
به بند بانی آزادی‌ات دنیا است زندانی

تو اهل خانه‌ی اسرارِ عرشی، محرم سیری
غریبه نیستی، هم‌شهری منای سلمانی

از این پس رعیت هستند شاهان، شاه‌بانوها
از این پس شهربانویی و شه‌بانوی سلطانی

تو أم‌السَّجده‌ای، أم‌الدُّعایی، مادر نوری
فراسوی زبان، أم‌الصَّحیفه، أم‌قرآنی

تو أم‌الرَّوضه‌ای، أم‌البُکایی، مادر ابری
تویی أم‌الخطابه، مادر باران و طوفانی

عروس خاندانِ آبی اما تشنه‌ی اشکی
برای آب، از روز مبادا روضه می‌خوانی

تو اقیانوس اشکِ روضه‌خوانان را عَجَم‌رودی
تو پیوندِ شهیدِ کربلا با خاکِ ایرانی

رضا قاسمی - تهران



چه گویم از تو؟ که بانوی مستطاب حسینی
گلاب قمصری و قمصر گلاب حسینی
نگاره‌ی ملکوتی که بین قاب حسینی
رباب دیگری و همدم رباب حسینی
نگین عرشی و شایسته‌ی رکاب حسینی

تو شهربانوی عشقی و از تبار امیران
مهار مرکبت از کودکی به دست وزیران
شبی به مُلک عرب آمدی میان اسیران
نجیب‌زاده‌ی ساسانیان فرشته‌ی ایران
تو سایه‌ی سر مایی و آفتاب حسینی

چه سرنوشت عجیبی! عجب فراز و فرودی
شبی به سمت خدا بال‌های خویش گشودی
بگو به خواب چه دیدی و از نبی چه شنودی
به جز وصال مگر از خدا چه خواسته بودی؟
مبارک است دعایت که مستجاب حسینی

دل ملائکه‌الله مبتلا به تو باشد
بیا که موقع اهدای رونما به تو باشد

که چشم فاطمه بین اسیرها به تو باشد
حسین هدیه‌ی ارزنده‌ی خدا به تو باشد
تو نیز هدیه‌ی ارزنده‌ی خدا به حسینی

بیا اگر چه به ظاهر شکست خورد سپاهت
اگر چه راه‌زنان آمدند بر سر راهت
عدو شود سبب خیر چون خداست پناهت
میان مسجد اگر آن خلیفه کرد نگاهت
مباش دل‌نگران چون که در حجاب حسینی

نه اهل معبد زرتشتیان نه اهل کنشتی
که مشق مکتب توحید را درست نوشتی
شبیبه آسیه، پاکیزه‌ای و پاک سرشتی
تو برگزیده زن سید شهاب بهشتی
تو مادر پسرش سید شهاب حسینی

برای حضرت سجاد مادری و چه مادر
که دست حق به تو بخشید گوهری و چه گوهر
دلیل غبطه‌ی مریم شدی و ساره و هاجر
نبوده هر صدفی ظرف خاندان پیمبر
صدف تویی که نگاه‌دار دُرّ ناب حسینی

سزای تاج تو فیروزه ارض طوس ندارد
شکوه تخت تو را تخت آبنوس ندارد
کسی شبیه تو این قدر خاک‌بوس ندارد
سپیدبخت‌تر از تو عجم عروس ندارد
یگانه دختر ایران، تو انتخاب حسینی

سید میلاد حسینی - تهران

خدا می‌خواست، بنشینتی تو، بر این تخت زیباتر
مبارکت بادت این منصب، عروس حضرت کوثر!

اسیرت کرد، بی‌اصل و نصب دست‌گزاندیشی
اصالت‌زاده‌ای، دیدت اصیل و خواستت، همسر

تو اینک شهربانویی و شاه عاشقان، شوی
بشوی از لوح دل، هر نام‌را، جز نام این دلبر



قرار قلب آقای جوانان بهشتی، تو
شدی شهبانوی فردوس و تاجی جاودان، بر سر

چه غوغایی ست، وقتی در وجود تو، بیامیزد
به خون رستم دستان، دم شیر خدا، حیدر

علی ابن حسین ابن علی ابن ابی طالب
چه فرزندی، چه لبخندی، چه تقدیری از این بهتر؟

میان فخر لیلا و رباب، این ست، فخر تو:
علی، بعد از علی اکبر، علی، قبل از علی اصغر

نجابت‌زاده بودی و ولایت، زاده‌ای، بانو!
چه دامانی! برای نه امامی، جدّه و مادر

تمام شاهدختان جهان، در حسرت شأنت
چه می‌خواهی دگر؟ خاتون! برای زینبی، خواهر

نگاه خسروّت، شیرین و عطر فرش تو، از عرش
و هر خشت سرایت، از هزاران قصر کسری، سر

به شور آید جهان، وقتی که زین‌العابدین تو
به لحن نور می‌خواند، زبور آل پیغمبر

نگشتم لایق «متا»، به لطف خویشی‌ت، اما
کنون هم‌پای سلمان، می‌زنم بر بیت عصمت، در

هنوز این خاک، خاک پاکبانوهای ایرانی ست
نجابت، جوهر عشق است، در این مرز پر گوهر

بخش چهارم

گزیده بهترین اشعار رسیده به دبیرخانه

مرا رویی که فردا، چادر زهرا بگیرم، نیست
به جایش، با زبان مادری می‌خوانمت، محشر

خدا رحمت کند، مادر بزرگم شهربانو را
صدایش می‌زدم، حالا صدایت می‌زنم: مادر

قاسم صرافان - تهران



هر که باشد نور را مشتاق، گردد غرق نور
هر که با گل می نشیند، مثل گل خوشبو شود

جلوه ی خورشیدنورافشان حق را هر که دید
خود اگر حائل نباشد، بی امان حق جو شود

می رود تا آسمان عشق راهش مستقیم
هر که با راه حسین بن علی همسو شود

می شود با گوشه ی چشمش به خوشبختی رسید
شهربانو می شود با او جهان بانو شود

ای برای عشق او دل کنده از دنیا سلام
ای جهان بانو عروس حضرت زهرا(س) سلام

شهربانو گفت در گام نخستین یا حسین (ع)
غم چه خواهد داشت هر کس آشنا شد با حسین(ع)

شهربانو تا قدم برداشت در دل گفت کاش
کار من هرگز نیفتد با کسی الا حسین(ع)

قبل از آنکه همسر مولا شود از هر چه داشت
دست شست و بنده شد در مکتب مولا حسین(ع)

هر نفس در جان خود شوق وصال دوست داشت
آرزویش بود که با سر شتابد تا حسین(ع)

بس که با شوق وصال او به خلوت اشکریخت
قطره ای شد غرق مهر حضرت دریا حسین(ع)



عجب جایی دلت آورده روی التجا بانو
که باشد صاحب آن خانه مصباح الهدی بانو

شبی صحرا به صحرا می رسی با آب و آئینه
شود بخت بلندت روشن از نور خدا بانو

مبارک بادت ای شهذخت ایرانی سرای دل
دلت روشن عروس خانه ی بدرالدجا بانو

قدم بگذار بر ساحل، رها از موج و از طوفان
تو را نوح است کشتیبان به جان مرتضی بانو

مزین دامن سبزه به زین العابدین آری
صحیفه در صحیفه می دهی دل را جلا بانو

چه گوهر پروری ای سر به سر آئینه، آئینه
برازنده ست در وصف تو ام الاوصیا بانو

خدا پیوند داده عشق را با بال پروانه
دل پر می زند امشب به سمت کربلا بانو

مریم محبی نژاد - کرمان

کیست او که رنجه‌ها، آسان به لطف او شود
بانگ‌های هر چه غم باشد به دل، جارو شود

کیست این نور خداوندی که وقت دیدنش
هر دل آزاده مست از گفتن یاهو شود



سومین گردهم‌آیی ابوبی مادرانه

حق شود یار کسی که در مسیر زندگی
می شود با نور چشم حضرت صدیقه، یار

زندگی تفسیری از نو یافت پیش چشم تو
روزهای پر سعادت را شدی امیدوار

به چه بانویی که با مردانگی در راه عشق
پای کار او شدی باهستی خود ماندگار

بهرمند از خوان الطاف خداوندی شده
هر که مانده پای عهد خویشتن با این تبار

نوری از هر سجده ی سجاد آید سوی تو
از صحیفه می رسد برکت برایت بشمار

می رسد از هر دعایش بر توهم یک دنیا سلام
ای جهان بانو عروس حضرت زهرا(ع) سلام

عشق وقتی اینچنین شد عشق اعظم می شود
بهترین احوال از فیضش فراهم می شود

او که با جان شد مرید مکتب عشق حسین(ع)
از صفا و پاکی اش مانند مریم می شود

ماهتابی که کسی یک تار مویش را ندید
با حسین بن علی همراه و محرم می شود

ثبت گردد نام او در دفتر آزادگی
تا انیس اشرف اولاد آدم می شود

www.jafaribnalreza.com



شهربانو با دعایش مونس ارباب شد
دست رد کی می زند بر عاشقان آقا حسین(ع)

ای نگاهت بر امامت عشق رامعنا سلام
ای جهان بانو عروس حضرت زهرا(س) سلام

با اسارت رفتنش شهزاده ی آزاد شد
خانه ی بختش نشد هرگز خراب، آباد شد

عشق بار دیگری باشیوه ای اعجاز کرد
پیش چشمی بابصیرت یک جهان ایجاد شد

این حقیقت بوده از روز ازل همراه خلق
رهرو راه خدا هر کس که شد امداد شد

شهربانوی دیار کاخها و شاهها
مادر والامقام حضرت سجاد(ع) شد

او که با هر واژه ای که شعله زد از خطبه هاش
آتشی بر روزگار خصم بی بنیاد شد

هر الفبایی که این مادر به طفلش یاد داد
در ره احقاق حق یک آسمان فریاد شد

ای به داد شیرمردت مانده عاشورا سلام
ای جهان بانو عروس حضرت زهرا (س) سلام

تا رسیدی یافتی از نور رخسارش قرار
سرزمین جان تو گردید لبریز از بهار

www.jafaribnalreza.com

او اسیر عشق شد با لطف حق آزاد شد
 کی اسیر عشق از شهزادگی کم می شود

رشک هر شهزاده ای گردد مقام عالی اش
 نو عروس سرور زندهای عالم می شود

ای نصیبت سرنوشت بهترین زنها سلام
 ای جهان بانو عروس حضرت زهرا سلام

هر که شد یار حسین (ع) از جان سلامش می کنیم
 گوشه ای از خانه ی دل را به نامش می کنیم

با کسی که دشمن او شد همیشه دشمنیم
 هر که او را دوست دارد احترامش می کنیم

هر دم از زیبایی رفتار او دم می زنیم
 شعر را وقف سرودن از مقامش می کنیم

مجلس سادات می گردد به پا در شان او
 اینچنین جانانه تجلیل از مرامش می کنیم

هر که با این خاندان پیوست فرجامش نکوست
 یاد از این شهزاده و حسن ختامش می کنیم

او نبوده کربلا اما همیشه در خیال
 یاد از او در جمع نسوان خیامش می کنیم

ای به خاک کربلا در آه و واویلا سلام
 ای جهان بانو عروس حضرت زهرا سلام



تا که آبادی ست در این عشق ویرانی چرا؟
 سوختن در رنج و اندوه و پریشانی چرا؟

می شود وقتی که با عشق حسین آزاده شد
 در میان محبس تردید زندانی چرا؟

تا بهشت وصل حق گردد فراهم با حسین(ع)
 گوشه ای رنجور کنج کاخ ساسانی چرا؟

می شود تا عازم مُلک بقا شد با حسین(ع)
 اینچنین در گیر و دار عالم فانی چرا؟

میهمان حضرت عشق است مهمان حسین(ع)
 عاقلی غافل شود زینگونه مهمانی! چرا؟

کو به این عالم گران تر دُری از عشق حسین (ع)
 جان ندارد در ره این عشق ارزنی چرا؟

تا جهان باقیست بر تو می رسد از ما سلام
 ای جهان بانو عروس حضرت زهرا(ع) سلام

احمد رفیعی وردنجانی - چهارمحال بختیاری

اسیر شد ولی آزادگی نصیبش شد
 حسین فاطمه از بخت خوش حبیبش شد

ز عطرها دروغین کاخها دل کند
 به او رسید و گرفتارِ عطری سببش شد

غریب بود ولی یاری آشنا از مهر
نجات بخش دل خسته و غریبش شد

تمام غصه ی غربت ز خاطر او رفت
از آن زمان که حسینی شد و قریبش شد

رسید فصل پریشانی اش به آرامش
خدای عزوجل مایه ی شکیبش شد

چرا ز درد اسارت فغان کند وقتی
علاج کار طیبیان، چنین، طیبیش شد

خوشا به حال اسیری که در اریکه ی عشق
اسیر یوسف زهرا دل نجیبش شد

نبود تا که ببیند که زینش چه کشید
دمی که شاهدِ (خَدِّ به خون تریب) اش شد

احمد رفیعی وردنجانی - چهارم حال بختیاری

شهربانو گفت در گام نخستین یا حسین (ع)
غم چه خواهد داشت هر کس آشنا شد با حسین (ع)

شهربانو تا قدم برداشت در دل گفت کاش
کار من هرگز نیفتد با کسی الا حسین (ع)

قبل از آنکه همسر مولا شود از هر چه داشت
دست شست و بنده شد در مکتب مولا حسین (ع)



هر نفس در جان خود شوق وصال دوست داشت
آرزویش بود که با سر شتابد تا حسین (ع)

بس که با شوق وصال او به خلوت اشک ریخت
قطره ای شد غرق مهر حضرت دریا حسین (ع)

شهربانو با دعایش مونس ارباب شد
دست رد کی می زند بر عاشقان آقا حسین (ع)

ای نگاهت بر امامت عشق رامعنا سلام
ای جهان بانو عروس حضرت زهرا (س) سلام

با اسارت رفتنش شهزاده ی آزاد شد
خانه ی بختش نشد هرگز خراب، آباد شد

عشق بار دیگری باشیوه ای اعجاز کرد
پیش چشمی بابصیرت یک جهان ایجاد شد

این حقیقت بوده از روز ازل همراه خلق
رهرو راه خدا هر کس که شد امداد شد

شهربانوی دیار کاخها و شاهها
مادر والامقام حضرت سجاد (ع) شد

او که با هر واژه ای که شعله زد از خطبه هاش
آتشی بر روزگار خصم بی بنیاد شد

هر الفبایی که این مادر به طفلش یاد داد
در ره احقاق حق یک آسمان فریاد شد

ای به داد شیرمردت مانده عاشورا سلام
ای جهان بانو عروس حضرت زهرا (س) سلام

تا رسیدی یافتی از نور رخسارش قرار
سرزمین جان تو گردید لبریز از بهار

حق شود یار کسی که در مسیر زندگی
می شود با نور چشم حضرت صدیقه، یار

زندگی تفسیری از نو یافت پیش چشم تو
روزهای پر سعادت را شدی امیدوار

به چه بانویی که با مردانگی در راه عشق
پای کار او شدی باهستی خود ماندگار

بهرمند از خوان الطاف خداوندی شده
هر که مانده پای عهد خویشتن با این تبار

نوری از هر سجده ی سجاد آید سوی تو
از صحیفه می رسد برکت برایت بی شمار

می رسد از هر دعایش بر توهم یک دنیا سلام
ای جهان بانو عروس حضرت زهرا (ع) سلام

عشق وقتی اینچنین شد عشق اعظم می شود
بهترین احوال از فیضش فراهم می شود

او که با جان شد مرید مکتب عشق حسین (ع)
از صفا و پاکی اش مانند مریم می شود



ماهتابی که کسی یک تار مویش را ندید
با حسین بن علی همراه و محرم می شود

ثبت گردد نام او در دفتر آزادگی
تا انیس اشرف اولاد آدم می شود

او اسیر عشق شد با لطف حق آزاد شد
کی اسیر عشق از شهزادگی کم می شود

رشک هر شهزاده ای گردد مقام عالی اش
نو عروس سرور زندهای عالم می شود

ای نصیبت سرنوشت بهترین زنها سلام
ای جهان بانو عروس حضرت زهرا سلام

هر که شد یار حسین (ع) از جان سلامش می کنیم
گوشه ای از خانه ی دل را به نامش می کنیم

با کسی که دشمن او شد همیشه دشمنیم
هر که او را دوست دارد احترامش می کنیم

هر دم از زیبایی رفتار او دم می زنیم
شعر را وقف سرودن از مقامش می کنیم

مجلس سادات می گردد به پا در شان او
اینچنین جانانه تجلیل از مراسم می کنیم

هر که با این خاندان پیوست فرجامش نکوست
یاد از این شهزاده و حسن ختامش می کنیم

او نبوده کربلا اما همیشه در خیال
یاد از او در جمع نسوان خیامش می‌کنیم

ای به خاک کربلا در آه و واویلا سلام
ای جهان بانو عروس حضرت زهرا سلام

تا که آبادی ست در این عشق ویرانی چرا؟
سوختن در رنج و اندوه و پریشانی چرا؟

می‌شود وقتی که با عشق حسین آزاده شد
در میان محبس تردید زندانی چرا؟

تا بهشت وصل حق گردد فراهم با حسین (ع)
گوشه‌ای رنجور کنج کاخ ساسانی چرا؟

می‌شود تا عازم مُلک بقا شد با حسین (ع)
اینچنین در گیر و دار عالم فانی چرا؟

میهمان حضرت عشق است مهمان حسین (ع)
عاقلی غافل شود زینگونه مهمانی! چرا؟

کو به این عالم گران تر دُری از عشق حسین (ع)
جان ندارد در ره این عشق ارزنی چرا؟

تا جهان باقیست بر تو می‌رسد از ما سلام
ای جهان بانو عروس حضرت زهرا (ع) سلام

احمد رفیعی وردنجانی - چهارمعال بختیاری



هرآنکه دید زین العابدین راه‌بی تامل گفت:
که این گل را میان باغ گل‌ها، بوی ایرانی است

هرآنچه حُسن، یک جا جمع در رفتار سجاد است
که این فرزندان با آوردن بانوی ایرانی است

و این فرزند باید زادگاهش خانه‌ای باشد
که یا هردو ویا بانوی آن یا شوی ایرانی است

مدینه کودکان خوشگلش از سحر اعرابند
ولی این از همه زیباترین، جادوی ایرانی است

برای هموطن بود آنکه با مختار شوریدیم
یقینا میل او هم هرچه باشد، سوی ایرانی است

چه ترسی از ضمانت هست تا این خاندان دارم
یکیشان هست حتی ضامن آهوی ایرانی است

مرتضی حسنی - کاشان

و اما بعد، مانده دختری از صُلب شاهانش
که دیگر نطفه‌ای مانند او، دختر نمیگردد

به گاه آمدن، سرهای کسری روبه او مایل
و تا آذنش نباشد، از کسی سر بر نمیگردد

به روم و چین و ماچین، خواستگاران کمر بسته
ولی بر اینچنین زن، هرکسی همسر نمیگردد

به شهبانوی ما شهزاده ی اعراب کامل شد
 کبوتر را تکامل، هیچ چونان پر نمیگردد

از این سو هر کسی شه دخت ساسانی نخواهد شد
 از آن سو هر که اهل بیت پیغمبر نمیگردد

حریمش حرمتی دارد که جای هر کس آنجا نیست
 به گرد کعبه هرگز محرم کافر نمیگردد

دلم میخواست در مدحش یکی دیباچه بنویسم
 قلم قالب تهی کرده است و بر دفتر نمیگردد

کسی که بر سرش جز افسر شاهانه ننشیند
 به جز اسپند چیزی هاله ی آن سر نمیگردد

چه از این بهتر آیا که پس از صدیقه ی کوثر
 امام شیعه را جز او کسی مادر نمیگردد

به گرد خانه اش جبریل و میکائیل میگردند
 و دانی بی سبب کس حومه ی این در نمیگردد

هر آنچه خواستم بیتی به مقطع آورم اما
 کرامت انچنان دارد که شعر آخر نمیگردد

مرتضی حسنی - کاشان

سر می زند عشق در وجودت، دل در گرو سوار داری
 همپای شکوفه ها رسیدی در دامن خود بهار داری



جز او چه کسی ست آنکه برده ست دریای دل گرانبها را
 آینه های و حسین (ع) دیده ست سر تا به قدم وقار داری

چشمان تو خوب می شناسد خورشید زمین و آسمان را
 فهمیده دلت که با که آخر آینده ی رستگار داری

وصل است اگر قرار دلها این آتش عشق چیست در جان؟
 آرامش خانهای دمامم گر خود دل بی قرار داری

درهای بهشت می شود باز، بی هیچ بهانه روبرویت
 از وصلت عاشقانه خود خوشبختی بی شمار داری

یک شانه ی امن پیش رویت، یک کوه عظیم آبرویت
 از هیبت اوست لحظه لحظه، چون هر قدم استوار داری

دور از وطنی ولی نه گریان، کرده ست خدای عشق، جبران
 سرمایه زندگانی تو مردیست که در کنار داری

خواندند فرشته ها به نامت، نام پسری که نور جان هاست
 آبستن ماهی و جهانی بانوی من اعتبار داری

پروین جاویدنیا - شیراز

شهریار او را زملک تاجداران برگزید
 از تبار کاوه و از نسل ساسان برگزید

افتخاری نیست بالاتر از این برخاک جم
 خسرو ملک عرب او را از ایران برگزید



سومین گردهم‌آیی ابوبی مادرانه

چون "جهان شاه" است نام مادر آئینه‌ها
"شهربانو" را بر ایشان "نفس رحمان" برگزید

بگذریم از اینکه بعضی هالاسیرش خوانده‌اند
سرور آزادگان او را چو مهمان برگزید

بوستان آل طاها خرم از گل‌بانگ اوست
باغبان زیبا گلی را برگزید

آسمان را نور رخسارش منور می‌نمود
مهر ماه، او را به پاس روی رخشان برگزید

عشق از اول به دل مهر ورا آکنده بود
در هوای مهر بانی زیر باران برگزید

زندگی با اهل دل برکام مولا شد شکر
زین سبب او را چنان قند فریمان برگزید

تا گرفتار مصیبت گشت کشتی بان عشق
ناخدا یی را برای طی طوفان برگزید

تا که سکان هدایت را بگیرد دست خود
ناجی دریای محنت مرد میدان برگزید

نه فلک راجوهر جانش فروزان کرده است
کهکشانی بیکران خورشید تابان برگزید

رزق ما از سفره پر نعمت حق شد عطا
سفره دار از خاک ایران روح وریحان برگزید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
www.jafaribnalreza.com



آرشیو متن‌ها از گردهم‌آیی‌ها

عقدجاری شد به قول دُر دریای شرف
حلقه ایصال را باعهد وپیمان برگزید

در دل دریای پرشورو طلا تم خیز عشق
ناخدای بحر غم یاقوت و مرجان برگزید

جان پاکش با دُر دریای ایمان شد عجین
زین سبب او را نظیر گنج پنهان برگزید

مومن درگاه حق بودن دلیل واضحی ست
چون امام دین زنی از اهل ایمان برگزید

روی سریندش نوشته نام رب العالمین
بوده از آغاز خلقت چون مسلمان برگزید

خون پاک مادری فرزند را سازد امام
هادی امت شریک راه عمران برگزید

سجده توحیدی از سجاده پرنور اوست
مادری والا گوهر بر عبدیزدان برگزید

او محل علم و آداب سخن آموزی است
در مسیر پرورش یار دبستان برگزید

با ادب وارد شد اول بار بر شاه شهید
بس شرافت داشت بانو رادوچندان برگزید

هست والامر تبیت مادر به نزد کردگار
چونکه زیر پای او شد باغ رضوان برگزید

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
www.jafaribnalreza.com

قدرت الله شیرجزی - اصفهان

آسمان می گردد امشب نورباران از قمر
چونکه آورده به دنیا سبط پیغمبر پسر

مژده آوردست اینک از سوی جنت صبا
مالک مُلک ملک مسرور باشد زین خیر

حضرت سجاد می آید که در دشت بلا
حافظ دین خدا گردد به فرمان پدر

معرفت در جان پاک و زاهدش آمیخته
ره ندارد بر وجودش زره ای هم ذات شر

تربیت وقتی که از مادر به انسان می رسد
می شود پاک و منزه ظرف جاننش مثل زر

شهربانو بانوی معصوم و بی آرایش است
روح والاگوهرش گردیده دوراز هرشرر

نه فلک از چرخش سرپنجه چوگان اوست
یک به یک پیشی گرفتند از مقام یکدگر

مثل دُری در دل دریای دین دارد مکان
تاج شهواری نهاده بر سرش شاه هنر

معتقد بر منجی آل محمد (ص) بوده است
چونکه مومن بوده از اول به دین دادگر



شهبسوار ملک دل بر باورش جان داده تا
مکتب انسانیت باشد همیشه پرثمر

چونکه خود دارد نسب از شهریاری باوقار
در رگ اولاد خود جاری نموده خون فر

این شکوه از عزت و والایی مام ست و بس
گرچه از صُلب پدر هم می توان شدمفتخر

سایه شمس والضحی هم شد دلیل محکمی
تا امام انس و جان باشد درخشان چون گهر

ازدعای روز و شب هایش بیجامانده هنوز
ذکر حمد و توبه و العفو در گوش سحر

کوکب چارم که باماه ولایت شدمنیر
جوهر علمش نموده حک کتابی نام ور

خواهر قرآن نماد قلب پاک و روشن است
نور می بخشد به مکتب خانه تار بشر

پس همانند طریق عشق باشد رهگشا
بر دلی که هست تا پایان این ره مستمر

قدرت الله شیرجزی - اصفهان

کوکب اقبال گشته سایبش
مهر تابان ولایت ، مایلش

هم سلیمه نام او هم مریم است
شهربانو، زاده‌ی مُلک جم است

دُختر یزگرد سوم از عجم
هست آن دُختِ عزیز و محترم

چونکه بعد از جنگ شد بانو اسیر
بُرد او را شرطه‌ای نزد امیر

چون نقاب از روی او برداشتند
نیت شومی چو بر او داشتند

کرد فریاد و بگفتا: هرمز!...!
تیره شد رویت که رفت از سر حیا

تا خلیفه، بی دلیل و بی سبب
با تفاخر کرد، بر بانو غضب

داد حُکم مرگ او را زین گُمان
که بر او توهین شده در آن میان

شد امیرالمؤمنین حامی او
پارسی چون کرد با او گفتگو

گفت با آنکه از او شد خشمگیر:
چون نمی‌دانی زبان این اسیر -

بی جهت بر پای این بانو مپیچ
چون زبان او نمی‌دانی تو هیچ



او ز اجداد خودش گوید سخن
بیش از این آتش به قلب او مزین

بعد از آن گفتا به آن دُختِ عجم
نزد ما هستی پس از این محترم

کرد از او خواستگاری آن امام
بهر فرزندش حسین با احترام

شهربانو گفت چونکه من به خواب
دیدهام او را؛ نمایم انتخاب

چشم‌ها شد خیره بر سیمای او
در سکوتی مبهم و بی گفتگو

تا علی رو کرد آن جا بر حسین
گفت ای جان پدر، نور دو عین!

او برای آورد پوری فکور
برترین فردی که باشد مثل نور

روشنی بخشد ز رویش بر جهان
که به نزدش خم کند سر، آسمان

با اطاعت از امیرالمؤمنین
از دواج آن دو گردید این چنین

دختر نیک اختر ایران زمین
طبق شرع دین اسلام مبین

با کرامت شد عروس مرتضی
مادر سجاد آل مصطفی (ص)

نه امام شیعه را، او مادر است
چون حسین بن علی را همسر است

بعد میلاد امام الساجدین
روح او پر زد به فردوس برین

گوییا در دامن کوهی به ری
مرقدی منسوب گردیده به وی

که عبادتگاه مردم گشته است
می دهد حاجات خلق حق پرست

(نادرا!) در وصف مام آن امام
قدر وسع خویش کردی اهتمام

ابوالفضل عامری - قم

قلب احمد قلب حیدر قلب زهرا شاد شد
آسمانها و زمین از دست غم آزاد شد

نورشان با یک گل از ایران زمین پیوند خورد
سرزمین آریایی جان گرفت آباد شد

شد عروس فاطمه، یعنی حسین آقای اوست
توی دنیا این برایش بهترین رخداد شد



آرزویش بود که نور خدا را حس کند
تا نگاه او به چشمان حسین افتاد شد

بعد از آن چشم از حسین و دست از او بر نداشت
تا ابد زیبا از عشق شهر بانو یاد شد

دست در دستان خورشید زمان خود نهاد
تا که نور دیگری در این جهان بنیاد شد

تا پسر آورد خنده بر لب مولا نشست
روز میلاد علی از بهترین اعیاد شد

از گل لبخند او حتی به وجد آمد خدا
مژده آمد شهر بانو مادر سجاد شد

عطر زین العابدین پیچید در سجاده اش
در میان سجده عشقش بی صدا فریاد شد

برد از مولا علی نور حقیقت را به ارث
آینه در آینه تصویر عدل و داد شد

زهرا صالحی - اصفهان

که دیده کاخ نشینی عقیفه و ساده؟!
که دیده دختر شاهی رفیع و افتاده؟!
«عدو شود سبب خیر اگر خدا خواهد»
خدا به تو اینگونه، حسین را داده

بگو حسین که بود و چه کرد با قلبت
بگو چقدر شدی مست، مست از این باده!

حسین، تسییحی رو به قبله و پاره
تو جانمازی... سجاده، مَهر سجاده

خدا زیاد کند هر که را محمدی است
حسین زاده، حسن زاده و علیزاده

چقدر مثل سکینه غریبی و عاشق
چقدر مثل ربابه، نجیب و دلداده

مسیر زندگی ات کم نداشت از یوسف
اسیر بودی اما چقدر آزاده!

اگر چه مقصدمان کربلاست اما ما
هنوز اول راهیم و پای این جاده

خودت کمک کن بانو که شهر جان گیرد
برای امر فرج، شیعه باشد آماده

محمد عابدی - قم

زنی از جنس ملک رتبه ی بس اعظم داشت
فاضله، عالمه، قدیسه، چه چیزی کم داشت!؟

زنی از ریشه ی ایرانی و از قوم عجم
زن قدیسه، زنی که نسب از مریم داشت



زنی از طایفه ی فارس و از ساسان ها
نفسش معجزه می کرد مسیحا دم داشت!

زنی از فرط زلالی نمی از کوثر بود
راه می رفت به زیر قدمش زمزم داشت

”عشق پیدا شد و آتش به دل و جانش زد“
قید ایران زد و قصد نوه ی خاتم داشت

دست رد آینه بر سینه ی نامحرم زد
در کنارش چو حسین ابن علی محرم داشت

و دلش قرعه قسمت همه بر عشق زد و
رفت از سینه به در هرچه که درد و غم داشت

گشت آرامش جانش نفس همنفسش
او به زخم دلش از هم نفسش مرهم داشت

از ملیکایی قصر و درم و مال گذشت
چه نیازی دگر او بر درم و درهم داشت

او کنیز پسر حضرت زهرا شد و بعد
فخر عالم شد و در سینه دلی خرم داشت

شد عروس پسر مادر آب این بانو
از شعف نرگس مستش به کفش شبنم داشت

مادر حضرت سجاد شد و فخر زنان
مادر حضرت سجاد شد و خوش دم داشت



شد عزیزه مُقَرَّب درگاه
یار خورشید عرش شد این ماه
او کسی را به غیر ثارالله
ظرف یک لحظه در خیال نداشت

برترین زن که در ره اسلام
کرد ایثار تام، ختم کلام
در حقیقت گذاشت سنگ تمام
در زمانی که دین مجال نداشت

شد کریمان باسِخاوتِ او
سائلِ سَفَره ی کرامتِ او
شد کریمه خوشا به عَزتِ او
هیچ زن این چنین جلال نداشت

روز آخر کریمه در بستر ...
در کنارش شفیعۀ ی محشر
چشم در چشم سبط پیغمبر
لحظه ی آخرش ملال نداشت

شهربانو رُخش کبود نبود!
بین دیوار و در نبود نبود!
بین مسمار و نار و دود نبود!
این چنین قامتش هلال نداشت

زخم مسمار روی سینه ندید
هتک حرمت از اهل کینه ندید
خوب شد کوچۀ ی مدینه ندید!
واژه ها حال شرح حال نداشت



مادر حضرت سَجّاد و ملیکای زنان
از ازل مرتبه ی سروری عالم داشت

ناصر دوستی - زنجان

پُل زد او در قنوت تا به خدا
هیچ زن این چنین وصال نداشت
شده بانو عروس یاس ، زنی
مثل این زن خجسته فال نداشت

او نگنجد به ظرف این کلمات!
صاحب جاه و بهترین درجات!
من چه گویم از این کریمه صفات؟
در عرب در عجم مثال نداشت

یک فرشته، زنی به هیئت نور!
خُلُق و خویش زلال، رَشک بُلور!
شد به آینه اش چو سنگ صبور!
هیچ زن این چنین جمال نداشت

جنس ذاتش از آب و آینه
به علی داشت عشق دیرینه
هیچ زن در سراچه ی سینه
مثل این زن دلی زلال نداشت

مونس آفتاب دین شد و بعد
همدم و یار راستین شد و بعد
مادر زین العابدین شد و بعد
هیچ زن این چنین کمال نداشت

شب غریبانه غسل و کفن نشد
مادر اما شبانه دفن نشد
قبرش... اینجا دل قصیده شکست
مادر اینگونه ارتحال نداشت

ناصر دوستی - زنجان

شبیبه نام خدا اُستوار یعنی این
شده ست فخر زنان افتخار یعنی این
به یک اشاره ی چشمش غزل دمید از خاک
رسید مُرده ی باران، بهار یعنی این
عروس کوثر و تطهیر و همدم والفجر
قسم به نور و معارج؛ تبار یعنی این
و گل به طرز نگاه خدا چُنین دل بست
به عشق حضرت جانان دُچار یعنی این
چه بانویی که به نامش خدا قسم می خورد
به جان حضرت ماه، اعتبار یعنی این
و نور و آینه یک روح در دو تن هستند
کنار هم دو غزل، شاهکار یعنی ای
خداست مُشتری کهکشان زلف نگار
چراغ روشن شب های تار یعنی این



ببین چگونه به دور سر خدا چرخید
بگو به ماه و ستاره مدار یعنی این
قرار شد که خودش را سپر کند به حسین
به شعر قافیه ی بی قرار یعنی این
همیشه سنگ گلش را به سینه زد بانو
سپر شد آینه را، جان نثار یعنی این
به سینه تا که نفس داشت یار مولا بود
چه جای چاه؟ اگر غمگسار یعنی این!
به اشک سُسته غبارِ غم از جمال حسین
طنین زمزمه جویبار یعنی این
همین که خُطبه بُزان دخت حیدر را
شنید گفت مدام: ذوالفقار یعنی این
در انتظار نگاه حسین فاطمه بود
که عاشقانه ترین انتظار یعنی این
به جای خالی بانوست خیره چشم علی
که لحظه های غم بی شمار یعنی این
به روضه اشک غمش را خدا خریدار است
بهای گریه بی اختیار یعنی این
شکست نم نم باران سکوت پنجره را
شکست بُغض غزل، سوگوار یعنی این



سومین گردهم‌آیی ابوبی مادرانه

بنگر که در تاریخ زین العابدین هستم
چون میوه باغ حسین و شهربانویم

مهدی رستگار - بندرعباس

برگزیده ست تو را حضرت زهراى بتول
شاهبانوی عجم، عاشقیت باد قبول

چشم بد دور عروس گل حیدر شده ای
کفو کابینه ی اولاد پیمبر شده ای

همچو سلمانی و مستوجب فخر عجمی
پیش چشم همه اهل حرم، محترمی

دامنت سبز شد از سجده ی سجاده نشین
شان تو مایه ی فخر همه ی اهل یقین

مهناز بخشی خانشیر - تهران

دل او که عروس زهرا شد
عاری از غصه ها و وا همه بود
شاه بانوی کشور ایران ،
انتخابش حسین فاطمه بود

چشم او مرکز تلالو عشق
دست او غرق عطر گندم بود
همسر پادشاه کرب و بلا،
دختر یزدگرد سوم بود



درون سینه مولا همیشه خواهد ماند
بگو به اهل زیارت: مزار یعنی این

ناصر دوستی - زنجان

سجادم و از عمق جان است آنچه می گویم
من میوه باغ حسین و شهربانویم

پیوند پاک آسمان با خاک ایرانم
پرورده دامن شهذختی وفاجویم

بوی بهشتی پدر را روزها صد بار
از پهنه سجاده این عشق می جویم

در کربلا و شام و باقی حیات من
تصویری از حال پدر آید فرارویم

هرچند می سوزاندم داغ پدر اما
من از دعای خیر مادر باز می رویم

در پیش خود دارم مسیری بی گمان دشوار
کان را به امداد دعا و ذکر می پویم

تلقین این ذکر و دعا از مادرم دارم
این گونه بخشیده خدای پاک نیرویم

من با مناجاتم شدم پیروز این میدان
کرده خدا این گونه یاری در تکاپویم





ذکر او عطر یاس و نسرين است ،
و به داستان اوست راه نجات
پس بر این مادر و بر این فرزند
با صدایی رسا بخوان صلوات

مهران قربانی - اصفهان

هم نیک‌دل و پاکی و نیکو لقیبی
هم با ادب و عصمت و اصل و نسبی
ای نقطه ی پیوند دو تا قوم بزرگ
تو دختر ایران و عروس عربی

مهران قربانی - اصفهان

از حق خودت اگرچه محروم شدی ،
در صفحه ی تاریخچه ، مظلوم شدی
فخر تو همین بس که به ده روزه ی عمر ،
تو مادر نه امام معصوم شدی

مهران قربانی - اصفهان

ای نام تو هم‌مسیر با آب حیات
ای همسر مظلوم قتیل العبرات
در وصف مقام تو چنین باید گفت:
بر مادر نه امام بر حق صلوات

مهران قربانی - اصفهان



بین دنیا و آخرت ، این زن
خوب فهمیده بود ایمان را
رفت با اهل بیت پیغمبر
با دلش برگزید قرآن را

پشت پا زد به مال و زیور و زر
بین دنیای تلخ و بغض آلود
از همه تاج و تخت خود دل کند،
خیمه های حسین، کاخش بود

انتخابی به وسعت دل کرد ،
عشق، شوری به قلب عاقل داد
خوشحالش که در دو روزه ی عمر
به حسین بن مرتضی دل داد

پرورش ، تربیت ، شکوفایی
نقطه ی عطف در مسلمانی ست
تا قیامت به خویش می‌بالیم
مادر نه امام ، ایرانی ست

با رطب های سفره ی نذرش
غصه ها از دلم ، رفو شده اند
مشهد و کاظمین و خاک بقیع
صحن ایوان طلای او شده اند

عقد او با شهید کرب و بلا
راه را روی دشمنان سد کرد
آخر الامر ، شاه بیت غزل
مهدی او ظهور خواهد کرد



سومین گردهم‌گایی ابوبی مادرانه

گفتند به جمعیت نظاره کردی
در شهر غریب فکر چاره کردی
ناگاه بدون شک و تردید همه
دیدند که بر حسین اشاره کردی

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

وقتی که قلم تشنه اوصاف هست
باید بشود وقت نوشتن سرمست
هر چند که از سرم زیاد است اما
من نوکر سجاد تو هستم در بست

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

در محضر فاطمه ادب کردی تو
بر دشمن فاطمه غضب کردی تو
یک شهر به انتخاب همسر دیدند
با عشق حسین را طلب کردی تو

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

بر دین محمدی تدبیر داری
از هر چه به جز دین نبی بیزاری
از شوق به وجد آمدی وقتی که
گفتی به حسین از ته قلبت ، آری

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

www.jafaribnalreza.com



آرشیو نشرات امامزاده جعفر علی علیه السلام

از حق خودت اگر چه محروم شدی ،
در صفحه ی تاریخ چه ، مظلوم شدی
فخر تو همین بس که به ده روزه ی عمر ،
تو مادر نه امام معصوم شدی

مهران قربانی - اصفهان

ای نام تو هم مسیر با آب حیات
ای همسر مظلوم قتیل العبرات
در وصف مقام تو چنین باید گفت:
بر مادر نه امام بر حق صلوات

مهران قربانی - اصفهان

شد جلوه‌گر از نگاه تو نور مبین
معنا شده در وجود تو درّ ثمین
شک نیست ، منابع زیادی گفتند
تو حلقه اتصال ایرانی و دین

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

از خاک گهر خیز دلیران هستی
در قوم عرب نماد ایران هستی
از حجب و حیای تو همه فهمیدند
از مرتبه هم شأن بزرگان هستی

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

www.jafaribnalreza.com

اندازه‌ی قطره‌های باران صلوات
بر تک تک اهل‌بیت از جان صلوات
از صدق دلت بیا و حالا بفرست
بر مادر سجاد فراوان صلوات

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

شد فاطمه میهمان خوابت بانو
بوده است بلی جواب نابت بانو
در جمع تو بر حسین اشاره کردی
احسنت به حسن انتخابت بانو

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

حالا که مقام حد اعلی داری
یک باطن پاک مثل دریا داری
باید که چنین بگویم امّ السجاد
در قلب حسین بن علی جا داری

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

از مردم روزگار خود سر بودند
آیینی از حام مطهر بودند
ای پاک‌ترین زن زمانه ، بی شک
نسلت ، همه با نور برابر بودند

سعید علامه - اصفهان (رباعی)



آرامش امن خانه‌ی اربابی
یکتا گهر خزانه‌ی اربابی
ای مادر نه امام والا شوکت
تو همسر جاودانه‌ی اربابی

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

دارند مدد به نام او می‌جویند
از نام بزرگش همه جا می‌گویند
من ترس ندارم از قیامت ، آری
زیرا همه در پناه این بانویند

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

هر آینه از آینه‌هایت زیباست
خورشید هم از نور دو چشمت پیداست
صد شکر کنار پرچم ثارالله
دیدیم که پرچم شما هم بالاست

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

تومن‌تخب از عالم و آدم هستی
از جمله زنان پاک عالم هستی
فرمود به وصف خلق و خویت مولا
هم مرتبه با حضرت مریم هستی

سعید علامه - اصفهان (رباعی)



سومین گردهم‌گایی ابوبی‌نازانه

در خواب از محبت زهرا چشیده بود
در دل از اشتیاق حسین التهاب داشت

در باره نکاح از او تا سؤال شد
چیزی نگفت چون که سکوتش جواب داشت

دستش رسید بر سر دوش امیر عشق
از ابتدا نگاه به این انتخاب داشت

در بیت آخرین صدفی پاکتر ز پاک
از نور سیدالشهدا درّ ناب داشت

محسن درویش - اصفهان

بین خوبی های دنیا برگزیدم عشق را
نیمه شب در عالم رویا که دیدم عشق را

تا که تصویرش نگردد پاک از اندیشه ام
از همان ساعت به لوح دل کشیدم عشق را

شاه بانو بودم اما بخت من در خواب بود
بخت من بیدار شد تا برگزیدم عشق را

غرق در رحمت شدم از نور مصباح الهدی
تا که از دریای پر مهرش چشیدم عشق را

گرچه در ظاهر تمام هستیم را باختم
سود سرشاری نصیبم شد خریدم عشق را



آرشیو تمدن سازان و مجتهدین علیهم السلام

هم پرده نشین آسمان هایی تو
هم منتخب حضرت مولائی تو
از طالع روشنیت همه فهمیدند
خوشبخت ترین عروس زهرایی تو

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

هم مریم و هم غزاله و حراری
از با نسبانی و شرافت داری
از بعد هزار و چارصد سال هنوز
از عشق حسین بن علی سرشاری

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

ای مایه‌ی افتخار ایرانی‌ها
سرمایه‌ی زندگی ساسانی‌ها
در مدح شما رباعیاتی گفتم
با سختی و با تمام آسانی‌ها

سعید علامه - اصفهان (رباعی)

تاریخ گفت: دختر ایران حجاب داشت
خورشید بود و چهره ماهش نقاب داشت

با شرم چشم روی فریب زمانه بست
از بس که روزگار فراوان سراب داشت

دل بر کسی نبست و گرفتار شب نشد
شهباده‌ای که چشم سوی آفتاب داشت



گفت دریا انتخابت کیست؟ با شرم سکوت
سر به زیر انداختم از دل شنیدم عشق را

دختر ایران زمینم، مادر نه آفتاب
ماه شعبان، روز پنجم، آفریدم عشق را

محسن درویش - اصفهان

آن گوهر بی نظیر ایرانی بود
فرزند شریف شاه ساسانی بود
تاریخ نوشته شهر بانوی عجم
در عشق حسین ابن علی فانی بود

محسن درویش - اصفهان

این زوج که از نژاد باران هستند
پیمان وفا و مهر با هم بستند
خورشید قریش و ماهتاب ایران
در محضر آسمان به هم پیوستند

محسن درویش - اصفهان

شد به خواب و خاتم پیغمبران آمد به خوابش
تا گزینند بهر خیرالخلق پُورِ بو ترابش

عالم رؤیا در آن شب غرق نور ایزدی شد
امر حق جاری شد از قول نبی در انتخابش



شد اسیر تازیان در حمله اعراب و گوئی
وقت آن آمد که گردد نوبت تعبیر خوابش

غیرتِ ایرانیش بود این که هرگز بین مردان
کس ندید از چهره و گیسوی برگیرد حجابش

شهربانو دخت شاهنشاه ایران بود و حیدر
گفت با دیگر اسیران فرق دارد او حسابش

هان مبادا خاطرش رنجیده گردد از کلامی
هان مبادا کس کند با لفظ نا بایی خطابش

عاقبت شد، همسر شاه شهیدان تا که گردد
خانه خورشید دین روشن ز روی ماهتابش

تا به دنیا آورد سجّاد خیرالساجدین را
آنکه شد مرآت عاشورا و نقش انقلابش

شد قلم را این سعادت شامل از لطف الهی
تا دهد زینت به نام شهربانو بر کتابش

علیرضا شیرانی (امین) - اصفهان

«بَرّه» یا «عَزَّالَه» یا «مریم»، چه فرقی می کند؟
«خَوَلَه» یا «سَلَّافَه» یا «هَمْدَم» چه فرقی می کند؟
«شهربانو» یا «جهان بانو»، گلی از باغ شاه
یک زن از نسل بنی آدم، چه فرقی می کند؟

«شاه بانو»، «شهرناز» آن نازبانوی عقیف
با نژاد و با تبار و گوهر از کانی شریف
خوان یغما پهن و گوهر ناشناسان جاهلی
می رباید ماه گل را حیدر از چنگ حریف

این نگین، فیروزه ای فرخنده بر انگشتری است
این گران مایه، زنی زیبا برای دلبری است
حضرت عشق ای حسین من، بیا او را ببین
هدیه ای، هوری اهورایی، مه روشنگری است

پیش تر در خواب دید عالی جناب عشق را
دور شاخ خشک بختش پیچ و تاب عشق را
دید خوبان جهان او را فراخوان داده اند
عقد جان بنمود او فصل الخطاب عشق را

دست را بر شانه ی سیمرغ یاریگر نهاد
تاج عزت را به دست خویشتن بر سر نهاد
خون آن شهزاده با خون خدا پیوند خورد
مهر ایران در دل اولاد پیغمبر نهاد

این سماع عشق سازی دارد و خنیاگری
یوسفی، بازار مصری، سودی و سوداگری
ای خوشا آنان که دنبال «جهان شاه» خودند
«قدر زر زرگر شناسد، قدر گوهر گوهری»

قاسم بدره - یاسوج

چشمه ی ایمان تو، با کافران نسبت نداشت
عشق پاک و ساده ات، اندازه و قیمت نداشت



رود بودی و به شوق وصل دریا طی شدی
روح عاشق پیشه ات، یک لحظه هم غفلت نداشت

کاخ ها سهم زمینی هاست، تو اهل دلی
زرق و برق کوچک دنیا، نمی آید به تو
بخت خود را جستجو کن در میان آسمان
هیچ کس جز یوسف زهرا، نمی آید به تو

فاصله معنا ندارد در مرام عاشقان
قطره راه، دست نسیمی راهی دریا کند
در جوانی پاک بودن، میتواند آخرش...
شاه دختری راه، کنیز حضرت زهرا کند

طبق قول آیه ی: «والطیبون، لطیبات»
ارتباطی نیست اهل نور را با غیر نور
امتداد نسل زهرا سرزد از دامان تو
مثل منشوری که داده نور راه، از خود عبور

...

هرکسی با هم نشینی، ارزشش پیدا شود
چون صدف هستی و مروارید باشد سهم تو
ای گریزان از سیاهی ها به سمت نورها
بین انوار فلک، خورشید باشد سهم تو

نام شهبانو بگیری از امیرالمومنین...
خطبه خوان عقدتان هم حضرت حیدر شود...
با نگاه ویژه ای که مرتضی دارد به تو...
دامنت یک روز باید هم علی پرور شود

مهدی کبیری - قم



در این زمان فتنه و ، در این هیاهو
یا شهر بانو! بر درت آورده‌ام رو

دیگر ندارد غم دلم ، با شهر بانو
إِنَّا تَوَسَّلْنَا بِكَ يَا شَهْرَبَانُو

ای در وجودت نور زهرای شهیده
ای مهدی موعود را نور دو دیده

نام تو را در لوح زهرا ، هر که دیده
گوید عجب ماهی خداوند آفریده

ای در فضائل فرد یکتا ، شهربانو
إِنَّا تَوَسَّلْنَا بِكَ يَا شَهْرَبَانُو

ای فخر ایران و عرب ، یا شهربانو
ای بین خوبان منتخب ، یا شهربانو

سر تا قدم هستی ادب ، یا شهربانو
محبوبه درگاه رب ، یا شهربانو

تو مادری کن بر دل ما ، شهر بانو
إِنَّا تَوَسَّلْنَا بِكَ يَا شَهْرَبَانُو

ای آنکه ما با مهر تو غرق امیدیم
با این امید از اهل دنیا دل بریدیم

ما از تو سَل بر تو ، خیلی خیر دیدیم
تا کربلا از روی دستت پر کشیدیم



ای آبروی اهل ایران شهربانو
ای گوهر دریای ایمان شهربانو

ای همسر و الفجر قرآن شهربانو
ای مادر پاک امامان شهر بانو

ای نور چشم آل زهرا شهر بانو
إِنَّا تَوَسَّلْنَا بِكَ يَا شَهْرَبَانُو

در بندگی تو بهترین معیار هستی
تو در ولایت چشمه‌ای سرشار هستی

ای ابر رحمت! مادر ابرار هستی
از قاتلان فاطمه ، بیزار هستی

بیزار از آن بی‌حیاها ، شهر بانو
إِنَّا تَوَسَّلْنَا بِكَ يَا شَهْرَبَانُو

ای نام تو مشکل گشایم شهر بانو
من دردمندم تو دوایم شهربانو

شهزاده‌ای، من هم گدایم شهر بانو
یعنی که محتاج عطایم شهر بانو

دستم بگیر ای ماه والا ، شهر بانو
إِنَّا تَوَسَّلْنَا بِكَ يَا شَهْرَبَانُو

ای آنکه می زد آسمان پیش تو زانو
شد خیر اهل الارض ، فرزند تو بانو

داریم از تو کربلا را ، شهر بانو
إِنَّا تَوَسَّلْنَا بِكَ يَا شَهْرَبَانُو

از غربت مولای خود آگیا بودی
تو خون جگر از داغ ثارالله بودی

درفکر بر نی رفتن آن ماه بودی
همواره از این غم ، به اشک وآه بودی

رفتی از این غصه ز دنیا شهر بانو
إِنَّا تَوَسَّلْنَا بِكَ يَا شَهْرَبَانُو

روح الله فروتن - اصفهان

شکوهت از ری و از کوه هاش والاتر
و سرفرازی ات از هر درخت افراتر

زن اثیری در شاهنامه ها هستی
کدام مرد اسیر از تو بود آفاتر؟

که بر کتیبه ی قلبت نوشته نام حسین؟
که چشم هات شد از فرط عشق مولا تر

عروس شاه زنانی، چه میتوان گفتن
گلی که بین گلستان شدی شکوفاتر

(به روضه ی "ننه عباس" می رسم اینجا
که گریه اش وسط روضه شد هویداتر



به گریه گفت: زنی روی ذوالجناح سوار...
شد و رسید سر کوه و رفت بالاتر)

عبور قطره ی اشک از میان گونه ی او
ستاره بود که در روز بود پیداتر

که بخت بسته ی دل ، را دخیل می بندم
دلی که میشود امروز ناشکیباتر

تو را به حق دعا و نماز سجادت
من از صحیفه ندیدم کتاب شیداتر

برای حضرت مهدی شبی دعایی کن
نخواه غیبت فرزند را تو یلداتر

مرضیه سادات هاشمی - کارچان

چه راه منجلی را برگزیده ست
که فرزند ولی را برگزیده ست
به لطف حق، برای همسری، او
حسین ابن علی را برگزیده ست

زهرآ نوروزی - اصفهان (دوبیتی)

ملائک "یا علی" گو می نوشتند
سرشتش را چه نیکو می نوشتند
به اذن حق مقام مادری را
برای شهربانو می نوشتند

زهرآ نوروزی - اصفهان (دوبیتی)



سومین گردهم آیی ابوبی مادرانه

منبعث گشت ز ایران و عرب این تقدیر
تا نهد بر ادوات دو جهانی تاثیر

کند آیا نظری بر دل محزون «رضا»
کز ره عشق کند حاجتم از مهر روا

محمد رضا موحدی نجف آبادی - نجف آباد

سایه ی نخل امامت بر سر بستان توست
نه امام شیعه برگهواره ی دامان توست

آسمان پرواز رادر خواب یادت دادوگفت
پيله راواکن که پروانه شدن از آن توست

رودواره رد شدی از دره هاوسنگ ها
شوق دریا:اززل در هرخم جریان توست

ای جهان شاهی که حیدر خوانده نامت را به مهر
شهربانویی فقط زبنده ی عنوان توست

باقیات الصالحات توست زین العابدین
پس صحیفه جلوه گاه ارث جاویدان توست

چون که قرآن حیدر است وتوعروس حیدری
بیت بیت این غزل تفسیر الرحمن توست

فریده گلی - خمینی شهر



آرسته تمدن از دودجهت علی علیه السلام

همان روز ازل، خوانا نوشتند
به امر خالق یکتا نوشتند
مقام شهربانو را ملائک
عروس حضرت زهرا نوشتند

زهرا نوروزی - اصفهان (دوبیتی)

چقدر لطف خدا شامل احوالش بود
که ز چشم و دل و جان دید و پسندیدش زود

گفت تنها نظر من به حسین بن علی است
آنکه بر هر دو جهان سرور و مولا و ولی است

غیر از ایشان نبود جان مرا باب مزاج
ننماید دگری بر دل من میل دواج

راه حق را بپذیرفته و اسلام گزید
با مودت به ره عاطفه دادند نوید

شهربانو شده مقبول مقامی والا
در جهان کیست به این فخر و ادب یا مولا

چشم از اورنگ شهنشاهی شاهان پوشید
چون که در چهره حق نور امامت را دید

بود زالطاف خدا این سکنت و برکات
بی جهت نیست در اوراق جهان این حرکات

بی سبب نامده سجاد در ایوان وجود
نیست بی مایه و مفهوم چنین محو سجود



در خواب ناز دید که فخر جهان شده
بانوی مقتدای همه شیعیان شده

قد پدر خمیده و قصرش خراب شد
او شهربانوی امامت خطاب شد

در محضر رسول و بزرگان نشسته است
کابوس ترس و قبح اسارت شکسته است

جمع زنان مقابل او صف کشیده‌اند
هرگز چنین غریب نجیبی ندیده‌اند

پایان گرفت آنهمه چشم انتظاری اش
زهرای اطهر آمده در خواستگاری اش

مانند شوهرش گل یکدانه ای نبود
تا انس و جان به حرمتشان سر کند فرود

جنس وجودش از گل و خشت پیمبر است
مادر امین فاتیح بی باک خیبر است

فخر زمین و جنت و عرش است نامشان
کمتر کسی رسیده به شأن و مقامشان

دلشوره داشت نیت خود را ادا کند
خواب عجیب و واقعه را برملا کند

وقتی شهادتین خود ابراز کرده بود
در قلب شاهزاده اش اعجاز کرده بود

دیگر هوای کاخ هوای نفس نبود
غیر از عذاب و زندگی در قفس نبود

شدت گرفت جنگ و اسارت نصیب شد
بانوی شاهزاده به غربت غریب شد

شهر مدینه شد مدد بی قراری اش
فصل جدید زندگی و راز داری اش

باید به عشق منزل خود را بنا کند
بر نور چشم شیر خدا اقتدا کند

بر نه امام مادر و جد و نشان شود
مادر بزرگ حضرت صاحب زمان شود

مولا علی مدافع حجب و حیای او
گفت این‌اصالت است نه فرض خطای او

خشم خلیفه را به محبت فرو نشاند
وقتی حدیث ناب پیمبر دوباره خواند

فرموده خشم عامل ظلم و سترگی است
دلجویی از اسیر و پریشان بزرگی است

اشرافزاده دختر کسراست بین ما
محبوب قلب و دیده زهراست بین ما

از ما نبوده هر که کند تلخ کامشان
مهمان نوازی است سزاوار نامشان

ایشان تمام اهل نظر را جواب کرد
با میل خود حسین مرا انتخاب کرد

دیگر عروس اهل عبا اهل بیت ماست
او همسر دلاور صحرای کربلاست

در مسجدالنبی همه خوشحال و خنده رو
بین چهار نور مقدس نشسته او

اینگونه بود خواب خوشش مستجاب شد
بانو نگاهبان گل بوتراب شد

تقدیر بوده حافظ دین خدا شود
فرزند را بیاورد او خود فدا شود

زین العباد شهرت ابن الحسین ماست
او یادگار کشته عطشان کربلاست

آقا از این جهت همه جا محترم شده
هم افتخار اهل عرب هم عجم شده

آمد که انقلاب پدر را عیان کند
نا گفته های کرب و بلا را بیان کند

خوش آن دلی که از ید دنیا جدا شود
وقف حسین و فاطمه و کربلا شود

ای زاده عروس علی دست ما بگیر
ما را شبیه خود به حسینت نما اسیر



هر کس اسیر عشق حسین است ماندنیست
هر دفتری که ذاکر مولاست خواندنیست

محمود حیدری - اصفهان

جهان بانوی عالم هستی و شاه زنان هستی
برای مردم ایران زمین ذری گران هستی

تویی آن جاودانه دختر شاهنشاهی ایران
که با لطف خدایت مادر صاحب زمان هستی

گل ایرانیان! حتی شمیم نامت از آفاق
خزان را رانده آری در حریم بوستان هستی

دلیم میخواست میشد این زمان هم دیدنت سهمم
که بی بی لایق شهید زیارت همچنان هستی

چه تلفیقی ست ایمان تو با مهر حسین ات که
نگار سومین اختر میان آسمان هستی

گل از پیراهنت چیدی و در دامان سجادت..
..نهادی آفرین بانو، مگر تو باغبان هستی؟

هاجر جعفر زاده - خمینی شهر

خوشا در خواب خوش، دیداری از نور
نشستن محضر دلداری از نور

به آزادی رسیدن با اسارت
چشیدن مزه‌ی اسراری از نور

چه زیبا خورده تقدیر الهی
رقم برهمسر سرداری از نور

شد از دیدار دریاهاى پرخیز
نمایان موج گوهرباری از نور

گزینش بود و دست حضرت دوست
که باشد بانوی درباری از نور،

برای طرح ایران مسلمان
برای پوشش اخباری از نور

عروس کوثر است و همسر عشق
همه ذریه اش تکراری از نور

نیایش های سجادش به سجده
شده گنجینه‌ی سرشاری از نور

شدم تا خوشه چین خرمن او
نصیبم شد گل اشعاری از نور

معصومه نجاری - اصفهان

گوهر بی بدیل این خاکی، گوهر پادشاه ساسانی
رفتی از فرش تا به عرش برین با مسلمانی ات به آسانی



ای شمیم تو جاری ارونند ای شکوهت روایت الوند
با تو اسلام می خورد پیوند با شکوه و وقار ایرانی

قصه‌ی رفتنت اسارت نیست پیش راحت به جز بشارت نیست
فاطمه سفره پهن کرده و تو اینچنین می روی به مهمانی

تو عروس قبیله‌ی نوری در حریر عفاف مستوری
همسر میر کربلا هستی مادر سجده‌های طولانی

کس ندیده ست تار مویت را پرتو آفتاب رویت را
نشنیده ست عطر و بویت را برتری از هرآن چه می دانی

مادر نه امام هستی تو جلوه‌ی احترام هستی تو
ماه، ماه تمام هستی تو سروی و عاری از پریشانی

شک ندارم که با خبر بودی فاطمه(س) در بهشت منتظر است
زود از این رو تو رخت بریستی از جهان این کرانه‌ی فانی

نه حرم در بقیع می بیند نه ضریحی، نه سنگ قبری، آه
خسته در خویش روضه می خواند زائری با دو چشم بارانی

قاسم بای - رامیان

می شود خورشید باشد می تواند ماه باشد
هر کسی در حد خود باید چراغ راه باشد

در مدار عاشقی رسم ارادت نیست جز این
که مریدی با مرادش دائما همراه باشد



کرد عزم فروختن او را
کاین چنین رسم جاری بر آسراست

گفت علی با عمر مکن این کار
بهر شهرزادگان چنین نه رواست

بگذارش خود انتخاب کند
هر کسی را که می‌کند درخواست

یادش آمد ز خواب صادق خویش
دید مطلوب او حسین آنجاست

سوی او رو نمود و زان پس علی
مجلس وصل آن دو را پیراست

دختر یزدگرد ساسانی
همسر شهسوار کربلاست

افتخاری است بهر ایرانی
کو عروس محمد و زهراست

دامنش گشت زیب عرش برین
مهد زین العباد و عرش عَلاست

او زمینی بُد ، سمائی شد
این شرافت خدا برایش خواست

جسم او گشت مهبط سجاد
جده ی هشت امام و شمع هداست



غالبا ابلیس از انسان کامل می هراسد
خاصه آن انسان که از نسل رسول الله باشد

اسوه بودن مثل زین العابدین، کار کمی نیست
شیعه باید اینچنین دلخواه و جان آگاه باشد

مادری چون شهربانو داشتن حتما مهم است
آنکه او را فرّ ایزد، نور شاهنشاه باشد

در حضيض افتاده ی نامردمان، حتما عزیز است
خواه در زندان بماند یا درون چاه باشد

آنکه بابایش حسین و مادر او شهربانوست
تا ابد دست رجیمان از سرش کوتاه باشد

حسین عبدی - گرگان

شهربانوست بانوی عفت
که اسیریش تاج کَرمناست

دید قبل از اسارتش در خواب
که نبی وصلت حسینش خواست

به اسارت چو رفت در یثرب
خواستندش رجال از چپ و راست

چهره ی خود بهیچ کس ننمود
شد عمر خشمگین و برپاخاست

جان من هدیه باد بر پسرش
آن که سلطانی اش مدیحه سراسر است

محمدعلی سلطانی - نجف آباد

در و دیوار مسجد از قدم هایش منور شد
خلیفه از حجاب کامل رویش مکدر شد

کسی او را خریدار است؟ سوال نابجایی بود
جواب آمد که شهزاده فروشی نیست، بهتر شد...

گل خوشبوی ایران دست را بر شانه ای میزد
که تاریخ از نسیم پاک دستانش معطر شد

شبی در عالم رویا ببیند آفتاب آمد
ستاره چید و او آخر عروس شاه حیدر شد

لقب شایسته ی او بود، ام الاوصیا، بانو
نبود از بطن مُشْرک، اینچنین او از همه سر شد

کسی که حلقه ی وصل خط ایران و اسلام است
طلای ناب بود و در اسیری باز گوهر شد

مقام مادری را از عجم بی شک خدا می خواست
برای شهر بانو سرنوشتی که مقدر شد

جهان شیعه روشن از چراغ اشک سجاد است
زمین دریای نور از سجده های پاک اختر شد

سوسن حیدری - اصفهان



باید کمی با داستانش خو بگیرم
باید کمی در وسعتش پهلو بگیرم

باید که درگیرش شوم شاید بفهمم
در خاک ساسانی سراغ از او بگیرم؟

گفتند در بند است آن شه دخت ایران
باین روایت نوری از پس تو بگیرم؟؟

چون نور جاری بوده تا شهر مدینه
این وسعت فراخ را کم سو بگیرم؟

تقدیر او را برده تا بیت نبوت
از این صراط معرفت نیرو بگیرم

باید به جای حجه ای از بهت و ظلمت
شب نور را از عترت بانو بگیرم

دامان اون زبنده ی ابن حسین (ع) است
باید که در پاکی از او الگو بگیرم

خاطره محقق - اصفهان

جایگاه یارِ ثارالله، کاخِ شاه! نیست
قلب را اندیشه ای جز مهر خاطرخواه نیست

شهر بانو! هفت شهر عشق را طی کرده اید
مثل دربندی که امیدش به جز این راه نیست



سومین کنگره مسکنی ابوبی مادرانه

تا سپهر عشق می آید به پروازی بلند
هر که باشد باحسین بن علی همساز و سو

می شود با یک نظر ، با مهر نیک اقبال شد
شهربانو با حسین شد جاودان بی گفت و گو

عشق او بر دل نهاد و از جهانی دل برید
شد عروس فاطمه با طالع و بخت سعید

شهربانو با اسارت رفتنش آزاد شد
سرسرای بخت او ویرانه نه آباد شد

بار دیگر آفتاب عشق تابیدن گرفت
شعله های عشق پیش چشم او بنیاد شد

از ازل قانون حق با بندگان این گونه بود
سالک راه خدا از سوی رب امداد شد

شهربانو، شاه دخت کشور ایران زمین
مادر عالی مقام حضرت سجاد شد

او که آتش زد با یک خطبه بنیاد ستم را
جمله هایش باعث رسوایی بیداد شد

مادری که درس داده این چنین بر کودکش
عرضه کرد پیغام حق یک آسمان فریاد شد

www.jafaribnalreza.com



آرشیو متن‌ها از روز جمعه ۱۳۸۵

خوش نشستی دختر رویا به چشم فاطمه (س)
مشتری آسمان شب نشین، جز ماه نیست

نه ستاره، روشن است از طلعت آینه ات
دامن صبح سعادت گسرت کوتاه نیست

ریشه دادی سرزمینم را به طوبای کریم
جر تبار سبز آل الله ، حیل الله نیست

یک رگ از نسل همایونی عصمت ، اصل ماست
فخر ما ایرانیان هم جز در این مژگانه نیست

با شگونت ، دست خیر سرور اهل بهشت
از سر ایران، بهشت مادری کوتاه نیست

بابک بنی فاطمی - کرمانشاه

کیست او که عالمی آباد شد از لطف او
خانه دل را مسخر کرده آن آزاده خو

کیست این مهر خداوندی که از دیدار او
جان و دل گشته مصفا از شمیم و بوی او

هم نشین نور ، گردد بی گمان دریای نور
هر که با گل می شود مونس ، می گردد نکو

جلوه خورشید حق را هر که ببند بی گمان
فطرتش با نور ایمان می شود توحید جو

www.jafaribnalreza.com



سومین گردهم‌گایی ابوبی‌مارادانه

می‌کنیم رفتار نیکش را نمایان مثل نور
گر چه او والاست ما والامقامش می‌کنیم

همسر مولای ما دریای از مهر و وفاست
این چنین تجلیل از مشی و مرامش می‌کنیم

هر که با آل علی پیوسته ، گشته رستگار
یاد آن شه دخت و این حسن ختامش می‌کنیم

تا جهان باقی است آن شهزاده را حرمت نهید
شد عروس فاطمه با طالع و بخت سعید

علی شفیعی - اصفهان

ای آینه، ای لطافت آب سلام
ای طلعت بی بدیل مهتاب سلام
آید به میان چو نام تو می‌گوییم
ای همدم و ای همسر ارباب سلام

عمار صفری - اصفهان

گویند که از عشق حذر نتوان کرد
جز صبر و رضا کار دگر نتوان کرد
وقتی که حسین را کنارت دیدی
از محضر او دگر سفر نتوان کرد

عمار صفری - اصفهان



آرستت مندرالامردو جمعه علی‌علیه

کربلای دیگری سجاد در شام آفرید
شد عروس فاطمه با طالع و بخت سعید

نور رخسارش تورا آورده آرام و قرار
کشور جان تو شد سرشار از عشق بهار

وه چه خوشبخت ست آن که در مسیر زندگی
می‌شود مولای ما را مونس و همراه و یار

نزد تو معنای دیگر یافت فصل زندگی
روزگارت شاد گشت و قلب تو امیدوار

آفرینت باد ای مهر آفرین بانوی پاک
نام خود را کرده ای با نام زهرا ماندگار

غرقه دردربای الطاف خداوندی شده
مانده هر کس برسر پیمان خود با این تبار

از نیایش های سجاد روح تو نورانی است
از صفیحه بهره مندی بی حساب و بی شمار

می‌رسد از هر نیایش بر تو یک دنیا نوید
شد عروس فاطمه با طالع و بخت سعید

هر که شد یار حسین جان را غلامش می‌کنیم
منتش را می‌کشیم از دل سلامش می‌کنیم

تا ابد ما دشمنیم با دشمنان آن امام
دوست دارد هر که او را نیکنامش می‌کنیم





سومین گردهم‌آیی ابوبی مادرانه

سلطان سخا و کرم و جود علی
با مهر و صفا دست تو بگشود علی
تا خواست که نام کودکت بگذارد
فرزند علی به خنده فرمود علی

عمار صفری - اصفهان

الگوی فرشتگان مهرو شده ای
بانوی مدینه، شهربانو شده ای
آن قدر شدی ذوب حسین بن علی
رفتی زمین، دگر همه او شده ای

عمار صفری - اصفهان

مهر علی و فاطمه کابین تو بود
دلدادگی حسین، آیین تو بود
دنباله هر نیایش سجادت
ای مادر عشق، ذکر آمین تو بود

عمار صفری - اصفهان

تو هم وطن حضرت سلمان بودی
یکپارچه اعتقاد و ایمان بودی
ایران به وجود چون تویی می بالد
چون همسفر شاه شهیدان بودی

عمار صفری - اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْنَا
الْقُرْآنَ الْعَرَبِيَّ الْمَعْرُوفَ بِتِلْكَ
اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ الْمُبِينَةِ

www.jafaribnalreza.com



آرستت تمدن از دود جمع علی علیه

یا چشم به سوی چهره گل باشد
یا گوش به نغمه های بلبل باشد
از قید به جز دوست دلم آزاد است
هرچند که دست و پای در غل باشد

عمار صفری - اصفهان

هرچند اسیر این عرب ها شده ای
بانوی عجم، عجیب تنها شده ای
دستان تو را امیر بطحا بگشود
تبریک، دگر عروس زهرا شده ای

عمار صفری - اصفهان

با دست علی ز بند آزاد شدی
با وصل حسین فاطمه شاد شدی
احسنت به این لیاقت مادریت
ای بانوی شهر! ام سجاد شدی

عمار صفری - اصفهان

خورشید، حسین است و تویی همچون ماه
فرزند شما، ستاره شام سیاه
تا دید جهان چهره نوزاد تو گفت:
"لا حول و لا قوة الا بالله"

عمار صفری - اصفهان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَنزَلَ عَلَيْنَا
الْقُرْآنَ الْعَرَبِيَّ الْمَعْرُوفَ بِتِلْكَ
اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ الْمُبِينَةِ

www.jafaribnalreza.com

سلام من به زنی که بزرگ در زن‌هاست
ستوده ، محترمه ، جانِ پاکدامن‌هاست

نجیب ، اصل و نسب‌دار ، با حیاست یقین
گزیده از نظر و لطفِ مرتضاست یقین

به شهر ، بانوی خوبان ، به مهر مادرِ عشق
به رتبه مادر سجاد و بعد همسر عشق

هلا میان زنان با وقار و رخشنده
به صبح و شام حسینی چو ماه ، تابنده

سلام من ، ادب من ، ارادت من به شماس
چرا که همسران نیز سیدالشهداست

تویی ز هاجر و حوا و آسیه برتر
که مادری به امام و امام را همسر

تویی لطافت باران ، تویی هوا بانو
قسم به دامن پاکت، پس از خدا بانو

تو سرو و سنبل و نسرين گلشن طاها
تو برگزیده‌ای از باغِ مصطفی بانو

تو را برای حسینش که برگزید علی
شدی ز قیصر و کسرا دگر جدا بانو



تو از اسارت ساسانیان درآمدی و
شدی عروس به زهرا و مرتضی بانو

نوشته‌اند تو را ذوالجناح با خود برد
نجیب برده نجابت به کوه‌ها بانو

اگر که فاطمه می‌بود بوسه‌ات می‌داد
یقین ز وصلت تو با حسین می‌شد شاد

چقدر پیش تو ام البنین تبسم داشت
چقدر با تو امام زمان تفاهم داشت

تو دومین زن مولا ، عزیز زهرایی
تو افتخار بر ایرانیان و میهن مایی

یک افتخار بزرگ تو باید این باشد
که همسر گلِ زهرا ، انیس مولایی

دگر مفاخره ات را تمام می‌دانیم
که مادری به امام شریف و دانایی

همین که همسر مولای تشنکام منی
به من نشانه ی این است سخت والایی

همین که مادر چارم امام من هستی
برای حبِ تو کافی است عشق و شیدایی

ثنا و مدح تو گویم به چند وجه دگر
که مادری به امام و امام را همسر



سومین گردهم‌گایی ادبی مادرانه

تویی که شیعه به نام تو سخت می‌نازد
ز نسل توست که مهدی چو قامت افرازد

تمام راز جهان بر ملا شود یکسر
و راز عشق تو گردد ز مهر روشن‌تر

منصور رضائی آدریانی - خمینی شهر

سلام حضرت بانو ، سلام همسر عشق
سلام مادر سجاد ، سلام مادر عشق

تو آمدی که برای امام عاشورا
به سهم خویش شوی نیک ، یار و یاور عشق

به خانهای که رسیدی نبود مادرشان
اجازه خواستی اما یقین ز خواهر عشق

خوشا به حال تو آنجا که همسری کردی
کنار یار خودت با امام بی سر عشق

حضور سبز تو تلفیق رنگ‌های قشنگ
کنار سرخ‌ترین سرخ ، پیش محضر عشق

تو از قلمرو ایران قدم به صحنه زدی
که تا نشان دهی از عشق نوع دیگر عشق

زبان سرخ ، سر سبز می‌دهد بر باد
بنازم آن که چنین گفت حرف آخر عشق



آرشیو متن‌ها از گردهم‌گایی

شبی ز خانه ی مولا که سر درآوردی
برای همسری عشق پر درآوردی

ز انتخاب علی در عروسی پسرش
ز بارگاه به درگاه گوهر آوردی

یقین که فاطمه بر خویش سخت می‌بالید
اگر که بود و می‌دید محشر آوردی

خوشا به حال تو و همسری حضرت عشق
کسی به نام علی، مثل حیدر آوردی

تمام چند زن عشق ، گل برآوردند
ولی تو از همه بهتر و برتر آوردی

درون خانه ی خورشید آفتاب که هیچ
سپهر چارم خورشید ، پرور آوردی

علی اکبر لیلا شبیه پیغمبر
اگر چه بود تو با شکل دیگر آوردی

بنازمت که به نام بلند ایرانی
برای شیعه بسی فر و زیور آوردی

تو افتخار منی بانوی بزرگ به شهر
نه یزدگرد به جا ماند و نه حکایت دهر

تویی که نام تو زنده است در دل تاریخ
تویی چراغ دل افروز محفل تاریخ





سومین گردهم‌گایی ابوبی مادرانه

این همه اصل و نجابت که زبانه زد شده بود
همه از جانب پیشینه‌ی ایران تو بود

شهربانوی امامت ، گل خوش‌بوی حسین
بخت مسعود تو از روضه‌ی رضوان تو بود

بهرام مزدهی - گیلان

فرا تر است مقام تو از فراسوها
که در برابر شأنت خم اند زانوها

اگر چه عالم‌و آدم نوشته‌اند از تو
نمی‌کشند ولی کوه را ترا زوها

هنوز فلسفه‌ی درک شأن تو داغی‌ست
که مانده بر دل سقراط‌ها، ارسطوها

نمونه‌اند از این خیل مریم‌وهاجر
کلاس درس تو پر می‌شود از الگوها

حجاب توست نشان بزرگ‌زادگی‌ات
ندیده چشم کسی از تو تاری از موها

اسیر نیست، کسی که شکست خورده ولی
هنوز هم نشانده‌ست خم به ابروها

مدینه آمدنت حکمت بزرگی داشت
نمی‌رسد به مقام تو درک زالوها

www.jafaribnalreza.com



به خانه‌ای که تو بودی کنار خورشیدش
چقدر مهر روا بود و ماه و اختر عشق

حضور تو به کتاب بزرگ عاشورا
دقیق نیست چرا در مقام و منظر عشق

تویی به خانه خورشید ، آفتاب آورتر
کنار اکبر عشق و کنار اصغر عشق

ورق ورق شد و از هم گسست در یک روز
تمام پوشه عشق و تمام دفتر عشق

منصور رضائی آدریانی - خمینی شهر

خانه در چشم همه باغ و گلستان تو بود
روشن از سادگی صورت تابان تو بود

ذکرهایت که به سجاده تقدس بخشید
حاکمی از رایحه‌ی دلکش ایمان تو بود

زینت سبز شیستان عبادت‌کاران ،
گل برخاسته از گلشن دامن تو بود

پسران الفت بسیار به مادر دارند
مهر شهزاده‌ی تو شاخه‌ی ریحان تو بود

شاه بانو که پریزاده‌ی ایران بودی
دامن پاک تو میراث نیاکان تو بود

www.jafaribnalreza.com



سومین گردهم آمدن مجلس شورای اسلامی ایران

مرید فاطمه آن بانوی بهشتی خو
عروس آینه ها حضرت جهان بانو
به یمن مقدم طفلش شنید از هر سو
سلام و عرض ارادت به شهربانو جان

ستاره ای که درخشید و گشت همسر نور
شد افتخار زنان با مقام مادر نور
به تاج بندگش حق نهاد گوهر نور
و آفتاب شد از نور سیرتش حیران

زنی که طالب علم الیقین حق گردید
و در تجلی عین الیقین خدا را دید
شراب خالص حق الیقین به جان نوشید
که شد گزیده ی مولا و حضرت رحمان

منیره امینی - کهریزسنگ

به خواب خویش هم شاید نمی دید این هیاهو را
ز چشم خلق می دزدید هر دم چشم و ابرو را

مدینه چشم بود آن روز یکسر، کوی و برزن ها
که تا رؤیت کند، شهزاده آشفته گیسو را

به کوی دیگران چون دردمند آهوی زخمی بود
میان جمع حاضر جست وجو می کرد دارو را

شبی در خواب گویا دیده بود آن شاه تنها را
اسیر عشق بود و می گرفت از دیگران رو را

www.jafaribnalreza.com



سومین گردهم آمدن مجلس شورای اسلامی ایران

به این مقام و به این نام مفتخر شده ای
که زیر دین تو باشند "شهربانو" ها

مجتبی خرسندی - قم

قنوت آینه ها بود و وحدت جانان
نزول مهر و صفا با ترنم باران
به نام عشق، رقم خورد عقد این پیمان
و شهربانوی دین گشت دختر ایران

زنی اصیل، زنی تا ابد برازنده
زنی که گوهر دانش به اوست نازنده
میان باغ، گل بی بدیل بالنده
عروس شاه نشین از تبار مستوران

زنی که فخر به فخر آورش اذغان داشت
فرشته بود و به آیات عشق ایمان داشت
در آسمان دلش نور مهر و احسان داشت
هزار مرتبه نیکو ترین آن دوران

عروس شاه نسب هم قبیله ی شیرین
نجیب زاده و گل دامن و وقار آذین
زالال سیرت و روشن ضمیر و ماه جبین
از اشک معرفتش رود عشق در جریان

همین که جرعه ی اخلاص و بندگی نوشید
به اذن حضرت حق رخت مادری پوشید
خدا، بهار به دامان پاک او بخشید
و شد ستاره ی ظلمت فروز هر دو جهان

www.jafaribnalreza.com



سومین گردهم‌گایی ابوبی مادرانه

دروود بی کران بر تربت پاک
تو ای مادرا برای این چنین فرزند
تو حُسن افتتاح داستان بودی
عجب حُسن ختامی داشت این پیوند

مریم کرباسی - خمینی شهر

چه زیبا میتواند دختری فخر زمین باشد
و در روپاش مردی برتر از روح الامین باشد

سلافه ، شاهدخت پادشاه عصر ساسانی
زنی آزاده و خوش سیرت و اهل یقین باشد

همان گوهر که در قلب صدف نایاب میماند
حجابش پرده ی نیکوی آن دُر ثمین باشد

جمالش را چرا از غیر پنهان میکنند؟ زیرا
جهانشه لایق پور امیرالمومنین باشد

به نوری که تلالو میکند با عشق در جانش
مبارک باد بر او شاه بانویی برین باشد

مگر دریای نور و کوه نور است او نمیدانم؟!
چون ایران بدون او رکاب بی نگین باشد

به دریای محبت در صدف دُر میشود پنهان
بسازد گوهری ازجان که زین العابدین باشد

فاطمه کریمی - خمینی شهر



www.jafaribnalreza.com



دران آشفته بازار تماشا داشت می پژمرد
که دست مرتضی از جمع بیرون برد بانو را

چه ایرانی تبار با وقاری و چه بانویی
که چشمانش نمی گیرد سراغ برج و بارو را

عروس حضرت زهرا شدن کم اتفاقی نیست
بین پس جایگاه بی نظیر شهر بانو را

کبری حسینی بلخی - مشهد

به نام حضرت مادر، به نام عشق
بدون شک، به نقل از حاضر و غایب
تو هستی مادر جانِ علی بن
حسین بنِ علی بنِ ابی طالب

مبارک بود هر نامی تو را خواندند
که هم شاه زبانی! هم جهانشاهی!
مبارک تر زمانی که پذیرفتی
حسین بنِ علی را هم به همراهی

زنی وارسته پیدا شد دوباره تا
بماند زبده در این دهر، بانویی
مدینه گل به پایت ریخت، وقتی دید
که با ناز آمده در شهر، بانویی

مدینه تهنیت می گفت و می دانست
که نیکو می شود این گونه پیوندی
اگر یک بار هم مادر شدی کافی ست
که آوردی به دنیا نیک فرزندی



www.jafaribnalreza.com



پراست از دُر و مرجان ، دیار پاک دلیران
که شاهدخت بدین سان ، گواه آمده باشد

رقیه آزاد نیا - فومن

در آغوشم بگیر ای دجله! تو روحت تماشایی ست
وضو در پیچ و تاب گیسوانت شاعر آرایی ست

غمی دارد مرا می بازدم تا تو، نگاهی کن
بیا و گریه هایم را به اقیانوس راهی کن

مرا که رازهای سینه ام را ابر می داند
نباشم آسمانی نغمه ی شادی نمی خواند

منم باران؛ شنیدی بارها زنگ صدایم را
گمانم می شناسی چهره ی دردآشنایم را

سرازیر از تمام باغ های بابلم تا تو
از اوج آسمان ها ذره ای ناقابلم تا تو

تویی که سال ها بر چهره ات خورشید تابیده ست
که بر دیبای شالت غنچه های یاس روییده ست

همین که روشنی می جوشد از جای قدم هایت
زلالی می چکد از بی قرار تا به دریایت

سرود آبشارانی و لحن جویبارانم
نشد تا بیشتر تا خوب تر اشکی بریزانم



اسیر باشد و بی تخت ، راه آمده باشد
و روزگار به چشمش ، سیاه آمده باشد

گذشته با دل خون از خرابه های مدائن
و تا مدینه به اشک و به آه ، آمده باشد

میان واهمه ها ، بیم ها ، ولی الله
به حرمت و کرم او را پناه آمده باشد

چه سرنوشت عجیبی که شاهدخت نجیبی
به وقت بند، به دیدار شاه آمده باشد

خوشا که پیش مسیرش ، فقط به چشم بصیرش
حسین فاطمه (روحی فداه) آمده باشد

خوشا ستاره ی اقبال دختری که به بختش
نشان مادری سبط ماه آمده باشد

ز شان و بخت بلندش به حیرت است ..نه ..شاید
خیال باشد و او اشتباه آمده باشد

مقام دختر شاهي کجا و خانه ی عصمت!؟
مگر ز پاکی اش اینجا به جاه آمده باشد

که هر که نیک نشیند قبول و در نظر افتد
که پشت لطف نگاهی ، نگاه آمده باشد

به عشق بوده که از بام کاخ های بلندش
کنار گودی آن قتلگاه آمده باشد



سومین گردهم‌گایی ادبی مادرانه

با آب، با گل، نسبتی دیرینه دارد
همسایه با خورشید با رنگین کمان است

بالیده در این خاک، در دامان ایران
مهرانه ای که دختر این آستان است

فرّ کیانی، بر سر او سایه دارد
ثبت است در عالم که از این خاندان است

با رودها، هم کیش و نزدیک است این زن
والا عروسِ حضرتِ زهرايِ جان است

با جانِ خود، پرورده زین العابدین را
نه آفتاب از این جهان راه، مهربان است

در خواب، دیده بخت خود را سال ها پیش
او، با مسیحِ کربلا همداستان است

ما، شهربانو را به نیکی می شناسیم
همدوش، با شاه شهیدان در جهان است

او، سرنوشتی مثل آن خورشید دارد
مانند زهرا، نیز، خاکش بی نشان است!

خدابخش صفا دل - نیشابور

من از خودم به نیم دیگرم پناه می برم
به کوره راه در برابرم پناه می برم



آرشیو نشرات مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی

ولی خوب است ذره روشنایش را بلد باشد
برای رفت و آمد، آشنایش را بلد باشد

نشد نام تو را جز رود بنویسم در این دفتر
نشد بنویسم این هم خانه را با واژه ای دیگر

نشد تنها به سوی ماهتابی گام بردارم
نشد جامی از اقیانوس دل آرام بردارم

کسی که شانه های شهر باید اشک هایش را
نشد بهتر بگوید حسرت بی انتهایش را

شبیه تو، تن دلتنگیش دیبای ایران نیست
شبیه تو به دنبال طنینی از مسلمانیست

در آغوشم بگیر ای دجله! تو نورت تماشایی ست
وضو از آبشار گیسوانت شاعر آرایی ست

فاطمه شفیعی - اصفهان

در دفتر تاریخ، نامش جاودان است
از دودمان شهریاران از کیان است!

در سرزمین مهر، ایران، ریشه دارد
با آینه با شعر و باران همزبان است

آیینه گردانی ست، روشن، نه فلک را
او از تبار آفتاب و آسمان است!



به گریه ای که روح پرور است و مرد آفرین
از این جمود رقت آورم پناه می برم

و از کسالت تعلل دقیقه های عمر
به رنج لحظه های آخرم پناه می برم

جهان برادری شد و مرا به درهمی فروخت
به چاه مکر نابردارم پناه می برم

از این جهان سایه ها از این جهان فتنه ها
به حوض لاجوردی حرم پناه می برم

اگر چه موی من سپید شد شبیه کودکی
به چادر سیاه مادرم پناه می برم

حسین عباسپور - فم

وقتی نگاهت نیمه شب بر ماه می افتد
قلبت به یاد روی مام شاه می افتد

از گوشه ی های چشم خیست نهری از الماس
بر ململ گلبرگ سیمین راه می افتد

شهزاده ی ایران زمین، بی پرتو رویت
در کوره راه جهل، زن در چاه می افتد

بوی خوش دانایی و علم و ادب آید-
روح قبایل یاد تو هرگاه می افتد



سروی چو زین العابدین در باغ حسن تو
آوازه اش در باور افواه می افتد

ای دانش ساسانیان در عمق چشمانت
فانوس نور خیمه و خرگاه می افتد

بانو جدایی از وطن از امپراطوری
بی شک برای قلب تو جانگاہ می افتد

غمگینم از روزی که دنیا در فراقت
آئینه اش دلتنگ بغض آه می افتد

در چشم فرزند تو چون قرآن پیغمبر
آدم به یاد حضرت الله می افتد

علیرضا اطلاق - ساوه

خبر آورده‌اند از ملک ایران می شوی راهی
برایت شعر می‌بافم ردیفش هرچه می خواهی

تمام کوچه‌ها را آب و جار کرده می‌بینم
سر راهت ، غزل بانوترین آئینه‌ی شاهی

تو را آئینه یک عمری طوافت کرده می‌دانم
پری دختِ پری روی ، سخن کوتاه‌تر ماهی

و خورشید از تو می خواهد عروس برترش باشی
جهان مثل تو در دامان خود می‌پرورد گاهی



آیه محکم احسن النور همنشین صفوف ملائک
مادر مهر و ماه منیر است او که خود آفتاب برین است

مریم میرزا علیان - اصفهان

چشم باران مقدمت را آب و جارو می زند
پیش قلبت روشنای ماه سوسو می زند

السلام ای دختر ایران که درک شوکت
دست رد بر سینه ی عقل ارسطو می زند

جا نمی ماند مَلک از این ثواب دلنشین
دور قصر ساده ات پر با پرستو می زند

آسمانت جا نمی گیرد در آن کاخ حقیر!
سرنوشت تو قدم در باغ مینو می زند

تا نمازت را به سوی قبله جاری می کنی
رو به روی سجده ات سجاده زانو می زند

ام زین العابدین (ع) هستی شگفتی نیست گر
چادرت عطر بهشتش را به «شب بو» می زند

نیست هم سنگ نمی از بحر روح پاک تو
هر چه فهم ما جواهر بر ترازو می زند

بانو امشب من زبور آل احمد (ص) خوانده ام
صفحه صفحه با صحیفه سویتان رو می زند



که سجاد از شکوه دامنت برخواست شهبانو
یقین دارم که از دنیا یمان زنگار می کاهی

اسیرت می شود دنیا اسیر حال نیکویت
برایت شعر می بافم ردیفش هر چه می خواهی

زیبا درودگر - اصفهان

مادر مهر و ماه منیر است او که خود آفتاب برین است
شهر بانوی شرم است و عفت مادر سیدالسادین است

منتخب از سرای عجم شد بهر دین داری و فخر اسلام
او که شهزادگی بر اندش او که خاتون ایران زمین است

پاکی اش شد ز بانزد چومریم در نجابت همانند زهرا
نوعروسی که آمد به خانه بیگمان احسن الاحسنین است

دختر شهر باری از ایران بانوی ملک آزادگی شد
بارادت بهار باب دلها لایق همسری اینچنین شد

مادر نه امام از تبار او که کشتی صلح و نجات است
مادری چه کس روی دوشش؟ مادر زینت لعابدین ست

هاله ای نور اعظم به گردش هر قدم تا قدم در صف عشق
داده دست و فدا و صداقت نوعروس شه ملک دین است

زاده فرزند فتوح الفتوحی پاسدار حریم حسینی
در شجاعت همانند حیدر شاهد و حافظار بعین است



من درون سینه خود کاشتم یاد شما را
مثل گلدان که نهالی را در آغوشش بگیرد

عاقبت اسلام در آغوش برد ایرانمان را
همچو شیری که غزالی را در آغوشش بگیرد

محسن غلامحسینی - اصفهان

شب قدر است در ماه صیام اما نمی بیند
فرشته می دهد بر او سلام؛ اما نمی بیند

فرزدق باش زین العابدین را مدح کن وقتی
طوافش می کند کعبه، هشام اما نمی بیند

بگو که مادرش شاه زنان از نسل ایران است
به او شیرین شده مغز کلام اما نمی بیند

حسین است او که می آید دوباره از دل گودال
قعودش می شود عین قیام اما نمی بیند

تباری حیدری دارد؛ شکوهی ایزدی دارد
که تیغ حیدری شد در نیام اما نمی بیند

گمان کردند اکبر می برد مهر امامت را
ولی از شام می آید امام اما نمی بیند

از این دیوارها باید بپرسی سجده کردن را
شهادت می دهد رکن و مقام اما نمی بیند



شاعری که مُهره ی تسبیح دستِ مادرش
درب بیت النور بی بی شهر بانو (س) می زند...

ستایش دوران - اصفهان

شعر گفتم تا مثالی را در آغوشش بگیرد
شاعر آشفته حالی را در آغوشش بگیرد

هیچ کس از دست ناپاک انتظار این ندارد
لقمه نان حلالی را در آغوشش بگیرد

چشم باید بستری پاکیزه باشد تا زمانی
قطره‌ی اشک زلالی را در آغوشش بگیرد

بانوی ایران زمین می‌رفت سوی بوستان تا
غنچه نیکو جمالی را در آغوشش بگیرد

هیبتی چون آسمان خواهد که در قنذاقه‌ی نور
مادری، ماه هلالی را در آغوشش بگیرد

باز کرد آغوش تا نوزاد خود را، جان خود را
کعبه‌ی ذات جلالی را در آغوشش بگیرد

کودکی می‌آورد تا در زمین کربلا، او
تشنگان خشکسالی را در آغوشش بگیرد

در قیامت هیچ کس می‌گیرد آخر دست ما را؟
ده جوابی تا سوالی را در آغوشش بگیرد



زمین هم دور میچرخد به امید طواف تو
که با چرخیدنش گل در بهار احرام می گیرد

تو شه بانوی ایرانی جهان شاه نجیب و پاک
که از نور وجود تو امامت گام می گیرد

منیژه باقری - اصفهان

برتر است از بانوان شهر، بانوی حسین
وَه چه نام دلنشینی، "شهربانوی حسین"

از تعلق های دنیا چشم می پوشد کسی
که به گوشش خورده باشد نام دلجوی حسین

بر تنش رخت اسارت نیست، این آزادگی است
شهربانو را کشانده عشق تا کوی حسین

آن جهانشاهی که در اثبات عشقش کرده است
کل دنیا را فدای تاری از موی حسین

از همان شب که مسلمان شد به دست فاطمه
روزهای شهربانو پر شد از بوی حسین

آبشاری وصل میگردد به اقیانوس عشق
تا نگاه خسته او میرود سوی حسین

در جواب خواستگاری "یا علی" دارد به لب
پاسخش وا می کند گل از گل روی حسین



فرزدق گفت جز وقت تشهد لا نمی گوید
خواص پختگی این است خام اما نمی بیند

زهرا صرامی - خمینی شهر

شهربانو را فقط بانوی ایرانی نبین
موطن او را فقط دربار ساسانی نبین

این جهان شاه است ایران را مسلمان می کند
شیعه را مدیون تنها نور سلمانی نبین

نیک گفتاری از آیین مسلمانی ماست
نام نیک از خود نهادن را به آسانی نبین

مادر نه آفتاب از سمت ایران آمده
آسمان را ابری و غمگین و بارانی نبین

زهرا صرامی - خمینی شهر

برای هر غزل شاعر تو را الهام می گیرد
که از توصیف تو شعر و غزل فرجام می گیرد

بهار از عطر تو هر سال به صحرا لاله می کارد
بهشت جاودانی از وجودت وام میگیرد

همه شب موج میگیرد وجود آبی دریا
یقین دارم که با اذن خود آرام میگیرد

خدا از نور خود بخشید به روح آدم و حوا
و نور حق در این دنیا ز تو فرجام می گیرد

عرش غرق شادی و افلاکیان کف می‌زنند
می‌نشینند چون زمان عقد پهلوی حسین

تحفه ناقابلی جز شعر در دستم نبود
کاش قدرش را بسنجد با ترازوی حسین

عباس جواهری - قم

جهان شاهها! جهان مانند تو مادر نخواهد داشت
تو ام الاوصیایی، وصف تو آخر نخواهد داشت

تو بین دین کسرایان و دین حضرت خاتم
نگینی که شبیهش را، زمین در بر نخواهد داشت

مقامت آنقدر بالاست که در وصف اوصافت
زبان لال است و جز بهتی شگفت آور نخواهد داشت

گلستان است شهری که تو در آن شهر بانویی
که شهری این چنین در ملک خود قیصر نخواهد داشت

به خود می‌بالد از این کنیه زین العابدین هر بار
که ابن‌الخیرتین است و از این بهتر نخواهد داشت

هر آن کس که تو را دارد، دلش قرص است از این پس
نیازی به زر و زور و فلان زیور نخواهد داشت

نه مثل هاجری، نه مثل مریم یا سمیه تو
شبیه تو جهان شاهها، جهان دیگر نخواهد داشت!

فرزانه شفیعی - اصفهان

چهره‌ای که روی آن لبخندها گل داده دارد
دامن چین‌دار با اندوه‌هایی ساده دارد

عشق هر کاری کند، گل می‌کند آن! گل‌ترینش:
توی خانه چایی دم‌کرده‌ی آماده دارد!

می‌نشیند، چای می‌ریزد، کنارت می‌گذارد
عطر چایش، نفحه‌ای از آهوان ماده دارد

جانمازش را که سمت قبله‌ی دل می‌گشاید
مُشتی از گل‌های پرپر، پهن بر سجاده دارد

مُشتی از گل‌های پرپر، ذکرهای رنمایش...
حرف‌ها از حال و روز عاشقی دل‌داده دارد

مادری که جنگ، تنها دلخوشیش را گرفته
مادری که تا همیشه چشم‌تر بر جاده دارد...

قاب عکس تو، پلاک و چفیه‌ی تو، روی دیوار!
قصه‌ها از جای‌های از دهان افتاده دارد...

فاطمه حلیمیان - مشهد

رسید آن لحظه‌ای که دست تقدیر زنی رو شد
همان گاه و همان شب که سراسر نور و سوسو شد
زنی که خواب او لبریز عطر یاس و شب بو شد
جهان شاه از همین جا بود نامش شهربانو شد

کدامین شاهزاده داشت حسب الحال از این خوشتر
شبیه او ندارد بانویی اقبال از این خوشتر

پُر از ایمان و باور شد همان شب که یقین را دید
گرفت آن ماه که آوازه‌اش روی زمین را دید
میان چشم او آیات قرآن مبین را دید
شبی که شهربانو خواب ختم المرسلین را دید

اگر با واپسین شاهی که ساسانی است نسبت داشت
از این پس با نگاه آنکه رحمانی است نسبت داشت

گذشت آن شب ولی افتاد در جانش تبی دیگر
دوباره می‌دمید از آسمانش کوکبی دیگر
چه خواهد شد؟ شنید این داستان را از لبی دیگر
بزرگ بانوان را دید در خوابش شبی دیگر

چه می‌دید او مگر؟ انبوه گل‌های معطر را
چه میدید او به چشمش؟ حضرت زهراى اطهر را

نبوده گوئیا جز روشنایی در سرشت او
خبر می‌داد از آینه پیشانی نوشت او
نبوده جز مدینه بعد این رويا، بهشت او
میان اهل بیت او را کشیده، سرنوشت او

اگرچه گفته شد با او در آغاز از گرفتاری
ولی او منتظر تا کی رسد هنگام بیداری

کدامین شهربانو؟ بانوان را نور عین است او
کدامین شهربانو؟ امّ ابْنِ الْخَيْرِ تین است او
عروس فاتح آورد صَفین و حنین است او
چراغ خانه ارباب عاشورا، حسین است او



نبود از تیره اعراب اگر، آوازه با او بود
امامت را پس از این مصحف و شیرازه با او بود

رسید از تیرگی پیدا کند تا آفتابش را
چه دستی می‌تواند برکشد از رو نقابش را؟
گزید از آن همه، آن را که روشن کرد خوابش را
نباید جز ستایش کرد حسن انتخابش را

چه اقبالی، که با سبط نبی هم‌خانه خواهد شد
چه اقبالی، حسینش شمع و او پروانه خواهد شد

پسندیدش همان که کرده حق در آیه‌ها تایید
همان کس که به رويا قصه بیداریش را دید
همان کس که عروس خانه ایمان شد و توحید
فقط او مادری کرده برای چهارمین خورشید

چرا باید به جای راه روشن رفت از بیراه
چرا باید به رغم باوری این‌گونه، شد گمراه

از او هر آنچه را گفتند بگذاری اگر یک سو
نباید شک به خویشاوندی او کرد قدر مو
که آورده عیون این گفته را از ضامن آهو
نگفته کافی و ارشاد، کم در باب این بانو

نبوده غیر او، امّ علی بن الحسین است او
همان که سید سجّاد ابْنِ الْخَيْرِ تین است او

امیر رسولی - زنجان



تا در ادامه بردم خورشید غائب از پس ظلمت
روشن شود همواره تا فردا و فرداها، تو را می‌خواست

امیر رسولی - زنجان

به چشم‌های تو آن شب که خواب آمده بود
به دوش، بار هزاران شهاب آمده بود

نمی‌رسید به پایش هر آنچه بیداریست
که خواب در دل تعبیر خواب آمده بود

ستاره خواب چنان روشنی کجا می‌دید؟
برای دیدن او آفتاب آمده بود

همان پیامبری که از آینه پر بود
همان کسی که برایش کتاب آمده بود

نمانده بود به روی سوال‌ها رنگی
چرا که آیه به آیه جواب آمده بود

کنار او که پدر بود امت حق را
بهشت را شده آنکه شباب آمده بود

همان که مرحمت و لطف او شبیه خدا
گذشته بود ز حد و حساب آمده بود

دو چشم آنکه پُر از آسمانگی شده بود
کسی شبیه دعا، مستجاب آمده بود



بیدار شد بخت تو وقتی در دل رویا تو را می‌خواست
این بار بودی رود جاری که خود دریا تو را می‌خواست

آری همان دریای رحمت، خاتم پیغمبران حق
آنکه خدایش خوانده با تعبیر او حینا تو را می‌خواست

در منتهای سادگی آمد به خواب تو همان کس که
نازل شده در رتبه او لیلَه الاسرا تو را می‌خواست

همراه خود آورده بود آنکه حُسین مَنی اش گفته
خوش بود اقبال، برای مرد عاشورا تو را می‌خواست

از اصل تو باقی بماند تا که نسل عصمت و پاکی
باشد به جا در این حماسه، از تو ردّ پا، تو را می‌خواست

یک شب پس از این ماجرا در خواب و رویایی دوباره، باز
آن که برایش آمده آیات اعطینا تو را می‌خواست

ای شهربانو بیشتر شد عزّت وقتی که در خوابت
بانوی بانوهای عالم، حضرت زهرا تو را می‌خواست

باشی مگر همسر برای او که مصباح الهدی باشد
باشی مگر بر خامس آل عبا همتا، تو را می‌خواست

باشی مگر مادر بر او که می‌شود سجّاد نام او
تا آفتاب ادعیه با تو شود پیدا، تو را می‌خواست



سومین گردهم‌آیی ابوبی مادرانه

چه کسی زین العابدین آورد
سید اهل ساجدین آورد
چه کسی نور صلب آدم را
ز آسمان‌ها بر این زمین آورد

چشم ظالم از این سعادت کور
کور دل‌ها ز کوی نورت دور
همه عالم سریع سجده کنند
گر دهد آن حسین تو دستور

یک سلامی ز ما رسان به حسین
احترام و وفا رسان به حسین
گر چه ما کوچکیم، اما باز
التماس دعا رسان به حسین

حمید ربیعان - نجف آباد

آن چشم‌های خسته که یادم نمی رود
آینه‌ی شکسته که یادم نمی رود

گل بوته‌های حک شده بر تار و پود فرش
دستان پینه بسته که یادم نمی رود

سوز دعا و زمزمه‌های شبانه اش
قلب مرا گسسته که یادم نمی رود

ذکر حسین و روضه‌ی هر سال مادرم
حال و هوای دسته که یادم نمی رود



فرشته بود که بر روی دست در خوابش
گرفته آینه را با گلاب آمده بود

حسین بود در آن بزم و شهربانو نیز
رها ز دلهره انتخاب آمده بود

رسیده بود به دریا کنون، اگر یک عمر
همان که پای به پای سراب آمده بود

رسید حسن ختام و چقدر پروانه
برای خواندن این شعر ناب آمده بود.

امیر رسولی - زنجان

« ای زده تکیه بر بلندسریر »
ای عروس گلاب ظهر غدیر
سروری از ازل مقدر بود
که شوی امّ نه امام منیر

دور عالم به همدگر چرخید
صحنه‌ها را خدا به دقت چید
نور در نور شد در عالم جان
تا که فال تو بر حسین رسید

همه عالم شده نثار حسین
عشق خوابیده در جوار حسین
افتخاری است، لذتی ابدی
هر که باشد هماره یار حسین



مادر، معلمی که مرا در کنار خود
در مکتبی نشسته که یادم نمی رود

فاطمه مقصودی - اصفهان

اول دفتر به نام ایزد و یزدان پاک
بعد از آن با کسبِ رخصت از جوانمردان خاک

می نشینم می سرایم مثنوی گون چامه ای
می نویسم شاهنامه در دل نی نامه ای

شعر دارد رنگ و بوی پارسان ازباستان
پهلوانان و اساطیر و یلان و شاعران

شعر لبریز از شکوه دختران لر شده ست
از صدای ضرب و زنگ زورخانه پر شده ست

ناگهان در واژگان شعر با جوش و خروش
می رسد فریادهای رستمِ دستان به گوش

می زند فریاد: ای شاعر بگو با اقتدار
(لا فتنی الا علی لا سیف الا ذوالفقار)

رستم دستان مرا سوی تعالی می برد
در پی شیر خدا مولی الموالی می برد

می نویسم «یاعلی» و شعر من «می» می شود
عزم دیدارِ نجف دارم، بگو کی می شود؟



می نویسم از علی ماهی که مهرش کیش ماست
می نویسم از علی آن که عروشن خویش ماست

آن عروسی که فرا از شاهزاده بودن است
نه فقط ایران، برای او دو عالم میهن است

تاجداران ذره ای بودند زیر گام او
کاخ ساسانی به سامانی رسید از نام او

شک ندارم شک ندارم از خدای لم یزل
خواستگاری کرده او را فاطمه پیش از ازل

مقتدای دختران لر، گلِ محجوبِ ایل
تاکِ انگور نهاوندیست بر راهش دخیل

من یقین دارم حجابش بوده مثل مادرش
پوشش او «گلونی» بوده ست پیش از معجزش

پس یقیناً او به مولامان حسین ابن علی
گفته در روز نخستین لحظه ی خلقت: بلی

شهربانو پیش مولامان رها شد از قفس
از دواج این دو خود شعرِ ملمع بود پس

میگذارد پای ثارالله او حبل الورید
خادمش رودابه و تهمینه و گرد آفرید

حال سبک شعر من غرق پریشانی شده ست
چامه ای بین عراقی و خراسانی شده ست



سومین گردهم‌آیی ابوبی مادرانه

نیرتبریزی ما گفت جان مردم است
«شهربانو دختر شه یزدجرد» سوم است

مسلمین هم غبطه میخوردند بر اسلام او
بعد از آن قابوس نامه بوسه زد بر نام او

کی عجم دارد به دل از جنگ و خون دلواپسی
دین ما حب علی بوده، نه شمشیر کسی

شاه دختری که علی بوده ست دین کاملش
از نبرد قادسیه نیست ترسی در دلش

منتظر بوده گلی را در میان خارها
مادر سادات را در خواب دیده بارها

او بنا بوده عروس حضرت زهرا شود
قبل از آنکه پای بعضی‌ها به ایران وا شود

دشمن از حجب و حیایش دائماً در بیم بود
خاک کفشش برتر از آن سه که می دانیم بود

روز محشر خطبه‌ی عقدش مدالش می شود
حضرت زرتشت هم مات جلالش می شود

می رود بالا و بالاتر فراتر از بهشت
آنقدر مجذوب زهرا بود که باید نوشت:

او پس از مادر شدن شاید به یک در تکیه کرد!
یا به رسم مادری جان خودش را هدیه کرد

www.jafaribnalreza.com



آرشیو تمدن ایران از دودجهت علی علیه السلام

شمعدانی در مسیروش میگذارد دست نور
پله پله می رود تا عرش با جشن و سرور

پهن کرده آسمان پیش قدمش اطلسی
مادر معصوم بودن نیست کار هرکسی

لحظه‌ای که می شود عالم چراغانی خوش است
وصلت خون خدا و خون ایرانی خوش است

عرش می گردد برای مقدم او پای بوس
بر علی و فاطمه باشد مبارک این عروس

نیر و ترکی و خاقانی و الهامی سپس
چون سنایی مدح او خواندند آری یک نفس

((مرحبا! ای قاصد عیسی دم فرخ لقا!
از بر یار آمدی اهلا و سهلا مرحبا))

بعد از آن پر می شود آفاق از لبخند او
شد «علی ابن حسین ابن علی» فرزند او

در همان آغاز خلقت روی عرش کبریا
شهربانوی جهان بی ادعا و بی ریا...

خوانده لالایی به سبک مردم ایران زمین
با زبان پارسی در گوش زین العابدین

شهربانو را خدا مختص به ایرانش نکرد
هرکسی شیخ مفیدی بود کتمان‌ش نکرد

www.jafaribnalreza.com



سومین گردهم‌گایی ابوبی مادرانه

تعبیر رویای تو روشن بود از آغاز
هرچند دشمن در سرش افکار مبهم داشت

در کربلای زخم‌ها ، پشت سر زینب
چشم تو هم همراه او شور دمامد داشت

ای یار ثارالله ، ای غم خوار ثارالله
پیش از طلوع آفتابت آسمان غم داشت

میثم داوودی - قم

یک سخن بشنو ز الطاف خدای مهربان
تا در آن حیران بمانی زین حقیقت در جهان

طی جنگ قادسیه در زمان یزدگرد
تیره شد بر شاه ساسانی به ناگه آسمان

لشکر شاهی شکست و سلطنت هم منقرض
شد به همراه اسیران ، دختر شاه زمان

شهر بانو گنیه اما کشوری در زیر پای
صورتش چون ماه تابان هیبت و شوکت عیان

با وقار و کم سخن بنشسته ، فکر عاقبت
رنگ رخسارش ز بخت بی نشان دارد نشان

چون نظر شد بر جمالش از حسین بن علی
گفت همچون او نیایم همسری را بی گمان

www.jafaribnalreza.com



آرست تمسک‌الامراض و جبهه علی‌علیه

در فرات دیده ی من روضه ی غمناک اوست
دلخوشم از این که خاکِ کشور من خاک اوست

ای برادر! شد همه هستی فدایش غم مخور
شبهه میسازند اگر عمری برایش غم مخور

پیش اولاد علی هستیم غرق نوکری
نیست رسم سرزمین پارس جُعه پروری

در کنار سفره ی لطفش دو زانویم ما
ریزه خوارِ خوانِ بی بی شهربانویم ما...

محسن کاویانی - قم

پیش از طلوع آفتابت آسمان غم داشت
ای شهربانو! این جهان ماه تو را کم داشت

ای نرگس پیچیده دور شاخه های یاس
در باغ ایمان خنده هایت عطر مریم داشت

دست دعایت، زادگاه قاصدک ها بود
ابر نگاهت در دلش باران نم نم داشت

بی تو جهان، ای مادر سجاده های اشک
کی روزنی مثل دعا همگام ماتم داشت؟

در تنگنای لحظه های تلخ و بی محرم
چشمت برای زخم های عشق مرهم داشت

www.jafaribnalreza.com

شد عروس خانه شاه ولایت دخت شاه
نام ایران شد به عزت از کران تا بی کران

نخل این وصلت ثمر آورد ، زین العابدین
تا امامت را دهد دنباله در این کهکشانشان

افتخاری شد بر این پیوند میمون شیعه را
می کند دلدار شکری زین سعادت بی امان

احمد میرزائی - اصفهان

چونکه ایران ز جنگ ویرانگر
اوفتادش به جان شرار و شرر

شد مسخر ز حمله اعراب
مرکز حکمرانی کشور

ماهی از برج و باروی شاهی
از سر جبر ، بست بار سفر

شاهدختی ز نسل ساسانی
دخت ایران، دیار علم و هنر

از نژاد و تبار نوشروان
که ز دادش رسول داده خبر

شد روان سوی سرنوشتی خیر
که رقم خوردش از مداد قدر



خواستگاری نمود در خوابش
بهر فرزند زهره اطهر

شهربانو، غزاله، خلوه، حرار
شاه دین را ندیمه و همسر

آنکه چون خواستند تا مه رخ
آورند از سحاب ستر به در

گفت هرگز سیاه بادت روی
ز آنکه ناموست اوفتد به خطر

گر چه بُد شاهدخت آن بانو
کم نبودش جلال و شوکت و فر

لیک تزویج شاه دین او را
کرد از پیش ، بس گرمی تر

نه فقط زوجه الامام، که بود
تاج ام الامامیش بر سر

هر که شد منتسب به بیت رسول
حق ز لطفش نموده است نظر

وز خدای آنکه یافت مرتبتی
نخل عزت دهد بسپیش ثمر

افتخاری کجاست برتر از این
که شود کس عروس پیغمبر



سومین گردهم‌گایی ابوبی‌ مادرانه

شهنشاهی ز دوران چون بر افتاد.
به جان راه سعادت را خریدی.

ز بعد مرگ بابت، شاه ایران.
به سوی کشور فاتح دویدی!

از آن ظلم و فساد و خودسری‌ها.
به دامن امامت خوش خزیدی!

تو ای «بانو» اصالت ریشه بودی!
که از دست دغلكاران رهیدی!

بُدی اهل «حجاب» و راه عفت.
که جز راه شرافت را ندیدی!

عَمَر در صورتت سوء نظر کرد!
سر انگشت تأسف راگزیدی!

به تدبیر «علی» آن مرد بر حق!
رسیدی جای خود با روسپیدی!

شدی در ازدواج خود مُخیر!
نشان دادی زن پاک و رشیدی!

نشان کردی «حسین بن علی» را.
ورا از جمله مردان گزیدی.

شدی همسر به کابین امامت.
به کان علم و تقوا آرمیدی!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

www.jafaribnalreza.com



آرشیو متن‌ها از گروه جمع‌آوری و چاپ

هم ز خیر النساء شرف یابد
هم بزرگی ز ساقی کوثر

یا که در خویش پرورد چون جان
مثل سجاد نازدانه پسر

عزت شهربانو از دو علی است
طالعش تابناک از دو قمر

یک علی را عروس از سوئی
مادر یک علی ز سوی دگر

رفعت جاودانه اش دادند
پسر شمس مشرقین و پدر

هر که نوشد می از سیوی ولا
یا که از باغ قرب گیرد بر

حق کند عزتش عطا زیاد
رخشدهش در سپهر قدر، اختر

سید محمود رضوی نائینی - اصفهان

تو ای بانو در آن بلوا چه دیدی؟
که فرزند «علی» را بر گزیدی؟

اسارت بود آنجا، یا بشارت؟!
یقین دارم به آزادی رسیدی!

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الحمد لله رب العالمین
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

www.jafaribnalreza.com



سومین گردهم‌گایی ابوبی مادرانه

تو گو کردی فرار از چنگ گرگان!
به شهر ری به کوهی آرمیدی!

بُود افسانه گون این داستان‌ها!
که بر اشعار خود کردم مزیدی!

شده نسل امام از «صَلب شامخ»
هم از ارحام پاکی، نی پلیدی!

ز رجس و جاهلیت شد مبرا!
که تا پیدا شود نسل فریدی!

درود حق به فرزند و به مادر!
چه الگوی خوشی، نسل حمیدی!

کند حمدت خدا، بی وقفه، «صالح»!
امامان را چه نیکو آفریدی!

علی صالح پور - نجف آباد

خوش به حالت پسری پاک و مطهر داری
تاجی از مادری نسل پیمبر داری

خوش بحالت که تو را همسری آن آقااست
تو به گنجینه از آن صد زر و گوهر داری

زادگاه تو به ایران و خوشا بر ایران
که تو را داد به پیوند چنان سرداری



درون خانه «فرزند زهرا»
پیام امن و آسایش شنیدی.

«حسین بن علی» شد همسر تو.
ز بُستان حقیقت خوشه چیدی!

بشد فرزند دلیند تو «سجاد»
چو بشنیدی ز مولایت، نویدی!

درود حق به تو ای «شهربانو»!
که بر باطل تو خود سدِ سدیدی!

ز بعد زایمان رفتی ز دنیا!
از این دنیای فانی دل بریدی.

چو «زهرا» عمر تو بوده چه کوتاه!
به دارالخلد یزدان پر کشیدی!

بُود قبرت بقیع و در مدینه.
چو مرغی بر سر طوبا پریدی!

چو در «راه ولایت» جان سپردی.
به زعم من چنان زهرا «شهیدی»!

شنیدم من یکی دیگر روایت!
که گویا کربلا را نیز دیدی!

پس از قتل «حسین» آن رهبر دین.
تو گو طعم اسارت را چشیدی!



این همه از برکات و ثمر دین خداست
که شوی عزت ایران و سدی بر داری

شهریانو! به حریمت که کنم باز مقام
رشکم آید که چنین روح منور داری

مهدیه طهماسبی - تهران

بانوی عجم که همسر شاه شدی
بالا عبا، انیس و همراه شدی
آنشب، که ملک به سجده افتاد تورا
محبوب حریم حضرت شاه شدی

عباسعلی مرشدی - فریدن (رباعی)

از باغ گل شکوفه و لبخندت
دنیا متحیراست و دل دلبندت
گز لطف خدا گشوده شد در عالم
سجاده چشم روشن فرزندت

عباسعلی مرشدی - فریدن (رباعی)

سجاده گشود و با دعا آمده بود
باحجب و حیای اولیا آمده بود
بانوی عجم، اسیر در دست عرب
آنروز به دستور خدا آمده بود

عباسعلی مرشدی - فریدن (رباعی)



اوگرچه اسیرتان، ولی آزاد است
شیرین تمام قصه فرهاد است
ایران و نشان برترین زن دارد
اوچشمه ای از صحیفه سجاد است

عباسعلی مرشدی - فریدن (رباعی)

زد در دل تو، جوانه امیدی
در خواب حسین بن علی را دیدی
چون ماهی و با صحیفه سجادت
یک عمر به قلب این و آن تابیدی

عباسعلی مرشدی - فریدن (رباعی)

یک شاخه گل از حسین زهرا پسرت
سرچشمه ناب حق تعالی پسرت
بانوی عج بهشت زیننده توست
سجاده نشین عرش اعلی پسرت

عباسعلی مرشدی - فریدن (رباعی)

خواب دیدی که فروغ ازلی می آید
از گلستان نبی عطر گلی می آید
پسر شیر خدا نورجلی می آید
خواب دیدی که حسین بن علی می آید

توجهان شاه نگاه پسر فاطمه ای
در شب حادثه ماه پسر فاطمه ای

بخش پنجم

اشعار با محوریت موضوع مادر

در اسارت نظرت جز به خداوند نبود
چهر پوشاندی و در آن تب لبخند نبود
به هم آنان که بریدند و نشستند نبود
جز به آینده شیرین و به فرزند نبود

عاقبت آمد و رویای تو را جریان داد
این قضا و قدرت بود که او سامان داد

عباسعلی مرشدی - فریدن



به سینه تا که نفس داشت یار مولا بود
چه جای چاه؟ اگر غمگسار یعنی این!

به اشک سُسته غبارِ غم از جمال حسین
طنین زمزمه جویبار یعنی این

همین که خُطبه بُزان دخت حیدر را
شنید گفت مدام: ذوالفقار یعنی این

در انتظار نگاه حسین فاطمه بود
که عاشقانه ترین انتظار یعنی این

به جای خالی بانوست خیره چشم علی
که لحظه های غم بی شمار یعنی این

به روضه اشک غمش را خدا خریدار است
بهای گریه بی اختیار یعنی این

شکست نم باران سکوت پنجره را
شکست بَغض غزل، سوگوار یعنی این

درون سینه مولا همیشه خواهد ماند
بگو به اهل زیارت: مزار یعنی این

ناصر دوستی - زنجان

به گرمی غنچه‌ها را می‌نوازد مثل فرزندش
یقین از نور و باران آفرید او را خداوندش



شبیبه نام خدا اُستوار یعنی این
شده ست فخر زنان افتخار یعنی این

به یک اشاره ی چشمش غزل دمید از خاک
رسید مُژده ی باران، بهار یعنی این

عروس کوثر و تطهیر و همدم والفجر
قسم به نور و معارج؛ تبار یعنی این

و گُل به طرز نگاه خدا چُنین دل بست
به عشق حضرت جانان دُچار یعنی این

چه بانویی که به نامش خدا قسم می خورد
به جان حضرت ماه، اعتبار یعنی این

و نور و آینه یک روح در دو تن هستند
کنار هم دو غزل، شاهکار یعنی ای

خداست مُشتری کهکشان زلف نگار
چراغ روشن شب های تار یعنی این

ببین چگونه به دور سر خدا چرخید
بگو به ماه و ستاره مدار یعنی این

قرار شد که خودش را سپر کند به حسین
به شعر قافیه ی بی قرار یعنی این

همیشه سنگ گُلش را به سینه زد بانو
سپر شد آینه راه، جان نثار یعنی این



سومین گردهم‌آیی ابوبی مادرانه

اگر ترانه بخواند کسی هزاران بار
به جان و دل بنشیند فقط ترانه ی تو

تو آفریده شدی تا جهان به شوق آید
برای خلقت احساس بی بهانه ی تو

به لطف روی تو هر جا که سر بچرخانم
به چشم دیده شود چهره ی یگانه ی تو

قلم برای نوشتن به رقص می آید
برای وصف صفت های مادرانه ی تو

مسعود منصورى - اصفهان

یک نفر بودیم ما ، دنیا سراغم را گرفت
در تنت آرام بودم تا سراغم را گرفت

چشم وا کردم ، دو دستم را فشردی ، بعد از آن
در کنارم ، خنده ای زیبا سراغم را گرفت

آنقدر طوفان به پا شد مانده بودی مثل کوه
آن شبی که تا سحر ، دریا سراغم را گرفت

شانه هایت تکیه گاه من شدند آن روزها
حس مادر بودنت زیرا سراغم را گرفت

از خودم پرسیدم از وقتی به دنیا آمدم
هیچ کس مانند تو آیا سراغم را گرفت ؟



آرشیو متن‌ها از گروه جمع‌آوری

هوای خانه پاکیزه‌ست در این شهر آلوده
هوای خانه را پاکیزه کرده دود اسپندش

کبوترهایی از نخ، جان گرفته با گره‌هایش
گلیمی بافته از آسمان دست هنرمندش

خدایا کاش مادر بی‌خبر از دردهایم بود
که با هر اتفاق تلخ، بالا می‌رود قندش

دوباره پنجره یخ‌بسته، میکوبد به در طوفان
خزان پشت در است و همچنان سبز است لبخندش

صداقت را نشانم داده از آینه‌ها بهتر
که قولش قول و حرفش حرف و سوگندست سوگندش

گذشت از اشتباهاتم، شبیه جویبار از سنگ
اگر گاهی نبود اخلاق و رفتارم خوشایندش

به من گفته: مبدا بعد مرگ از خواب برخیزی
به یاد چشم خواب‌آلود من مانده‌ست این پندش

شهاب مهري - تهران

من آشنای توام ، بی قرار خانه ی تو
بیا که سر بگذارم به روی شانه ی تو

دلم چقدر به لالایی تو محتاج است
به کودکانه ترین شعر عامیانه ی تو





سومین کنگره مسکایی ابوبی مادرانه

چنی (چندی) میگفت نفس هام به نفس هات بنده هی روله
نفس ها ما سرپاشه، ولی او داره میمیره

مرتضی حسنی - کاشان

هر صبح بازی می کنم با کودکانم
من هم شبیه کودکانم شادمانم

دنبال آن ها می دویم و می گریزیم
پروانه ها را هم به بازی می کشانم

موسیقی آرامبخش خانه ماست
هر جیک جیک خنده ای در آشیانم

من چای میخوام نه نسکافه نه قهوه
رفتار من شرقی ست، مثل استکانم..

در خانه من هستم که مد می آفرینم
با من مطابق می شود رنگ جهانم

از گرمی این خانه می گوید برایم
هرگاه گرم صحبتم با شمعدانم

حتما خدا لبخند دارد بر لبانش
وقتی که بازی می کنم با کودکانم

عاطفه جوشقانیان - قم



راه افتادم ، زمین خوردم ، ولی برخاستم
در میان گریه ام بابا سراغم را گرفت

سال ها بر ما گذشت و در هجوم دردها
دست گرم تو همین حالا سراغم را گرفت

مسعود منصوری - اصفهان

ننه ام آحیای هر سالی که خواست قران و سر گیره
خودش پاکه، گناهای مونو خواست وَر کمر گیره

هنی افطار ناخورده خزید مطبخ، بُوام میگفت:
وخی تنها بریم آحیا، ننه ات که تا سحر گیره

بُوام میگفت: ای (این) عشق ننه است به اهل و اولادش
چه عشقی که خودش گیره؟ پیر ای عشق درگیره

روزایی که زمین خاکی میرفتم خیلی گشنه ام بی
غذاشو وَر مُو میداشتش، دروغی بود میگفت سیره

بدون مُو مُغازه هم نمیرفتش، وُ مُو حالا
میخوام تنها بَرُم مشهد، میگم او دست و پاگیره

واسه جبران زحمت هاش، وخی تا فرصت مونده
ی روزی میشه میفهمی، واسه جبران دیگه دیره

چقدر پا آینه واسادی تماشا کردی قذبالات
ی بار سی کردی اونا چندی اشکسته، چقدر پیره؟



آری منم.. الهه زیبایی جهان
محو من اند روی زمین اهل آسمان

آرام مثل چادر مادر سر نماز
محکم شبیه لحن پدر لحظه اذان

من نوبر بلندترین شاخه ام، بین
کی می رسد به چیدن من دست این و آن؟

با کاج های توی خیابان غریبه ام
با غنچه های باغچه ی خانه، مهربان

دلدادگی ست پیشه من، لیلی ام هنوز
آوازه ام به عشق بلند است هر زمان..

رودابه، نیم تاجم و پروین و آسیه*
دنیا پر از من است، جهان را بیا بخوان

یاسر اگر خروش کند، من سمیه ام
هرجا حماسه ایست منم پشت آن نهان

باید برای خاک خود آرش بهرورم
هرگز مباد قامت این سرزمین کمان..

عاطفه جوشقانیان - قم

دوباره قسمتت باید فقط یک لقمه نان باشد
که سهم همسر و فرزندهایت بیش از آن باشد

پر از شوری همیشه، بیشتر اما زمانیکه
صدای پای بابایم بیاید یا اذان باشد

به من آموختی حتی مسیر آشپزخانه
برایم می تواند نردبان آسمان باشد

خودت دست نوازش می شوی بر اشک های من
نمی خواهی که چشم من به دست دیگران باشد

من از این مهربانی های بسیار تو فهمیدم
خدا باید چه اندازه صبور و مهربان باشد

بیا و شام را پیشم بمان، بد بگذران یک شب
که دریا می تواند پیش رودی میهمان باشد

عاطفه جوشقانیان - قم

سینه ی زخمی و پهلوی ورم کرده ولی
بنگر باز پرستار علی فاطمه بود

گر چه از ضربه ی در گشته هلالی قد او
در دل کوچه نگهدار علی فاطمه بود

قبل چاهی که شده مونس هق هق هایش
مرهم دیده ی خونبار علی فاطمه بود

آخرین لحظه هم از داغ علی میسوزد
چه عجیب است عزادار علی فاطمه بود



تا که دستت به تن خشک زمین تابیده
گل شکفته‌است به گلدان بیابان مادر

تا که خورشید جوانه زند از شاخه‌ی صبح
کاشتی در دل شب دانه‌ی ایمان مادر

آینه حسرت دیدار و تماشای تو شد
وقت بوییدن و بوسیدن قرآن، مادر

هم قدم با شب و شن‌ها، به هوای خورشید
بردی آهوی دلم را به خراسان مادر

مثل هر صبح بیا ابری از آواز بریز
به هوای من و یاس سر ایوان مادر

خانه‌ی امن من از کودکی‌ام چادر توست
جان‌پناهی به سر دلپره‌هامان مادر

گریه‌ات پاک کند جوهر عصیان مرا
تو دعا کن بروم سمت شهیدان مادر

پینه‌ی دست تو از عشق حکایت دارد
وقت چرخاندن دستاس، بچرخان مادر

در نفس‌های سکوتی که سراسر بغض است
بر لب و لوله‌ی خطبه‌ی طوفان مادر

باز با معجزه‌ی چشم تو شاعر شده‌ام
شعر شد باز هم این نظم پریشان مادر



سینه و پهلو و بازو به رهش داد ولی
به همه گفت بدهکار علی فاطمه بود

فاطمه پله‌ای از غربت بی حد علیست
ورقی از غم بسیار علی فاطمه بود

نسترن بوالحسنی - اصفهان

گل سرخی‌است لب‌ت بر لب فنجان، مادر
خنده‌ات نقش تجسم شده‌ی جان، مادر

شوره‌زار از سر لطف‌ت شده باغی پر گل
آیه آیه سخت، سوره‌ی احسان مادر

از کویر آمده‌ام از تب خورشید، پرم
خاطرات عطش‌م را تو بمیران مادر

در کویری که پر از فاجعه‌ی تشنگی‌است
چشم‌های تو پر از زمزم باران، مادر

جان بده این کلماتی که همه پژمرده‌اند
خسته‌ام خسته از این حجم زمستان مادر

تو به پیغمبری عاطفه مبعوث شدی
تا شوی آینه‌ی رحمت یزدان، مادر

از بهشت آمده‌ای تا به بهشت‌م ببری
آه ای حوری در قامت انسان مادر

من به پایان برسم، شعر به پایان نرسد...
بوسه‌ی لطف تو شد نقطه پایان مادر

الهه سلطانی گرد فرامرزی - یزد

خواستم پهن کنم بستری از گل مادر
زیر پای تو که خود بهتری از گل مادر

عاشق سایه‌ی افتاده به خاکت هستم
سایبان است که می‌گستری از گل مادر

می‌نویسم غزل از جنس نگاهت هرروز
می‌کنم پیشکش دفتری از گل مادر

مثل پروانه به گرد تو فقط می‌چرخم
تو که داری به سرت معجری از گل مادر

تا بهاران به سرت تاج طلا بگذارد
دور تو حلقه زده لشکری از گل مادر

چقدر چادر گلدار به تو می‌آید
خوبی آنقدر که دل می‌بری از گل مادر

الهه سلطانی گرد فرامرزی - یزد

با طلوعی دوباره می‌جوشد
شعر شیرین زندگی در من
آب و آتش ترانه می‌خوانند
در دل یک سماور روشن



پنجره پنجره پر از نورم
خانه ام مهد مهربانی‌ها
حس خوبی است مادری وقتی
می‌روی سمت هم‌زبانی‌ها

مادرم از امید لبریزم
لحظه‌ها را به صبر می‌دوزم
قد کشیدند نسترن‌ها در
امتدادِ دعایِ هر روزم

مادرم خانه ام پر از شادی
از سکوتی نجیب سرشارم
دوست دارم که درد و غم‌ها را
از دل خانواده بردارم

تا که همراه می‌شود با من
اقتداری شگفت و مردانه
می‌توان بو کشید ایمان را
در هوای لطیف این خانه

زیر یک سقف عهدمان این شد
عشق مبنای زندگی باشد
نسلی از ما اگر به جا ماند
شهره در عشق و بندگی باشد

مژگان دستوری - شیراز

در حوالی جاده‌ی باران
دسته‌ی زائران قدم به قدم

کوله ی عاشقی گرفته به دوش
همگی تحت امر یک پرچم

ابر پای پیاده آمده است
باد هم با دمش گرفته دم
آسمان عاشقانه افتاده
زیر پای مسافران حرم

هر کسی باخودش چه آورده؟
یک نفر بغض و اشک و آهش را
یک نفر روی دوش آورده
کوله ی کهنه ی گناهش را

از فراسوی موکب شهدا
روضه ی مادرانه می آید
قلبها ذره ذره می شکنند
اشکها دانه دانه می آید

ناگهان در تب علی لالا
روضه خوان نوحه ی عطش سر داد
تا که در بین مادران حرف
آب و گهواره و رباب افتاد

بغض یک مادر شهید شکست
اشکهایش چکید دریا شد
یا دوران جنگ افتاد و
در دلش روضه خانه برپا شد

یک زن از همسرش به آرامی
بچه اش را گرفت و هی نگریست



نم نم او زیر سایه ی چادر
کودکش رابه خواب کرد و گریست

چشمش افتاد سمت گهواره
خسته و بی قرار و سردرگم
سر روی زانویش گذاشت و گفت:
چه کشیدی رباب روز دهم؟

ای عروس سیاه پوش حسین
کودک من فدای اصغر تو
من کنیز تو هستم و پسر
نوکر روضه های همسر تو

کودکم را دعا کن ای بانو
تا که قربان کودکت بشود
مادری کن برای فرزندم
بلکه سرباز کوچکت بشود

به تنش کرده ام لباس سیاه
در عزایت که روسفید شود
اصغرم اکبری شود، روزی
در رکاب غمت شهید شود

روضه ی موکب علی اصغر
آسمان را به لرزه می انداخت
از علی اصغران به لطف حسین
لشکری از علی اکبر ساخت

منصوره محمدی مزینان - تهران



طوفان مگر با فتنه هایش می تواند
از من بگیرد چادر زهرایی ام را

وا کرده ام سجاده ات راه پر کند باز
عطر دعایت سنگر تنهایی ام را

قاب نگاهت وسعتی دارد که حتی
غرق خودش کرده دل دریایی ام را

برگشته ایی با کوله بار خستگی تا
شیرین کند لبخندهایت چایی ام را

آرام خوابیدی به روی دوش مردم
وقتی شنیدی نغمه ی لالایی ام را

فرزانه قربانی - قم

عمری ست مادر، صبح، با این درد زانویش
هرگز نمی افتند از دست آب و جارویش

در انتظار یک مسافر، روز و شب دائم
چشمش به در مانده ست برگردد پرستویش

ناگاه مردی... مادرم واضح نمی بیند
او آب مروارید دارد چشم کم سویش

مردی که برگشته ست با بال و پری زخمی
دارد میاید با عصایی زیر بازویش



خانه را خوان کرم بود و نمی دانستم
کفتر بام حرم بود و نمی دانستم

نیمه شبها که ز تب دور خودم پیچیدم
دست مادر به سرم بود و نمی دانستم

سایه ی لطف و صفا و کرم مادر من
روز و شب دور و برم بود و نمی دانستم

آن شبی را که بساط سفرش را می بست
خاک عالم به سرم بود و نمی دانستم

نو بهاری که نبوده ست کنارم مادر
همچنان خون جگرم بود و نمی دانستم

بی خبر بودم و غافل ز عروج مادر
که چنین تاج سرم بود و نمی دانستم

شاهبیت غزل شاعر (ژولیده) شده
مادرم بال و پر بود و نمی دانستم

غلامرضا نوری - فولادشهر

پرپر که دیدم لاله ی صحرائی ام را
باران رقم زد حال عاشورایی ام را

روزی که سربند تو را با گریه بستم
نذر حرم کردم همه دارایی ام را

اندوه در چشمان مادر نقش می بندد
ناگاه می افتند از دست آب و جارویش

طاهره نوری - یزد

عینکش را دوباره ها کرد و، با همان دستمال نرم و سفید
برق انداخت شیشه هایش راه مادری را که آب مروارید...

بعد از آن زود نامه را وا کرد، عینکش را به چشم هایش زد
با صدایی گرفته آن را خواند، اول نامه: بِسْمِ رَبِّ شَهِید

اول نامه بوی مین می داد، بوی باروت های منفجره
اول نامه بوی او را داشت، بوی فرزندش آه مجید

آخرین بند را که مادر خواند، شانه هایش عجیب لرزیدند
خیس شد آسمان چشمانش، ناگهان در کنار سفره ی عید،

نامه از دست مادر افتاد و، عینک از چشم های او سُرخورد
هق هق بی امان حنجره اش، ناگهان در میان سفره دوید

باد خود را به شیشه ها می زد، آسمان را غروب برمی داشت
بال و پرهاش خیس باران بود، یاکریمی که روی شاخه ی بید...

طاهره نوری - یزد

شیشه هامان چقدر لک دارند، نرده های حیاط زنگ زده
آسمان مه گرفته و ابری ست، صورتش را کلاغ چنگ زده

بند رختی بلند و کهنه و چرک، روی دوشش ملافه های سفید
مادرم پشت دارِ قالی خود، بوته ها را سیاه رنگ زده

خانه برداشته ست بوی غروب، می شد از خشت خشت آن فهمید
برنمی گردد از جنوب پدر، از دل شهرهای جنگ زده

خواب بد دیده ام نمی دانم، دل من شور می زند دائم
یک نفر یاکریم سبزی راه، خواب دیدم که با تفنگ زده

عصر امروز پای آن تلفن، حرف همسنگر پدر اصلا
مادرم را شکست انگاری، حرف همسنگری که زنگ زده

آسمان مه گرفته تر از قبل، شیشه ها لکه دارتر از پیش
باز باران گرفت و باد وزید، نرده های حیات زنگ زده

طاهره نوری - یزد

عمری گذشت خوب من آخر نیامدی
همراه بال بال کبوتر نیامدی

گفتی که با بهار می آبی و عاقبت
از باغ های سبز مُشجر نیامدی

تا خواستم کمی قلمم از تو پُر شود
بر صفحه های خالی دفتر نیامدی

از وصف عاشقانه و شرح تو عاجزند
این چشم های دوخته بر در... نیامدی

ای ابتدای زمزمه ی تا همیشه سبز
مادر، ز دیده رفتی و دیگر نیامدی

علی اکرم خانه ای - ایلام



سومین گردهم‌گایی ابوبی مادرانه

بال های آرزویم را زمین انداختم
تا بیندازم به زیر دست و پای کودکم

بهترین راز خدا میخواستم در زندگی
نه برای خود، تمامی را برای کودکم

او زمین خورد آسمان آوار شد روی سرن
ناگهان پیچید در گوشم صدای کودکم

پابه پایش راه رفتم وقت تاتی تاتی اش
وقت سختی ها شدم مشکل گشای کودکم

روزها طی می شود پیری به پایم می رسد
بسته ام امید بر مهر و وفای کودکم

ریحانه وطنخواه - اصفهان

دستگاه آفرینش، از نخست
شد به نام نامی مادر دُرُست

هستی جان، جان هستی مادر است
اولین بارانِ هستی مادر است

آفتاب از دامن او پا گرفت
ماه در گهواره ی او جا گرفت

تا که مادر، خویش را در ما دمید
از عدم، هر ناپدید شد پدید



آرشیو متن‌ها از گروه جمع‌آوری و تنظیم

پُرم از حسرتِ پرواز کبوتر بی تو
مادر ای شاهد غزلِ زهرِ مکرر بی تو

حس دیوانگیِ بالِ کبوترم گل کرد
مثلِ نبضِ دلِ این آینه پَرِپر بی تو

سال ها منتظرِ پاسخی از آمدنت
بیدین ها و درختانِ صنوبر بی تو

مانده در حافظه ی جاری جنگل یک عمر
ساقه ی تُردِ دلم باز تناور بی تو

تو و آن لهجه ی جاری تر از احساس - همین
من و این حوصله و زخمه ی آخر بی تو

«اسم اعظم» بنما ورنه هنوزم بسته است
قفلِ اوراق سراسیمه ی دفتر بی تو

علی اکرم خانه ای - ایلام

چون اجابت شد به دست، من دعای کودکم
حضرت مادر منم حتی خدای کودکم

بادبادک میشوم در دست های کوچکش
تابرقصانم جهان را درهوی کودکم

می شوم مصداق ستار العیوبی بس که من
بسته ام چشمان خود را بر خطای کودکم





خاطرش را هرکسی آزرده است
سیلی خشم خدا را خورده است

مادر ما، بارش باران از اوست
مادر ما، شیر حق، جوشان از اوست

مادر ما، ابتدای سوره هاست
مادر ما، سوره‌ی اسطوره هاست

کیست مادر؟ رحمه للعالمین
تکسوار آسمانها در زمین

کیست مادر، حیدر خلوت نشین
جان پیغمبر، امیرالمؤمنین

باب پیغمبر اگرچه حیدر است
حضرت مادر کلید این در است

زین سبب تا حلقه بر حیدر زدند
مادر ما را کنار در زدند

مادر ما، نخل باغ کبریاست
مادر ما، سیب سرخ کربلاست

کیست مادر؟ زخم خون بر نیزه‌ها
مست شیرش، شیر مست نینوا

گاه غربت، دامنش را مهد کرد
زهر را در کام شیران، شهد کرد



تا که مادر، کرد خود را نذر ما
خوشه زاری شد به مهرش بدر ما

بوسه تا بر گونه‌ی فرزند زد
با لبان او خدا لبخند زد

مادر آمد تا که ما شادی کنیم
هر نفس، احساس نوزادی کنیم

جان شادی‌های ما، در مادر است
نبض ما، نجوای مادر، مادر است

تا که نور از هستی مطلق گرفت
کار و بار ما از او رونق گرفت

مادر آمد، چشمه شد، تسنیم شد
در میان تشنگان تقسیم شد

مادر آمد، ابرها باران شدند
خوشه‌های خشک گندم، نان شدند

سفره خالی بود اگر مادر نبود
خشکسالی بود اگر مادر نبود

در شب اندوه، ماهت مادر است
گاه دل‌تنگی، پناهت مادر است

مهر مادر، جاری نهر خداست
قهر مادر، بیگمان قهر خداست



با ولای او جهاننداری کنند
با لوی او میاننداری کنند

دستِ حق است و جهان، دستاس او
پرده پوشش، چادرِ کرباس او

با دو دستِ پینه بسته، در ظهور
می کشاند اهلِ ظلمت را به نور

راز قرآنِ مبین، تاویل اوست
هر شب قدر، آیه ی تنزیل اوست

شب، شبستانِ شکوهِ دلبر است
عالمِ شب، عالمی روشن تر است

شب شب‌ویزانِ حق پر می کشند
چشمه های نور را سر می کشند

می بُرند از خویش و «یارب» می شوند
روشن از خاموشیِ شب می شوند

شب نوردانی که عالی مشربند
قدردانِ روشنی های شب اند

شب، تجلی گاه رازِ مادر است
پس نمازِ شب، نمازِ مادر است

در شبِ او ماه کامل می شود
آیه های نور نازل می شود



چارده آیینه را خورشید شد
مادر ما کوثرِ توحید شد

چیست کوثر؟ تربت بانوی آب
پرده دار حوضِ کوثر بوتراب

هر کسی شد آشنای غربتش
می چشد آبِ حیات از تربتش

خلوت او، قابِ قوسینِ شهود
تربتِ او، راز پنهان وجود

نیلی هفت آسمان، رو بند اوست
مادرِ ما، زخم، بازو بندِ اوست

مادر ما، ذوالفقارش چادر است
پرچمِ ایل و تبارش چادر است

چادرش گرچه شکوهِ سادگی است
بادبانِ کشتیِ آزادگی است

چادرش، دارالسلام اولیاست
سرپناه شیرمردانِ خداست

چادرِ مادر، بنای ریناست
پرده ی لاهوتی آلِ عباس است

چادرِ مادر، کنام شیرهاست
جوشنِ جانِ تمام شیرهاست



ناتوانان را توانی می‌دهد
چادر خود را تکانی می‌دهد

صیحه‌ی خاموشی فریادها
می‌خورد بر گوش بی‌بنیادها

ما به سرفصل رسیدن می‌رسیم
از شنیدن‌ها به دیدن می‌رسیم

مردِ مردانِ زمان، نوباوه اش
چادرِ مادر، درفشِ کاوه اش

صف به صف بیرون می‌آیند از کمین
دادخواهان، بی‌پناهان زمین

ندبه ندبه اشک جاری می‌کنند
تیغها را آبکاری میکنند

جرعه ای از حوض کوثر می‌چشند
تا بلندای زمان پر می‌کشند

پشت سر سردارهای بی‌سرنده
پیش رو، رویین تنان کوثرند

نوبت دولت به شیران می‌رسد
دور سرختم دلیران می‌رسد

میرسد تا شیرها غرآن شوند
تا دوباره تیغها بران شوند



خلوتِ راحیل، عرشِ پاک او
بالِ جبرائیل، فرشِ خاک او

می‌کشید از عرش خود را بر زمین
تا امین او شود روح الامین

کهکشانشا خوشه ای از خرمنش
می‌چکید اشکِ سحر بر دامنش

تا کند یک صبح روشن را پدید؛
چادرش را بر سر عالم کشید

شب فقط دلتنگ دلتنگان اوست
شب هم آوای شباهنگان اوست

شب شبیه آسمان چشم اوست
شب زیارتنامه خوان چشم اوست

روشنای چشم شبخیزان از اوست
قدر بی‌قدران و ناچیزان از اوست

شب تو را تا سمت بالا میبرد
شب تو را تا صبح فردا میبرد

می‌برد تا مطلع صبحی قریب
تا بیچند در مشامت بوی سیب

تا جهان پر گردد از لبخند او
تا شود آقای ما، فرزند او



سومین کنگره مسکنی ابوبی مادرانه

درکنارش، پرده دار این ضریح
خضر و الیاس است و ادريس و مسیح

ساحتش، آرام طوفانگردهاست
دولتش، حسن ختام دردهاست

مهر گردد دل به مهر مادرش
نامِ مادر، خاتمِ انگشترش

آن که ختمِ خاتمان را خاتمه است
حضرتِ مادر، جنابِ فاطمه است

احمد رضا الیاسی - فرخ شهر

بهار می وزد از دفتری که نام تو را
پرستو آمده تا حسن ناتمام تو را

بتاب بر دل تنگم که بال و پر بزنم
بروید اشکِ قلمِ گوشه های بام تو را

خوشا به حال کسانی که شعر می دانند
بیخس اگر نتوانسته ام مرام تو را

چگونه ام که بیان قاصر است از گفتن؟
غزل چطور بگوید به من مقام تو را

من و نگار و قلمدان اشک در دستم
نشد بگویم از این بیت ها نظام تو را

www.jafaribnalreza.com



آرشیو نشرات امامزاده جعفر علی علیه السلام

می رسد دستی به دست راستان
دستها با دست او هم داستان

می رسد دستی که گلریزان کند
مهربانی با سحر خیزان کند

می رسد دستی که افتاد از علم
بارها در کربلاها شد قلم

تا دوباره تشنگان را جان دهد
تا به این آشفته گی پایان دهد

تا که اربابِ ستم، عادل شوند
تا که انسانها، همه کامل شوند

تا زمان را عصرِ دانایی کند
تا زمین را قصرِ زیبایی کند

دیوها را برده ی خاتم کند
شرشان را از سرِ ما کم کند

تا بسازد در زمینِ مادری
غیرِ کعبه، قبله گاه دیگری

تا زمین را مسجد الاقصا کند
آسمان را ليله الاسرا کند

صحنِ عالم را گل افشانی کند
خاتمِ عالم، سلیمانی کند

www.jafaribnalreza.com

چگونه می شود از نور، روشنا را بُرد؟
ببین نمی شود از آیه ها زمام تو را

بتاب تا بدرخشد جهانی از نورت
بتاب بر من و بر دفتری که نام تو را

فاطمه شفیعی - اصفهان

شبی برایم دعا نکن
ببین که دنیا چه می کند
دوباره رویم پتو نکش
ببین که سرما چه می کند!

همین که چادر نماز تو
گرفت دستی بر آسمان
قدر برایم مسلم است
ببین قضا را چه می کند

دلَم که می گیرد از همه
مرا بغل می کنی هنوز
خدا چه دردی کشیده است
همیشه تنها چه می کند؟

سفر نکردم ولی بناست
بپرسم از سفره ی دلت
اگر که مادر شود زنی
به جز مدارا چه می کند؟



لب تو پیشانی من است
هنوز محتاج بوسه ام
به ماه ، خورشید کم بگو
که نور و گرما چه می کند!

خدا کریم است و دانه را
به یا کریم تو می دهد
تو آسمانی و بودنت
ببین که با ما چه می کند!

خطوط اخم تو آیتی است
شبه موج است و بی قرار
در آن سکون ستودنی
صدای دریا چه می کند؟

چروک اطراف چشم تو
بهشت افتاده زیر پاست
به چشم تو خیره ام هنوز
بهشت اینجا چه می کند؟

فاطمه سادات طبائی - ورامین

در خانه ای که دم شده چای معطرت
گرم است حس و حال دلم چون سماورت

از خاطرات کهنه و تکراری ات بگو
حظ میبرم از اینهمه قند مکررت

پاییز های خانه ی تو چیز دیگریست
شاعرترم کنار درخت صنوبرت

مادر! منم! «ترانه ۱»ی دوران کودکی!
حالا ببین غزل شده ام در برابرت

آرام و نرم شانه بزن موی خویش را
میترسم آه... کم بشود مویی از سرت

شعرم به یادگار بماند برای تو
امضا...علاقمند تو...راضیه...دخترت

راضیه مظفری-قم

السلام علیک یا زهرا (س)
باز هم مادرانه ای دیگر
حرف مادر که می شود باید
گفت اول ز حضرت مادر

حضرتِ مادرِ ولایت دوست
حضرتِ مادرِ علی یاور
او که در راه عشق شیرینش
ماند با جان خود در این سنگر

حضرتِ مادرِ پر از احساس
حضرتِ مادرِ سخاوتمند
او که بخشیده است در ره حق
هستی اش را شبیه گردنبند



خانه اش ساده و صمیمی بود
هیچ جایش نداشت پیرایه
بود در لحظه ی دعا حتی
قبل خانه، به فکر همسایه

مادری که درون این خانه
مکتب عشق و سادگی دارد
هرنگاهی که می کند از آن
شور بارانِ مهر می بارد

مادری که مسیر حرکت او
جاده ی عشق، جاده ی نور است
خانه و خانواده اش با او
خانه و خانواده ی نور است

خانه اش مهدِ مهر آموزیست
مهربانیست درس این مکتب
جلوه ی بارزِ محبت اوست
مهربانیِ حضرت زینب(س)

مادری که نمونه ی دنیاست
شیوه اش در مسیر مادری اش
می شود تاهمیشه صحبت کرد
از مرامِ حسین پروری اش

مادری که پر از کرامت بود
کارهایش، سنجیه اش، سخنش
مانده انگشت بر دهان عالم
از شکوه کرامتِ حسنش



مادرانی که خوب می دانند
جلوه ی رحمت خدا زهراست
ورد لبهایشان به هر حالی
السلام علیک یا زهراست

مادرانی که هستی خود را
در دل روضه ها صفا دادند
قلب خود را ز عشق پر کردند
عشق با شیر خود به ما دادند

شعر تا مادرانه شد قلبم
یاد ایثار مادران افتاد
مادرانی که خانه تنها نه
یک جهان را نموده اند آباد

مادرانی که در دل آنها
لحظه لحظه محبت زهراست
چقدر مثل حضرت زهرا(س)
مادری های مادر شهداست

هستی اش مثل حضرت زهرا(س)
از درود خدا معطر شد
از مریدان حضرت زهراست
مادری که شهید پرور شد

مادرانی که بچه هاشان را
جان فدای حسین نامیدند
با نظر سوی کربلا هر بار
روی ماه حسین را دیدند



هر که گرد حریم او بوده
از کرامات او نشان دارد
جلوه ای از محبت او را
ام کلثوم مهربان دارد

مادری که زمانه را پر کرد
برکت لاله زار احساسش
شور آهنگ عشق می آید
از تب و تاب چرخ دستاش

مادری که برای دین خدا
لحظه ای را ز پا نیفتاده
به همه مادران این دنیا
درس فرزند پروری داده

مادری که وجود او نور است
نور بوده ست و نور پرورده
پای دین، موقع فداکاری
هستی خویش را سپر کرده

گفت در مادرانه ها باید
از مقامات حضرت زهرا
گر چه هر قدر هم که گفته شود
هست چون قطره ای از این دریا

گفت باید از او که با نورش
همه عالم شده ست نورانی
مدد از او گرفته اند به عشق
همه ی مادران ایرانی



سومین گردهم‌گایی ابوبی مادرانه

کنار این همه قحطی، میان این همه غم
خبر رسیده که موج امید آوردند

پر از شکوفه شده این جهان خالی باز
که بعد از آن همه اسفند، عید آوردند

قسم به دامن پاک زنان این صحرا
قسم به عشق که نسلی جدید آوردند

اگرچه خود غزلی عاشقانه و نابند
ولی حماسه و قدرت پدید آوردند

زنان خون جگر خورده پای این بستان
که میوه دل خود را نوید آوردند

به رغم آنهمه آفت که باغمان دیده ست
چقدر خوب که نسلی شهید آوردند

عاطفه خرمی - قم

گل‌های بهشت سایه بان‌ت مادر
صد دسته ستاره ارمغان‌ت مادر
دیگر چه کسی چشم به راهم باشد
قربان نگاه مهربان‌ت مادر

شاهین فرزانه - اردبیل (رباعی)



آرشیو متن‌ها از گروه جمع‌آوری

می شود مثل مادر شهدا
مادری کرد و خانه داری کرد
می شود اهل بیت را هر دم
با قدمهای خیر یاری کرد

می شود یاور امام زمان (عج)
مادری با نثار فرزندش
همه فرزندها فدایش باد
همه عالم فدای لبخندش

می شود دست مادران باشد
سهم رویایی بهشت همه
بچه‌ها عاقبت به خیر شوند
خیر باشد به سرنوشت همه

می شود یاری امام زمان (عج)
بیشتر سهم مادران باشد
کودکی که به عشق پروردند
یاور صاحب الزمان (عج) باشد

مهربانیست کار هر مادر
مادری که فرشته‌ی دنیاست
جمله‌ی (دوست دارم‌ت مادر)
بهترین دلنوشته‌ی دنیاست

احمد رفیعی وردنجانی - چهارمحال بختیاری

خبر رسیده دوباره شهید آوردند
چقدر لاله سرخ و سپید آوردند





سومین گردهم‌آیی ابوبی مادرانه

آسمان و ابر و باران را به چالش می کشید
پای ندبه چشمهای اشکبار مادرم

نقشه ی خوشبختیم بود و مسیر عاشقی
روز و شب چادر نماز نقش دار مادرم

چادر ارث مادری بود و وصیت کرده است
از سرم هرگز نیفتد یادگار مادرم

می نشینند اشکها بر صورت غمگین سنگ
می زنم وقتی که بوسه بر مزار مادرم

زهرا صالحی - اصفهان

مادر ای آنکس که زیر پای تو جنت بود
خاک پایت طوطیای چشم با عفت بود

سوره کوثر شده نازل ز وصف فاطمه
فاطمه هم مادر مردان با غیرت بود

گر که راه حضرت زهرا روی ای شیرزن
دامن تو خالق فرزند با عزت بود

افتخار هر زنی باشد که چون زهرا شود
مادری چون فاطمه نایاب و بس نعمت بود

مادر پاک و عفیفه افتخار ما شود
هر زنی بازپچه گردد مایه ذلت بود

www.jafaribnalreza.com

www.jafaribnalreza.com



ای خواهر من همیشه با عفت باش
ملزم به حیا و شرف و عصمت باش
از پرتوی تو پیامبران زاده شدند
پس قدر شناس این فرصت باش

مهدی جواد محبت - اصفهان (رباعی)

محبوبترین عزیز دنیا مادر
برده ست دل عاشق ما را مادر
بعد از نظر و یاد خدا در طوفان
دل می شود آرام فقط با مادر

زهرا صالحی - اصفهان (رباعی)

بود یار مهربان آموزگار مادرم
عشق او را ، خاطر ام آورده کار مادرم

پا به پای رودها رفت و گذشت آن روزها
مانده بر جا روشنی از روزگار مادرم

بهترین دارایی مادر جوانی است و بس
ریخت پای ما همه دار و ندار مادرم

قد رعنائش کماکان خم شد و افتاده شد
سروها که قد کشیدن در کنار مادرم

بارها خوردم زمین و ایستادم روی پا
تا که شد آرام قلب بیقرار مادرم

www.jafaribnalreza.com

www.jafaribnalreza.com



می‌توان برداشت کرد از: آیه‌های حق، چنین:
از تباری پاک، می‌ماند صفا، روی زمین

همچنین، لازم برای جوشش یک نسل پاک
دُر عَفْت هست و خاکی بس نکو و، اصل پاک (۱)

ریشه دارد یک درختِ طَبِیه، در قلبِ خاک
شاخه‌هایش سر به افلاک‌ست و پُرمیوه‌ست و پاک (۲)

گر درختی باشد از ریشه، خبیثه، بی‌گمان
هرگز آن راه، نیست یار؛ تا بماند پُرتوان (۳)

از صفای اصل نیکو، پای می‌گیرد نهال
بی وجودِ بذرِ خالص، هست، سرسبزی، محال

چون که باشد یک پدر، اهل کمالاتی زلال
ای بسا؛ فرزند او هم هست، دارای کمال (۴)

همچنین، گر مادری باشد زنی خوب و، عقیف
از وفای دامنش، روید گلی سرخ و، لطیف (۵)

پرورش می‌یابد از: قلبِ گلستان، بوی ناب
می‌کند رفعِ صداع از جان، نمِ پاکِ گلاب

نیست هرگز باعثِ دردِ سری، فرزندِ نیک
سرفرازی می‌دمد، از کوششِ دل‌بندِ نیک



آن زنی که حضرت زهرا شده الگویی او
با حجاب و عَفْت و بس صاحبِ شوکت بُود

شیرِ پاکِ آن زنِ مَحجوبه می‌گردد چنین
مادرِ فرزندی با تقوی و با سیرت بُود

ای که بیداری کشیدی تا سپیده بهر من
نوکری تو برایم بهترین فرصت بُود

قلب من در سینۀ تو می‌تپد ای مادرم
بودن و ماندن کنارِ مادران راحت بُود

ای که داری مادری دلسوز، قدرش را، بدان
چون نیابی همچو مادر، بودنش رَحمت بُود

چون نماز و روزه و حج است، واجب بهر ما
احترام این عزیزان بر همه، طاعت بُود

گر که باشد برکتی در خانه ات این را بدان
از وجودِ مادری باشد که خود، آیت بُود

چون بخواهی راحتی محشر و روز جزا
خدمتِ مادرِ برایت آخرین مُهلت بُود

راه جَنّت میشود، هموارتر بر «مَرْتضی»
چونکه خاکِ پایِ مادرِ بهرِ او تَرَبْتُ بُود

مرتضی مرتضوی نژاد - ورامین



سومین کنگره مسکنی ابوبی مادرانه

چشمان خیس مادرم بیت الحرم بود
غمنامه، از ترجیع بند محتشم بود

چادر نمازش گوشه باغ بهشتست
از بس که در ایمان خود ثابت قدم بود

سجاده اش همواره بوی یاس می داد
ذکر دعایش هر کجا راهی شدم بود

مادر همیشه معنی ایثار می داد
مثل فرشته، مهربان و محترم بود

باید دخیلم را به دامانش ببندم
مثل خدا تنها رفیق و همدم بود

زهرا مانیان - اصفهان

بهتر از آسیه و مریم و هاجر آفریدی
فرق دارد فاطمه را جور دیگر آفریدی

خواستی با فاطمه معنا شود آیات قرآن
سوره های هل اتی و قدر و کوثر آفریدی

در حقیقت ابر و باد و ماه و خورشید و فلک را
هم برای حضرت زهرا اطهر آفریدی

هیچ کس همتای زهرایت نمی آمد به دنیا
عرش را گشتی و گشتی تا که حیدر آفریدی



آرشیو متن‌ها از کنگره سومین کنگره مسکنی ابوبی مادرانه

آب اگر، سرچشمه‌اش، آلوده باشد، در مسیر
می‌کند، آلودگی را منتقل؛ بالا و زیر

آب پاک اما، طراوت بخشِ بستان صفاست
جوششِ آن، باعثِ سرسبزیِ دنیای ماست

جمله‌ی پیغمبران از نسلِ نابی بوده‌اند
در زلالیِ نهانی، مثلِ آبی بوده‌اند (۶)

جمله‌ی فرعونیان از بطنِ شر، زاده، شدند
باعثِ آزارِ مردانِ دل‌آزاده، شدند (۷)

بس نکو است این؛ اگر باشد، هم‌آوایی ما:
«زَبَّ هَبَّ لِي مِنْ لَدُنْكَ» نسلِ خوب و، با خدا (۸)

من دعا دارم به پایان، قلبتان، گلشن شود
چشمتان، با مهرِ فرزندانِ مه، روشن شود

از نژادِ پاکتان، روید گلستانِ صفا
حس بگیرد نایتان از: نغمه‌هایی، جان‌نوا

چون که رخت از: این جهان، بُردید بیرون، یادتان
در دلِ دنیا بماند؛ با ثنایی بیکران

بر شما همواره باشد، صد درود و، صد سلام
از شما باقی بماند، نسلِ نابی... والسلام

زهرا حکیمی باقی - اصفهان





با چای لب سوزش به ما حافظ تعارف کرد
شبهای یلدا بیشتر گرمه دم مادر

افتادم و با یا علی از جا بلندم کرد
ایمان و مهر مادری توام مادر

بی اعتنا می شد به کل عالم و آدم
در تکیه می شد کربلایی عالم مادر

با روضه های خانگی و دیگ نذری شد
وقف محرم ها همه هم و غم مادر

یا رب حلالم کن سر هر چیز بی ارزش
ساده قسم خوردم به اسم اعظم مادر
دلگرمی و پشت و پناه بچه هایش بود
این آخری حتی دعای مبهم مادر

دستش نمی لرزد گمانم می زند پر پر
پرواز می آید به خیر مقدم مادر

علی برزگری خانقاه - میبد

چون زنی مادر شود مهرش دو چندان میشود
کودکش نالان نباشد شاد و خندان میشود

مهربانی میکند بی حد به طفلش بی دریغ
حاصل مادر به دنیا شیر مردان میشود



خواستی تا روز رستاخیز بی مادر نمایم
مادری محشر برای روز محشر آفریدی

هر چه گل بود از بهشت آوردی و با آب کوثر
مادر ما را تو با یاس معطر آفریدی

بس که این بانو به چادر عشق می ورزد تو گویی
وقت خلقت با گلی از جنس معجر آفریدی

نسل طاها را همه می خواستند ابتر بماند
یازده نور از همین دردانه دختر آفریدی

میثم آذری - اصفهان

در های های ناله ی زیر و بم مادر
باران توسل کرده بر چشم نم مادر

حتی برای دلخوشی ما که می خندد
بالاست روی کوه غمها پرچم مادر

دود از دل دال الفبا هم در آورده
در زیر بار زندگی قد خم مادر

گهواره ی لبریز لالایی و رویاهاست
در خلوت شب ها یگانه همدم مادر

از چشم های مهربانش آب می خوردند
آرامش گل‌های یاس و مریم مادر



سومین گردهم‌آیی ابوبی مادرانه

آبی دریایی و پهناوری
برسر مایی و بر دل باوری
در دلت مهر و محبت بی کران
با خلوص نیتت، مهر آوری

با تلاشت راه من هموار شد
چون که در دامن مرا می پروری

عشق تو در دل شبیه دُر ناب
هم کمک حال من و هم یآوری

هر که دیده چهره شاد مرا
گفته است فرمان مادر می بری

در خلایق نام تو بر جسته است
از تمام آفرینش برتری

نیست مانندت همراز دلم
چون که از هر کس برایم بهتری

ارزشت والا تر از سیم و زر است
مادر خوبم تو یکتا گوهری

احترام سلطانی - اصفهان

www.jafaribnalreza.com



آرشیو متن‌ها از گردهم‌آیی‌ها

تا که بی حاصل نباشد در جهان بر میدهد
باغبانی میکند دامن گلستان میشود

چون که فرزندش بنالد از لهیب درد و غم
چشم مادر بهر کودک ابر نیسان میشود

هر ادیبی در جهان باشد ز سعی مادر است
علم فرزندش به عالم رتبه از آن میشود

از بزرگان هر که را بینی به عالم بی گمان
داده او را پرورش مادر که انسان میشود

پاک دامن چون که شد زن از شرافت پیشگی
راه زهرا میرود با دین و ایمان میشود

عشق مادر مثل دریا پاک باشد از وفا
طفل او هم با خدا همچون سلیمان میشود

شهر بانو گشت مادر بهر زین العابدین
ساجدین هم مادرش از اهل ایران میشود

صادقا بانو اگر یاری نماید روز حشر
باصفا گردی کجا حالت پریشان میشود

صادق چترائی - اصفهان

www.jafaribnalreza.com

با اینکه زبان اعلامی در فراخوان فارسی بود با این حال این شعر در مدح و منقبت بانوی دو عالم حضرت زهرا سلام الله علیها برای دبیرخانه همایش فرستاده شده بود که بهتر دیدیم در این مقال از همه عزیزانی بیاد کنیم که قلم شوق در دست گرفته و قدم به قدم ما را در این مسیر همراهی کردند.

أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ الْبَشْرِ فَوْقَ بَشَرٍ
قَدْ خَلَقَ اللَّهُ لَهَا كُلَّ شَمْسٍ وَ قَمَرٍ

تَمَّ عَلَى شِيعَتِهِ نِعْمَتُهُ خَالِقِنَا
يَوْمَ عَطَا فَاطِمَةَ كُلَّ فَضَائِلٍ وَ خَيْرٍ

بَشَرٌ جَبْرِيْلُ كَذَا، شِيعَةُ أُمِّ الْخَيْرَةِ
أَمْنَةٌ، تَحْفَظُ مِنْ كُلِّ بَلَاءٍ وَ سَقَرٍ

صَاحِبَةُ الْفَضْلِ إِذَا تُنَادِي ذَا الْعَرْشِ كَفَى
يُجِيبُهَا وَ يَحْجُبُ كُلَّ قَضَاءٍ وَ قَدَرٍ

أُمُّ أَبِيهَا وَ هِيَ بَضْعَةُ خَاتَمِ الرَّسُلِ
قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لَهُ فَاطِمَةَ نُورَ بَصَرٍ

بِنْتُ خَدِيجَةَ الرَّكْبِيَّةِ، كَوَثَرٌ مِنَ الْإِلَهِ
خِصَالُ خَيْرِ الْبَشَرِ مِنْهُ تَجَلَّى وَ ظَهَرَ

عَقِيلَةُ خَلِيفَةُ اللَّهِ وَ أُمُّ الْحَسَنِينِ
أَلْ نَبِيٍّ مَعْدِنٌ كَنْزٍ، دُرَّرَ بَعْدَ دُرَّرٍ

نَفَخَرُ عِزًّا بِوَلَاءِ آلِ خَيْرِ الْبَشَرِ
صَلَّى عَلَى فَاطِمَةَ طَوَّلَ لِيَالِي وَ سَحَرَ



ترجمه:

زمین از نور انسانی که فراتر از انسان است درخشید
که خداوند برای او خورشید و ماه را خلق کرد

پروردگار ما نعمتش را بر شیعیانش تمام کرد
روزی که تمام فضیلتها و خوبیها را به فاطمه (س) عطا کرد

جبرئیل این چنین بشارت داد که امت حضرت زهرا (س)
در امان هستند، و او آنها را حفظ می کند از بلا و آتش جهنم

صاحب فضیلتی که اگر خدا را صدا بزند کافی است
خدا او را اجابت می کند و قضا و قدر را تغییر می دهد

او ام ابیها ست و جگر گوشه ی پیامبر (ص)
که خداوند فاطمه (س) را نور دیده ی او قرار داد

دختر حضرت خدیجه (س) ، خیری از جانب خدا
که خصلت های پیامبر (ص) از او (خدا) نشأت گرفته و تجلی پیدا کرده است

همسر امام علی (ع) و مادر امامها حسن و حسین علیهم السلام
خاندان پیامبر (ص) معدن جواهر هستند گوهرهایی پس از گوهرهایی دیگر

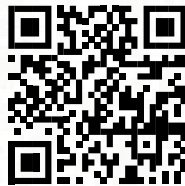
با عزت افتخار می کنیم به دوستی با خاندان بهترین انسان (پیامبر ص)
صلوات بفرست بر فاطمه س در طول روز و شب

سیده کوثر موسوی مجاب-تهران

حضرت نجمه خاتون سلام الله علیها

عنوان جشنواره سال آینده مادرانه

چهارمین جایزه ادبی مادرانه به عطر نام مقدس و مبارک حضرت نجمه خاتون مادر والا مقام امام رضا علیه السلام معطر خواهد بود. شاعران عزیز می توانند با مطالعه در خصوص زندگی با برکت و ابعاد شخصیتی این بانوی بزرگوار آمادگی لازم را برای خلق اثر و حضور در این رویداد ادبی در سال بعد کسب نمایند. امید است تا با عنایات ایشان و فرزند بزرگوارشان، حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف، دوستاران، محبین و اهل قلم دستگاه اهل بیت علیهم السلام همواره در مسیر رشد و توسعه آثار تشیع قدم بردارند. با اسکن کد زیر علاقه مندان می توانند به فرم ارسال آثار و اشعار جشنواره و کنگره ادبی مادرانه منتقل شوند و موضوعات را بررسی کنند.



www.jafaribnalreza.com/madaraneh

آینه طاعت و اطاعت بودی شایسته خاخرسالت بودی
نام تو ستاره شد بر دیوان پشسر چون مطلع خورشید کرامت بودی

مقدمه ای بر زندگی حضرت نجمه خاتون سلام الله علیها

اراده خداوند تبارک و تعالی همواره بر این بوده است که پاک ترین دامن ها را برای آفرینش پیامبران و امامان معصوم برگزیند، خواه قلب امپراطوری روم باشد، خواه در گستره پادشاهی ایران، خداوند برگزیدگانش را خود بر می گزیند.

از این رو حضرت نجمه خاتون یا به عبارتی تکتم را از غربی ترین بلاد یعنی سرزمین نوبه یا مغرب امروزی در لباس کنیزی به مدینه می آورد و امام هفتم حضرت موسی بن جعفر علیه السلام که در رویای صادقه خویش ایشان را زیارت کرده است را بر آن می دارد تا بانو را خریداری کرده و به خانه بیاورد، چرا که مقدر شده است تا دامان پاک این بانوی مکرم جایگاه کودکانی باشد پاک و بزرگ که یکی مقرر است رسالت بعد از پدر را بر عهده گیرد و دیگری قرار است در کنار برادر خویش رسم خواهری را به نیکی به جای آورد.

مادرانه چهار تلاشی دیگر در راستای اهداف تعریف شده است با محوریت نام حضرت نجمه خاتون علیها سلام مادر بزرگوار حضرت رضا علیه السلام و حضرت معصومه سلام الله علیها، که امید است با نظر مرحمت حضرت رضا علیه السلام و امام زمان عجل الله تعالی فرجه الشریف این تلاش نیز مقبول بیفتد.



اطلاعات تماس:

آستان مقدس امامزاده جعفر بن الرضا عليه السلام

در شبکه های اجتماعی نیز همراه ما باشید:

-  t.me/jafaribnalreza
-  [instagram.com/jafaribnalreza](https://www.instagram.com/jafaribnalreza)
-  www.aparat.com/jafaribnalreza
-  [youtube.com/@jafaribnalreza](https://www.youtube.com/@jafaribnalreza)
-  twitter.com/jafaribnalreza
-  eitaa.com/jafaribnalreza
-  ble.ir/jafaribnalreza

اصفهان، جاده فرودگاه، آستان مقدس امامزاده
جعفر بن الرضا، جنب فرودگاه شهید بهشتی

تلفن: ۰۳۱۳۵۲۷۹۲۶۲

 info@jafaribnalreza.com

